

إصدارات أنصار الإمام المهدي (ع)

انتشارات انصار امام مهدي (ع)

رحلة موسى (ع) إلى مجمع البحرين

سفر موسى (ع)
به مجمع البحرين

سيد احمد الحسن

سفر موسی (ع) به مجمع البحرين	نام کتاب
احمد الحسن (ع)	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (ع)	مترجم
سوم	نوبت انتشار عربی
۲۰۱۰-۱۴۳۱	تاریخ انتشار عربی
دوم	نوبت انتشار ترجمه
۱۳۹۴	تاریخ انتشار ترجمه
۱۱۱/۲	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه
امیرفهمی	دوزبان‌سازی



لمعرفة المزيد حول دعوة السيد أحمد الحسن (ع) يمكنكم الدخول إلى

الموقع التالي:

www.almahdyoon.org

جهت كسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارك سيد احمد

الحسن (ع) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید:

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷	الإهداء.....
۷	تقديم.....
۸	تقديم.....
۸	پیش گفتار.....
۱۶	رحلة موسى(ع) إلى مجمع البحرين.....
۱۶	سفر موسى(ع) به مجمع البحرين.....
۱۸	شخصیات الرحلة.....
۱۸	شخصیت‌های سفر.....
۲۲	تنبيهان.....
۲۲	دو نکته.....
۲۸	وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا).....
۳۸	تنبيه.....
۳۸	نکته.....
۴۱	(فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا... فِي الْبَحْرِ عَجَبًا).....
۵۴	النسيان:.....
۵۴	فراموشی.....
۶۱	(فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا... عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا):.....
۶۶	(فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا... رُشْدًا):.....
۷۰	(قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ ... ذِكْرًا).....
۷۲	ماذا أراد العبد الصالح أن يعلم موسى(ع)؟.....
۷۲	عبد صالح چه چیزی را می‌خواست به موسی(ع) بیاموزد؟.....
۷۵	(فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ ... صَبْرًا).....
۷۹	مَنْ هُوَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ؟.....
۷۹	عبد صالح کیست؟.....

- موسی (ع) من اولي العزم من الرسل ومع هذا يفشل؟!؟؟ ۸۷
- موسی (ع) پیامبری از پیامبران اولوالعزم است و با این حال شکست می خورد؟! ۸۷
- این عصمة موسی (ع) في هذا اللقاء؟ ۹۳
- در این ملاقات، عصمت موسی (ع) چه می شود؟ ۹۳
- نصيحة: ۱۰۳
- اندرز ۱۰۳
- الملحق (۱) ۱۰۵
- پیوست ۱ ۱۰۵
- الملحق (۲) ۱۱۵
- پیوست ۲ ۱۱۵
- الملحق (۳) ۱۲۴
- پیوست ۳ ۱۲۴
- الملحق (۴) ۱۳۳
- پیوست ۴ ۱۳۳
- الملحق (۵) ۱۵۲
- پیوست ۵ ۱۵۲

الإهداء

إلى من أحبوا الله
ورحلوا إلى من أحبوا

المذنب المقصر
أحمد الحسن
رجب / ١٤٣٠ هـ ق

تقديم

به کسانی که خدا را دوست دارند
و به سوی کسی رفتند که دوستشان دارند

گناه کار تقصیرکار
احمد الحسن
رجب ١٤٣٠ هـ ق.^١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقديم پیش گفتار

الحمد لله مالك الملك، مجري الفلك مسخر الرياح، فالق الإصباح، ديان الدين، رب العالمين، الحمد لله الذي من خشيته ترعد السماء وسكانها وترجف الأرض وعمارها، وتموج البحار ومن يسبح في غمراتها.

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده‌ی کشتی (وجود)، مُسَخِّر کننده‌ی بادهای، شکافنده‌ی سپیده‌ی صبح، حکم‌فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است. سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می‌غرند و زمین و آبادکنندگان می‌لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است موج می‌زنند.

اللهم صل على محمد وآل محمد، الفلك الجارية في اللجج الغامرة، يأمن من ركبها، ويغرق من تركها، المتقدم لهم مارق، والمتأخر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق. بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آنها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آنها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آنها، ملحق به است.

الحمد لله الذي نصب لنا قادة وأدلاء يسلكون بنا الطريق الصحيحة والمحجة البيضاء لبلوغ الغاية التي خلقنا الله عز وجل من أجلها، قال تعالى: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(١)، أي ليعلمون كما ورد تفسيره عن آل محمد عليهم السلام.

سپاس خدایی را که برای ما راهبران و راهنمایانی برگماشت تا با ما راه صحیح و روشن رهنمون سازند و به غایتی که خدای عزوجل ما را برای نیل به آن آفریده است، نایل شویم. خدای متعال می‌فرماید: «(جن و انس را جز برای پرستش خودم، نیافریدم)»^۳، یعنی تا «بدانند»؛ همان‌طور که از آل محمد(ع) در تفسیر این مطلب نقل شده است.

وكان من أطفاه تعالى أن جعل لنا قانوناً نعرف به حججه ونميزهم عن المدعين المزيفين، والقانون المشار إليه يتشكل من حلقات ثلاثة؛ أولها الوصية، وثانيها العلم، وثالثها الدعوة إلى حاكمية الله تعالى.

عن أبي الجارود، قال: قلت لأبي جعفر (ع): إذا مضى الإمام القائم من أهل البيت، فبأي شيء يعرف من يجئ بعده؟ قال: (بالهدى والإطراق، وإقرار آل محمد له بالفضل، ولا يسأل عن شيء بين صدفها إلا أجاب)^(٤).

از جمله الطاف الهی آن است که خداوند برای ما قانون و قاعده‌ای قرار داده است که با آن حجت‌های الهی را تشخیص دهیم و آنها را از مدعیان دروغین، بازشناسیم؛ قانون مذکور از سه بخش مرتبط با هم تشکیل شده است که اولین آنها وصیت، و دومی شان علم و سومی، دعوت به حاکمیت خداوند متعال است.

ابی‌جارود می‌گوید به امام ابو‌جعفر محمد باقر(ع) عرض کردم: اگر امام قائم از اهل بیت درگذشت، کسی که بعد از او می‌آید با چه نشانه‌ای شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: «با هدایت و آرامش و وقار، و اقرار آل محمد(ع) به فضل او، و چیزی از او سوال نمی‌شود مگر این که پاسخش را می‌دهد»^۵.

وورد عن الإمام الصادق(ع): (إن ادعى مدع فاسألوه عن العظام التي يجيب فيها مثله)^(٦).

۳ - ذاریات: ۵۶.

۴ - الإمامة والتبصرة: ص ۱۳۷.

۵ - الإمامة والتبصرة: ص ۱۳۷.

۶ - غيبة النعماني: ص ۱۷۸.

از امام صادق (ع) نقل شده است که حضرت فرمود: «چنانچه کسی مدعی شد، از او درباره‌ی مسایل بزرگی که کسی همانند امام پاسخ آنها را می‌دهد، سوال کنید».^۷

وعن الصادق (ع): (... إن الله لا يجعل حجة في أرضه يُسأل عن شيء فيقول لا أدري)^(۸).
از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «... بی‌شک، خداوند حجتی که چیزی از او پرسیده شود و بگوید نمی‌دانم، در زمینش قرار نمی‌دهد».^۹

وعن هشام بن الحكم عن أبي عبد الله (ع) إنه قال للزنديق الذي سأله من أين أثبت الأنبياء والرسول؟ قال: (إنما لما أثبتنا أن لنا خالقاً صانعاً متعالياً... إلى قوله (ع): لكيلا تخلو أرض الله من حجة يكون معه علم يدل على صدق مقالته وجواز عدالته)^(۱۰).

هشام بن حکم می‌گوید: امام صادق (ع) به زندقی که پرسید: پیغمبران و رسولان را از چه راه اثبات می‌کنی؟ فرمود: «چون ثابت کردیم که ما آفریننده و صانعی داریم که از ما و تمام مخلوق برتر است از... تا آنجا که حضرت فرمود: «تا زمین خدا از حجتی که علمی داشته باشد تا بر صدق گفتار و جواز عدالتش دلالت نماید، خالی نماند».^{۱۱}

وعن الحارث بن المغيرة النضري، قال: قلنا لأبي عبد الله (ع): بما يعرف صاحب هذا الأمر؟ قال: (بالسكينة والوقار والعلم والوصية)^(۱۲).

حارث بن مغیره‌ی نضری می‌گوید: به امام ابو عبد الله جعفر صادق (ع) عرض کردیم: صاحب این امر به چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: «با آرامش، وقار، علم و وصیت».^{۱۳}

^۷ - غیبت نعمانی: ص ۱۷۸.

^۸ - الکافی: ج ۱ ص ۲۲۷.

^۹ - کافی: ج ۱ ص ۲۲۷.

^{۱۰} - الکافی: ج ۱ ص ۱۸۹.

^{۱۱} - کافی: ج ۱ ص ۱۸۹.

^{۱۲} - بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۳۸.

^{۱۳} - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۱۳۸.

والسيد أحمد الحسن وصي ورسول الإمام المهدي (ع) واليماني الموعود قد ذكرته وصيته رسول الله ﷺ التي نقلها الشيخ الطوسي في غيبته وغيره من علماء الشيعة، وذكرته الكثير من الروايات الواردة عن أهل البيت ﷺ، فأمره أبين من الشمس في رابعة النهار، ولكن القوم وللأسف الشديد قد ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱۴).

سيد احمد الحسن (ع) وصي و فرستاده‌ی حضرت مهدی (ع) و همان یمان‌ی موعودی است که در وصیت پیامبر خدا (ص) به او اشاره شده است. شیخ طوسی در کتاب غیبتش و دیگر علمای شیعه این وصیت را نقل کرده‌اند. همچنین در بسیاری از روایات وارد شده از اهل بیت (ع) نیز نامی از وی به میان آمده است؛ امر ایشان مثل روز روشن است ولی با کمال تأسف، آنچه مردم مرتکب شده‌اند، زنگار بر دل‌هایشان بسته است: «(حقا که کارهایی که کرده بودند بر دل‌هایشان مسلط شده است)»^{۱۵}.

وها هو سلام الله عليه يرفع كل حين علماً هادياً من علمه يثبت فيه لكل ذي قلب سليم أنه يغترف من البحر الزاخر والعين الصافية، فالكتاب الذي بين أيدينا - كما هو شأن كل كتبه الأخرى - حجة تامة بالغة تكشف بوضوح عن كون السيد أحمد الحسن (ع) من الراسخين في العلم الذين اصطفاهم الله وآتاهم الكتاب والحكمة.

ایشان - که سلام خدا بر او باد - هر لحظه پرچمی هدایت‌بخش از علم خویش را به اهتزاز درمی‌آورد که به وسیله‌ی آن، بر هر انسان دارای قلب سلیم ثابت می‌شود که ایشان از دریایی بس پرآب و از چشمه‌ای بس پاکیزه و زلال آب برداشته است. کتابی که پیش روی ما است - همانند تمام دیگر کتاب‌های ایشان - حجت کامل و رسایی است که به وضوح نشان می‌دهد سید احمد الحسن (ع) جزو کسانی است که قدم در دانش، استوار دارند؛ کسانی که خداوند آن‌ها را برگزیده و به آنها کتاب و حکمت عطا فرموده است.

فالكتاب جوهرة من جواهر آل محمد ﷺ تجلي سراً قرآنياً اضطربت فيه عقول العلماء، وشرقت فيه كلماتهم وغربت، بل وتحملت كل عنت، دون أن تظفر بحقيقة السر الذي أبى الله إلا أن يجعل مفتاحه بيد حججه على الخلق.

۱۴- المطففين: ۱۴.

۱۵ - مطففين: ۱۴.

این کتاب، گوهری از جواهرات آل محمد(ع) است که در آن از یک رمز و راز قرآنی پرده برداشته می‌شود؛ سزای که عقل‌های علما و اندیشمندان در آن متحیر، کلمات‌شان پیچیده و نامفهوم و حتی گرفتار رنج و سختی بسیار شده‌اند بدون این که به حقیقت پنهانی که خداوند کلیدهایش را در دستان حجت‌های خودش بر مخلوقاتش قرار داده است، دست یازند!

فشخصیة العبد الصالح، أو العالم، أو الخضر، أو مجمع البحرین، بقیت لغزاً مستعصياً علی أفهام علماء المسلمین، وكان حریاً بهم ترك الخوض فیها لما لم یكونوا من الذین خوطبوا بالكتاب، ولكنهم، وبدوافع شتی، أبوا إلا الخوض فیها فالحقوا بهذه الشخصیة العظیمة الكثير من الظلم والحقیف، ولم یكتفوا بهذا بل زادوا الطین بلة، فكانت كلماتهم حجاباً ثقیلاً أخفی حقیقة القصة القرآنیة وشخوصها، ومجریاتها، وحكمتها فقد انساقوا وراء ما اجترحته عقولهم من افتراضات، وتخرصات تتعلق بحقیقة العصمة وعلم الأنبیاء ﷺ فكانوا كحاطب لیل لا یدری أین تقع فأسه.

شخصیت عبد صالح، عالم، خضر، یا مجمع البحرین و این که وی کیست، رمزی دشوار و ناگشوده در ذهن علمای مسلمین پنهان مانده است. سزاوار آن بود که ایشان از غور در این وادی کناره می‌گرفتند زیرا آنها مخاطبان قرآن نیستند؛ ولی به هر حال این عده با انگیزه‌های مختلف، متعرض این موضوع شدند و به این شخصیت عظیم، ستم فراوانی روا داشتند. آنها به همین مقدار اکتفا نکردند بلکه مساله را پیچیده‌تر نمودند. جملات و عبارتهای آنها پرده‌ی سنگینی است که واقعیت این قصه‌ی قرآنی، شخصیت‌ها، بسترها و حکمت آن را پوشانده است. آنها حدسیاتی را که عقلهایشان تصور کرده است دنبال نمودند و به دنبال عبارات بی‌واقعی که به حقیقت عصمت و علم انبیا(ع) طعنه می‌زند روانه شدند، و در این راه هر چه بر زبان‌شان آمد را بی‌محابا جاری ساختند بدون این که عاقبتی برای آن متصور باشند؛ مانند هیزم‌شکنی که در تاریکی شب، نمی‌داند تبرش را به کجا می‌زند....

ولعل القارئ المنصف یری بوضوح أن بیان السید أحمد الحسن (ع) من القوة والجلاء بحیث تستریح له النفس وتطمئن تماماً ، فالاستدلالات التي یسوقها یخضع لها العقل والقلب علی حد سواء، یتسوی فی بلوغ هذه نتیجة الناس بمستویاتهم المتفاوتة.

خواننده‌ی منصف آشکارا می‌بیند که بیان سید احمد الحسن (ع) از چنان قدرت و وضوحی برخوردار است که دل آدمی به طور کامل با آن آرام می‌گیرد و اطمینان می‌یابد. عقل و دل، هر دو با هم و به یک میزان، در برابر استدلال‌هایی که ایشان ارایه می‌فرماید، سر تعظیم فرود می‌آورد؛ نتیجه‌ای که برای مردم مختلف در سطوح مختلف، یکسان است.

وعلى الرغم من عمق الاستدلال إلا أن العبارات التي تصوره سهلة وبسيطة، ولكنها البساطة والسهولة المعجزة، التي تقع ضمن إطار ما يصطلحون عليه بـ (السهل الممتنع)، فليس في عبارات السيد أحمد الحسن (ع) ذلك التعقيد المنفر الذي يشيع في كلمات غيره ممن يسميهم الناس (مفسرين)، فلا مقدمات لغوية طويلة عريضة، ولا سفسطات منطقيّة أو فلسفيّة تشي، بجهل صاحبها أكثر من أي شيء آخر، فكلمات السيد وعباراته تصيب هدفها مباشرة ومن أقرب طريق، ويفهمها الناس بمختلف مستوياتهم الثقافية، وفيها علاوة على ما مر خاصية متفردة لا تكاد تجد مثيلاً لها في أساليب البلغاء، تلك هي القوة الإيحائية العجيبة التي يشعر القارئ من خلالها أن كلام الكاتب ينبع مباشرة من قلبه، ويشعر أنه يجالسه ويحدثه وجهاً لوجه، وإنه محيط بكل التساؤلات التي يمكن أن تثار في ذهنه، وإنه يجيب عن هذه التساؤلات حتى قبل أن تنقح في ذهن القارئ، وبذلك يقود القارئ بيسر وسهولة وسعادة حتى يبلغ به الهدف.

با وجود عمق استدلال‌ها، عبارات و جملات را ساده و سهل می‌یابیم، در حالی که این سهولت و سادگی، خود معجزه‌ای است که در چهارچوب آنچه اصطلاحاً «سهل ممتنع» (آسان سخت) نامیده می‌شود، جای می‌گیرد. عبارت‌های سید احمد الحسن (ع) فارغ از آن پیچیدگی‌های مشتمل‌کننده‌ای است که در کلمات دیگر کسانی که مردم آنها را «مفسر» نام می‌نهند، فراوان یافت می‌شود. در عبارت‌های ایشان نه از مقدمات وازگانی عریض و طویل خبری هست و نه از سفسطه‌های منطقی یا فلسفی، که بیش از هر چیز به نادانی گوینده‌اش اشاره دارند. کلمات و عبارت‌های سید (ع)، به طور مستقیم و با کوتاه‌ترین مسیر، به هدف می‌زند به گونه‌ای که مردمی در سطوح مختلفی فرهنگی می‌توانند آنها را بفهمند و دریابند. به علاوه، این عبارت‌ها و کلمات، دارای ویژگی منحصر به فردی است که نمی‌توان نظیر آن را در چهارچوب‌های بلیغان و فصیحان یافت که همان قدرت نفوذ عجیبی است که خواننده بر اثر آن احساس می‌کند که این عبارت‌ها به طور مستقیم از دل و جان نویسنده می‌جوشد و حس می‌کند که گویی، وی با او همنشین شده است و چهره به چهره با او در سخن می‌باشد؛ نویسنده، به تمام پرسش‌هایی که ممکن است به ذهن فرد

خطور کند آگاه است و احاطه دارد و او این پرسش‌ها را حتی پیش از آن که در ذهن خواننده بروز و ظهور نماید، پاسخ می‌گوید. به این ترتیب ایشان (ع)، خواننده را به نرمی و آسانی و با خرسندی راهبری می‌کند تا او را به سر منزل مقصود برساند.

والحق إني لأعجب كثيراً ممن يتقولون بأن السيد أحمد الحسن يفتقد ما يملكه أباه الطاهرون من بلاغة وفصاحة منقطعة النظير، ولا أكاد أجد سبباً لتقولاتهم غير أنهم يجهلون حقيقة البلاغة، وإنهم قد أعمى قلوبهم الحسد والضغينة فلم يعودوا يروا الشمس المشرقة.

به واقع بسیار در تعجبم از کسانی که می‌گویند سید احمد الحسن، از فصاحت و بلاغت بی‌نظیر پدران پاکش بی‌بهره است. من دلیلی بر این تهمت‌زنی آنها نیافته‌ام جز این که آنها با حقیقت بلاغت نا‌آشنایند و حسد و کینه، دل‌هایشان را کور کرده است و در نتیجه از پرتو تابان خورشید برکنارند.

إذن ها هي آية علمية جديدة يضعها السيد أحمد الحسن (ع) أمامكم، وليس عليكم لتروا فيها أنها آية علمية بكل ما في الكلمة من معنى سوى أن تكفوا عن النظر إليها بعين ساخطة تبيّت حكماً مسبقاً بالرفض. عليكم أن تفتحوا مسامع قلوبكم وتنفضوا عنها كل الإثارات التضليلية الحاقدة التي يروج لها فقهاء آخر الزمان، وعندها ستكتشفون كم هي ساطعة وباهرة شمس السيد أحمد الحسن (ع)، ﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^(۱۶).

اکنون، این دلیل علمی دیگری است که سید احمد الحسن (ع) آن را پیش روی شما قرار می‌دهد. بر شما جز این نیست که در آن نیک بنگرید تا دلایل علمی‌ای که در معانی تک تک کلماتش نهفته است را دریابید نه با نگاهی بغض‌آلود که از قبل حکم به ردّ آن صادر نموده است! بر شما است که گوش دل باز کنید و قلب‌هایتان را از تمام توطئه‌های عوام‌فریبانه و جوسازی‌های کینه‌توزانه‌ای که فقهای آخر الزمان در مورد آن به راه انداخته‌اند، پاک نمایید؛ آن هنگام خواهید دید که خورشید سید

احمد الحسن (ع) چه سان تابناک و پرفروغ است: «(پس اگر پشت کردید، من از شما هیچ پاداشی نخواسته‌ام، که پاداش من با خداوند است و من مأمور شده‌ام که از تسلیم‌شدگان باشم)»^{۱۷}.

والحمد لله وحده وحده وحده.

الأستاذ رزاق الأنصاري
أنصار الله والإمام المهدي (مکن الله له في الأرض)

استاد رزاق الانصاری
انصار خدا و امام مهدی (ع) (که خداوند در زمین تمکینش دهد)

رحلة موسى (ع) إلى مجمع البحرين سفر موسى (ع) به مجمع البحرين

﴿.... وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿۱﴾ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿۲﴾ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿۳﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿۴﴾ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿۵﴾ فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿۶﴾ قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ﴿۷﴾ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۸﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿۹﴾ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿۱۰﴾ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿۱۱﴾ فَاَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿۱۲﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۱۳﴾ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿۱۴﴾ فَاَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿۱۵﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿۱۶﴾ قَالَ إِنْ سَأَلْتكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿۱۷﴾ فَاَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿۱۸﴾ قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۱۹﴾ أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿۲۰﴾ وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿۲۱﴾ فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿۲۲﴾ وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۲۳﴾.....﴾ (١٨).

«... (و موسى به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند؛ یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید * چون آن دو به آنجا که دو دریا به هم رسیده بودند رسیدند، ماهی‌شان را فراموش کردند و ماهی راه دریا گرفت و در آب، روان شد * چون از آنجا گذشتند، به شاگرد خود گفت: ناهارمان را بیاور که در این سفرمان رنج فراوان دیده‌ایم * گفت: آیا

به یاد داری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم؟ من ماهی را فراموش کردم! و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت * گفت: آنجا، همان جایی است که در طلبش بوده‌ایم و به نشان قدم‌های خود جست و جوکنان بازگشتند * در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود به او دانش آموخته بودیم، بیافتند * موسی گفت: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟ * گفت: تو را شکیبایی همراهی با من نیست * و چگونه در برابر چیزی که به آن آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟ * گفت: اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم * گفت: اگر از پی من می‌آیی، نباید از من چیزی بپرسی تا من خود، تو را از آن گاه کنم * پس به راه افتادند تا به کشتی سوار شدند. کشتی را سوراخ کرد. گفت: کشتی را سوراخ می‌کنی تا مردمش را غرقه سازی؟ کاری که کردی، کاری سخت بزرگ و زشت است * گفت: نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟ * گفت: اگر فراموش کرده‌ام مرا بازخواست مکن و به این اندازه بر من سخت مگیر * و رفتند تا به پسری رسیدند. او را کشت. موسی گفت: آیا جان‌پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد می‌کشی؟ مرتکب کاری زشت گردیدی * گفت: نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟ * گفت: اگر از این پس از تو چیزی بپرسم، با من همراهی مکن، که از جانب من معذور می‌باشی * پس برفتند تا به دهی رسیدند. از مردم آن ده طعامی خواستند. (آنها) از میزبانی‌شان سربرتاقتند. آنجا دیواری دیدند که نزدیک بود فرو ریزد. دیوار را راست کرد. موسی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می‌خواستی * گفت: اکنون زمان جدایی میان من و تو است و تو را از راز آن کارها که تحملشان را نداشتی آگاه می‌کنم: * اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند، خواستم معیوبش کنم زیرا در آن سوی‌شان پادشاهی بود که کشتی‌ها را به زور می‌گرفت * اما آن پسر، پدر و مادرش مؤمن بودند؛ ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد * خواستیم تا در عوض او پروردگارشان چیزی نصیبشان سازد؛ به پاکی، بهتر از او، و به مهربانی، نزدیک‌تر از او * اما دیوار از آن دو پسر یتیم از مردم این شهر بود. در زیرش، گنجی بود از آن پسران. پدرشان مردی صالح بود. پروردگار تو می‌خواست آن دو به حدّ رشد رسند و گنج خود را بیرون آرند و من این کار را به میل خود نکردم، رحمت پروردگارت بود. این است راز آنچه تو را شکیبایی آن نبود....»^{۱۹}

شخصیات الرحلة

شخصیت های سفر

الأول: هو العبد الصالح، ذكره موسى بقوله: ﴿لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقْبًا﴾، أي إن القرآن سماه مجمع البحرين، وسيأتي تفصيل عن هذا الشخص.

۱- عبد صالح که موسی در این سخن خود «(من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده اند؛ یا می رسم یا عمرم به سر می آید)» از او یاد کرده است. به عبارت دیگر، قرآن او را مجمع البحرين نام نهاده است. در بخش های بعدی، تفصیل این شخص، خواهد آمد.

الثاني: هو موسى(ع)، نبي من أولي العزم من الرسل وهو الشخصية الرئيسية والبارزة وغني عن التعريف والرحلة مختومة باسمه (ع).

۲- موسی(ع) یکی از پیامبران اولو العزم و شخصیت مهم و برجسته ای است که از تعریف و توصیف بی نیاز می باشد. این سفر، به اسم ایشان خاتمه یافته است.

الثالث: هو يوشع بن نون (ع) الذي سمي فتى ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ﴾ ولهذه التسمية خصوصية، فالفتى يراد بها الشجاع قوي البنية فكما سمي القرآن يوشعاً بالفتى صاح جبرائيل (ع): (لا فتى إلا علي)، وعلي بن أبي طالب (ع) معروف كيف فتح الحصون وقتل أبطال الكفار، وهذا الفتى يوشع أيضاً لا يخفى أنه من دخل الأرض المقدسة بعد موت موسى (ع) وقاد بني إسرائيل بعد موسى (ع). فيوشع بن نون هو وصي موسى(ع) الذي قاد بني إسرائيل بعد موت موسى (ع) وقاتل الكفار وفتح مدن الكفر ونشر دين الله في الأرض المقدسة.

۳- يوشع بن نون(ع) است که «فتی» (جوانمرد) نام گرفته است: «(و موسی به شاگرد خود گفت)» و این نام گذاری دارای امتیاز خاصی است؛ منظور از «فتی»، شخص شجاع و تنومند و زورآور است. همان طور که قرآن، یوشع را فتی نامیده، جبرئیل(ع) نیز ندا به «لا فتی الا علی» بلند کرده است. معلوم و مشهور است که علی بن ابی طالب(ع) چگونه قلعه ها را فتح کرد و پهلوانان کفرپیشه را به خاک هلاکت افکند. ضمناً پوشیده نیست که این فتی یعنی یوشع، پس از وفات موسی(ع) وارد سرزمین مقدس شد و پس از موسی(ع) بنی اسرائیل را رهبری کرد. پس یوشع بن

نون، وصیّ موسی (ع) است که پس از وفات موسی (ع) بنی اسرائیل را راهبری کرد، با کفار جنگید، شهرهای کافران را فتح نمود و دین الهی را در سرزمین مقدس رواج داد.

عن أبي حمزة، عن أبي جعفر (ع) قال: (كان وصي موسى بن عمران (ع) يوشع بن نون، وهو فتاه الذي ذكره الله في كتابه)^(٢٠).

ابو حمزه از امام ابو جعفر محمد باقر (ع) نقل کرده است که فرمود: «یوشع بن نون، وصی موسی بن عمران (ع) بود، و او همان جوانی است که خداوند در کتابش از او یاد کرده است»^{٢١}

ودور يوشع (ع) انتهى عند التقاء موسى (ع) بالعبد الصالح وبقي كمرافق متفرج يتعلم مما يرى، ولم يكن له موقف مستقل بل كانت مواقفه مطابقتاً تابعة لمواقف موسى (ع)، ولذا ذكر الله في القرآن الاثني عشر موسى (ع) والعبد الصالح دون يوشع (ع)؛ لأنه لم يكن له دور في هذه الرحلة: ﴿فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيََا غُلَامًا فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ﴾.

به هنگام ملاقات حضرت موسی (ع) با عبد صالح (ع)، وظیفه و نقش یوشع (ع) پایان می یابد و مانند یک همراه و تماشاچی، از آنچه می بیند، به فراگیری علم و دانش می پردازد. وی موضع مستقلی ندارد بلکه موضع گیری های وی مانند موضع گیری های موسی (ع) و به پیروی از آن حضرت بوده است. لذا در قرآن فقط این دو تن یعنی موسی (ع) و عبد صالح (ع) نام آورده شده است و از یوشع (ع) اسمی در میان نیست زیرا او در این سفر نقشی نداشته است: «(پس رفتند تا سوار شدند.... رفتند تا پسری را دیدند.... رفتند تا به دهی رسیدند....)».

أما سبب مجيء يوشع (ع) مع موسى (ع) فلأنه وصيه وخليفة بعد موته، فكان من الحكمة حضوره؛ ليتعلم مع موسى (ع) من العبد الصالح، بل إنّ عدم حضوره هذا اللقاء وبدون سبب راجح منافٍ للحكمة؛ لأنه تضييع فرصة سانحة ليتعلم بها يوشع (ع).

٢٠- البرهان: ج ١٦ مج ٥ ص ٥٣.

٢١ - برهان: ج ١٦ مج ٥ ص ٥٣.

اما دلیل آمدن یوشع (ع) با موسی (ع) این بود که وی، وصی و جانشین موسی پس از مرگش بود و حضورش از روی حکمت بود؛ تا از این طریق وی به همراه موسی (ع) از عبد صالح، دانش بیاموزد. بلکه عدم حضور وی در این ملاقات بدون دلیلی قابل قبول، منافی حکمت به شمار می‌رود؛ زیرا این عدم حضور، از دست رفتن فرصتی است که یوشع (ع) می‌تواند با آن، کسب دانش کند.

وأكید أنّ تعلیم الوصی وتهيئته ليأخذ دوره الرسالي أمر ضروري وراجح خصوصاً إذا كان هذا الوصي مثل يوشع (ع) الذي سيحمل مهمة كبرى في حركة الدين الإلهي على هذه الأرض وهي فتح الأرض المقدسة، وهي بقدر أهميتها الوقتية فهي ذات أهمية أعظم في حركة الدين الإلهي الإبراهيمي الحنيف بصورة عامة.

مطمئناً آموزش دادن به وصی و آماده‌سازی او برای برعهده گرفتن نقش مکتبی، لازم و ضروری است به ویژه اگر این وصی، کسی همچون یوشع (ع) باشد که وظیفه‌ی عظیمی در نهضت دین الهی بر این زمین که همان فتح سرزمین مقدس است عهده‌دار خواهد شد. این کار علاوه بر اهمیت زمانی خاص خودش، به طور کلی در نهضت دین الهی و دین حنیف ابراهیمی، از اهمیت فراوانی برخوردار است.

فمن المعلوم لدى كثير من الناس أنّ الحركة الإلهية الإبراهيمية بدأت من الشرق من أور- مدينة الناصرية الآن - في العراق ثم انتهت إلى الغرب إلى أرض مصر وشمال إفريقيا، ويوشع (ع) كان قائد الخطوة الأولى الفاتحة للأرض المقدسة في حركة عودة الإبراهيمية الحنيفية إلى الشرق، وهذا يسلط الضوء على أهمية تربية يوشع (ع) هذا القائد الإلهي المختار لهذه المهمة الكبرى، ولذا يكون اصطحاب موسی (ع) ليوشع (ع) ضرورة لا بد منها؛ ليتعلم (ع) لأنه فاتح الأرض المقدسة، وصاحب الخطوة الأولى في طريق العودة، ويحتاج لكل تعليم متاح له (ع).

به عقیده‌ی بسیاری از مردم، واضح است که جنبش الهی ابراهیمی از شرق از شهر «اور» (شهر ناصریه‌ی کنونی) در عراق آغاز شد، سپس در غرب در سرزمین مصر و شمال آفریقا خاتمه یافت. یوشع (ع) رهبر مرحله‌ی نخست در فتح سرزمین مقدس در حرکت بازگشت دین حنیف ابراهیمی به شرق بود و این اهمیت تربیت یوشع (ع)، این رهبر الهی که برای چنین مأموریت بزرگی انتخاب شده است را نشان می‌دهد. به همین دلیل این که موسی (ع) یوشع (ع) را با خود به همراه ببرد،

ضروری و اجتناب‌ناپذیر بوده است تا وی، علم و دانش فرا بگیرد؛ زیرا او، فتح‌کننده‌ی سرزمین مقدس و صاحب اولین قدم‌ها در مسیر بازگشت می‌باشد و به هر گونه فرصت تعلیمی، نیازمند می‌باشد.

* * *

تنبيهان دو نکته

الأول: إن الحركة الإبراهيمية الأولى التي بدأت بإبراهيم أبي الأنبياء (ع) في العراق وختمت أيضاً بالعراق بعلي (ع) وولده الأئمة عليهم السلام، كانت - في جانب - تماماً كالْمَسْح الذي يسبق الإنشاء حيث وضعت العلامات والمحددات بجهود ودماء الأنبياء عليهم السلام لهذا الطريق المقدس ليتم إنشاؤه بالحركة الإبراهيمية الثانية (الثورة المهدوية الكبرى).

اول: نخستين جنبش ابراهيمی که با حضرت ابراهيم پدر انبيا(ع) در عراق آغاز شد و همچنين با حضرت علي(ع) و فرزندانش ائمه(ع) در عراق خاتمه يافت، دقيقاً - از يك نظر و جهت - شبيه نقشه برداری و پيمائشی است که قبل از برپاسازی يك بنا صورت می گيرد؛ زیرا در اين مسير نیز علايم و نشانه هايی قرار داده شد که حاصل تلاش ها و خونفشانی های انبيا(ع) بود تا از اين رهگذر، راه برای دومين حرکت ابراهيمی (انقلاب بزرگ مهدوی) مهيا گردد.

ومع أنني لا أريد التفصيل ولكني أقول: إن ما حصل عند المسح ووضع الخطط والخرائط لا بد أن يتكرر عند التنفيذ، فالعراق الذي طرد أبا الأنبياء إبراهيم (ع) ودعوة إبراهيم (ع) ومن آمن بإبراهيم (سارة عليها السلام و لوط (ع)) وفي بداية دعوته وحركته لا بد أن يكرر ذلك مع المهدي، ومصر وشمال إفريقيا التي احتضنت بني إسرائيل والدعوة الإبراهيمية لا بد أن يكون لها موقف مماثل مع المهدي ودعوته وثورته العالمية، والشام أيضاً سيتكرر منها ومعها ما كان في أول الزمان. ولهذا ورد عنهم عليهم السلام التركيز على أن صفوة الأنصار هم أختيار العراق ونجباء مصر وأبدال الشام.

اگر چه در صدد ورود به جزئیات نیستم ولی متذکر می شوم که: آنچه در مرحله ی پیمایش و نقشه برداری و نیز به هنگام تهیه ی برنامه ها و نقشه ها روی می دهد، لاجرم به هنگام اجرای عملیات نیز می تکرار گردد؛ عراقی که ابراهیم(ع) پدر انبیا، دعوت آن حضرت و نیز کسانی که به او ایمان آوردند (ساره و لوط(علیهما السلام)) را رد کرد و وی را در ابتدای حرکت و دعوتش پذیرفت، قطعاً چنین رفتاری را با مهدی(ع) تکرار خواهد کرد. همچنین مصر و شمال آفریقا که بنی اسرائیل و دعوت ابراهیمی را در آغوش کشید، قطعاً باید موضع گیری همسانی در قبال مهدی، دعوت او و

انقلاب جهانی آن حضرت اتخاذ نماید. رفتار شام نیز مشابه با رفتاری است که در ابتدا از خود نشان داده است. لذا از سوی ائمه (ع) تاکید شده است که برگزیدگان انصار، عبارتند از نیکان عراق، نجبای مصر و ابدال شام.

عن جابر الجعفي قال؛ قال أبو جعفر (ع): (يباع القائم بين الركن والمقام ثلاثمائة ونيف عدة أهل بدر فيهم النجباء من أهل مصر والأبدال من أهل الشام والأخيار من أهل العراق، فيقيم ما شاء الله أن يقيم)^(۲۲).

جابر جعفی می گوید امام ابو جعفر محمد باقر (ع) فرمود: «با حضرت قائم در بین رکن و مقام، سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر بیعت می کنند که نجبای مصر، ابدالی از شام و پاکانی از عراق در میان آنها می باشند؛ و تا مقداری که خدا بخواهد در دنیا خواهند بود (و حکومت خواهند کرد)».

ولا تظن أن التسميات عشوائية، فالأخيار من العراق بالذات لبيان أن من يقابلونهم وهم الأشرار فيه ومنه أيضاً، والأبدال من الشام لبيان أن من يستبدلون فيه ومنه أيضاً حيث إن هؤلاء الذين يستبدلون يظن الناس أنهم أول من سينصر المهدي عند ظهوره، ولهذا كانت أهم صفة للأنصار الحقيقيين من الشام أنهم أبدال. أما نجباء مصر فلأنهم ينتجبون من شعب مخالف لآباء المهدي (آل محمد ﷺ) ويكون لهم دور مهم وكبير في الثورة المهدوية العالمية المباركة. گمان مبر که این نام گذاری ها بی حساب و کتاب است؛ اشاره به نیکانی از عراق برای بیان این معنا است که کسانی که با آنها مقابله می کنند یعنی اشرار، از عراق و در عراق اند. اشاره به ابدالی از شام برای بیان این مطلب است که از آنها و در بین آنها تبدیل و تعویض صورت می گیرد همچنین افراد دیگری که تغییر و تبدیل در آنها روی می دهند کسانی هستند که مردم می پندارند نخستین افراد در یاری رساندن حضرت مهدی به هنگام ظهورش هستند؛ از این رو، مهمترین ویژگی انصار واقعی شام، ابدال است. نجبای مصر از ملتی که با پدران حضرت مهدی (یعنی آل محمد (ع)) مخالف هستند، برگزیده می شوند و نقش مهم و تاثیرگذاری در انقلاب جهانی و مبارک مهدوی برخوردار هستند.

وغير خفي الدور الإعلامي الذي ذكره أمير المؤمنين علي(ع) لنجباء مصر، عن عباية الأسدي، قال: سمعت أمير المؤمنين (ع) وهو متكئ وأنا قائم عليه قال (ع): (لأبنين بمصر منبراً ... قلت: له يا أمير المؤمنين كأنك تخبر أنك تحيا بعد ما تموت؟ فقال: هيهات يا عباية ذهب في غير مذهب يفعله رجل مني)^(۲۳).

نقش خبررسانی و تبلیغی که امیرالمؤمنین علی(ع) برای نجبای مصر بیان فرموده، پوشیده نیست. از عبایه ی اسدی نقل شده است که گفت: امیرالمؤمنین(ع) در حالی که تکیه زده بود و من بالای سر آن حضرت ایستاده بودم، فرمود: «در مصر منبری خواهیم ساخت....» عبایه می گوید: من به آن حضرت عرض کردم یا امیرالمؤمنین گویی شما خبر می دهی که بعد از مردن، بار دیگر زنده می شوید! حضرت فرمود: «هیهات! ای عبایه، تو به راه دیگری رفته ای (یعنی آن گونه که تو گمان کرده ای نیست) آنچه را که گفتم مردی از دودمان من انجام خواهد داد»^{۲۴}.

وعنه (ع) في خبر يذكر فيه المهدي وأصحابه: (... ويسير الصديق الأكبر براية الهدى ثم يسير إلى مصر فيصعد منبره فيخطب الناس ويقذف في قلوب المؤمنين العلم، فلا يحتاج مؤمن إلى ما عند أخيه من العلم، فيومئذ تأويل الآية: ﴿يُعْنِ اللَّهُ كَلًّا مِّنْ سَعَتِهِ﴾^(۲۵)^(۲۶).
آن حضرت در روایتی دیگر، درباره ی مهدی و اصحاب آن حضرت فرموده است: «..... صديق اكبر با پرچم هدایت روانه خواهد شد..... سپس به مصر می رود و بر منبرش بالا رفته، برای مردم خطبه می خواند..... و در دل های مؤمنین، علم می اندازد به گونه ای که هیچ مؤمنی به علم برادرش احتیاج نخواهد داشت. در آن زمان این آیه تأویل می شود: «(خدا هر دو را به کمال فضل خویش بی نیاز سازد)»^{۲۷} «^{۲۸}.

وفي هذه الرواية بين أن منبر المهدي قد سبق المهدي إلى مصر، أي إنه منبر قد هياه قبل ذلك
نجباء مصر.

۲۳- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۵۹.

۲۴ - بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۵۹.

۲۵- النساء: ۱۳۰.

۲۶- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۸۵، بشارة الإسلام: ص ۷۴.

۲۷ - نساء: ۱۳۰.

۲۸ - بحار الانوار: ج ۵۳ ص ۸۵ ؛ بشارة الاسلام: ص ۷۴.

این روایت بیان می‌دارد که منبر مهدی پیش از آن که آن حضرت به مصر برسد، مهیا شده است یعنی منبر او را قبلاً همان نجبای مصر آماده نموده‌اند.

الثاني: هارون (ع) كان وصي موسى (ع) ولكنه مات قبل موسى (ع)، فكانت مهمة هارون (ع) في حياة موسى (ع) وليس بعد مماته كما هو معتاد للوصي، وهذا أمر مهم ينقض أقوال المضلين بأن الوصي لا يستلم مهمة قيادة الأمة إلا عند موت خليفة الله في أرضه. هؤلاء الجهلة لم يجاوز القرآن تراقيهم، هذا إن كانوا يقرؤونه وإلا فليتدبروا جيداً أين كانت وصاية هارون، وأين كانت خلافة هارون لموسى (ع)، ألم تكن في حياة موسى (ع) ولم تكن أبداً بعد موت موسى (ع)؛ لأن هارون مات قبل موسى (ع)؟؟؟

دوم: هارون (ع) وصي موسى (ع) بود ولی قبل از آن حضرت درگذشت. مأموریت هارون (ع) در زمان حیات موسی (ع) بود و نه بعد از فوت او؛ آن گونه که چنین چیزی در اوصیای متداول است. این نکته‌ی مهمی است که باطل کننده‌ی سخنان گمراهانی است که می‌گویند وصی فقط به هنگام مرگ خلیفه‌ی خدا بر زمینش، مأموریت رهبری امت را عهده‌دار می‌شود. این نادان‌ها قرآن از حلقوم‌هایشان پایین‌تر نمی‌رود (بر دل‌هایشان اثر نمی‌کند). اگر قرآن می‌خوانند، حداقل در آن به نیکی تدبر کنند و بفهمند که وصایت هارون کجا بوده و جانشینی هارون برای موسی (ع) چگونه بوده است. آیا غیر از این بوده است که از آنجا که هارون قبل از موسی (ع) وفات یافت، این وصایت در زمان حیات موسی (ع) بوده و هرگز پس از مرگ آن حضرت نبوده است؟

ومهام هارون (ع) كانت في فترات غياب موسى (ع)، وهذا جلي وواضح في القرآن ولكن لمن لهم قلوب يتدبرون بها.

وظایفت و مأموریت‌های هارون (ع) در دوره‌های غیبت حضرت موسی (ع) بود و این موضوعی است که در قرآن به روشنی بیان شده است، اما این برای کسانی است که دل‌هایی دارند که با آن تدبر می‌کنند.

فكان هو خليفة موسى (ع) والمبعوث قبل موسى (ع) في أرض الرسالة الموسوية الأولى (مصر): ﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿ قَوْمٌ فِرْعَوْنُ أَ لَا يَتَّقُونَ ﴾ ﴿ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ﴿ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ

فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ❖ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّنَا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ❖ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾.

او جانشین موسی (ع) و فرستاده شده از سوی آن حضرت در سرزمین رسالت نخستین موسی (مصر) بود: «(و پروردگارت موسی را ندا داد که: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو: * قوم فرعون، آیا نمی خواهند پرهیزگار شوند؟ * گفت: ای پروردگار من، می ترسم که دروغ گویم خوانند * و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را پیام بفرست * گفت: هرگز! آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرا می دهیم * پس بگوئید ما فرستاده‌ی پروردگار جهانیان هستیم)»^{۳۰}.

ومعلوم أن كلام الله هذا لموسى (ع) كان قبل وصوله إلى أرض الرسالة (مصر) وقد طلب موسى (ع) أن يرسل الله معه أخاه هارون (ع) وقد أجاب الله دعاءه كما هو واضح من الآيات، فقد أرسل الله هارون (ع) الوصي كما أرسل موسى (ع).

واضح است که این خطاب خداوند به موسی (ع) قبل از رسیدن وی به سرزمین رسالت (مصر) بوده است. همچنین از آیات به روشنی برمی آید که موسی (ع) از خدا تقاضا کرد که برادرش هارون (ع) را با او گسیل دارد و خداوند نیز دعایش را اجابت فرمود. خداوند هارون (ع) را به عنوان وصی فرستاد، همان طور که موسی (ع) را (به عنوان نبی) ارسال داشت.

وكان هارون الوصي المرسل في أرض الرسالة (مصر) قبل أن يصل إليها موسى (ع). وكان خليفة موسى (ع) عندما ذهب إلى كلام الله سبحانه وتعالى: ﴿وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾^(٣١).

هارون، وصی فرستاده شده در سرزمین رسالت (مصر) بود، قبل از آن که موسی (ع) به آنجا برسد. وی، هنگامی که موسی (ع) برای کلام خدای سبحان رفت نیز وصایت آن حضرت را بر عهده داشت: «(سی شب با موسی وعده نهادیم و ده شب دیگر بر آن افزودیم تا وعده‌ی پروردگارش چهل

۲۹- الشعراء: ۱۰- ۱۶.

۳۰- شعرا: ۱۰ تا ۱۶.

۳۱- الأعراف: ۱۴۲.

شب کامل شد؛ و موسی به برادرش هارون گفت: بر قوم من جانشین باش و راه صلاح پیش گیر و به طریق مفسدان مرو)»^{۳۲}.

وكان هارون (ع) خليفة موسى (ع) عندما ذهب هو ويوشع للتعلم من العبد الصالح. همچنین هنگامی که موسی (ع) با یوشع بار سفر بست تا از عبد صالح علم بیاموزد، هارون جانشین موسی (ع) بود.

* * *

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾:

(و موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند؛ یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید)

موسی(ع) مهمت جداً بهذه الرحلة.

موسی(ع) برای این سفر اهمیت بسیار زیادی قائل است.

أهمية هذا اللقاء بالنسبة لموسى(ع) كبيرة حيث قرر أنه إما أن يجد العبد الصالح، أو يبقى هائماً على وجهه حتى يهلك.

این دیدار برای موسی(ع) آن قدر اهمیت دارد که وی مصمم شده است یا عبد صالح را بیابد و در این وضعیت، سرگردان بماند تا جان دهد.

اهتمام موسى(ع) الكبير بهذه الرحلة يكشف لنا أهمية لقاء العبد الصالح وأهمية العلم والمعرفة التي سيتلقاها موسى(ع) في هذا اللقاء بالنسبة لموسى(ع).

اهتمام فراوان موسی(ع) به این سفر، به ما نشان می‌دهد که دیدار موسی(ع) با عبد صالح(ع) بسیار حائز اهمیت است و همچنین دانش و معرفتی که موسی(ع) در این دیدار فرا خواهد گرفت نیز برای او بسیار در خور توجه بوده است.

أمر مهم جداً في هذه الكلمات لكل إنسان سائر إلى الله سبحانه وتعالى، وهو أنّ موسى(ع) ردّد بين أمرين هما:

در این عبارتها، برای هر انسان سیر کننده‌ی به سوی خدا، نکات بسیار مهمی وجود دارد؛ موسی بین دو حالت مردد بود:

الأول: أن يبلغ مجمع البحرين.

اول: مجمع البحرين را بیابد.

والثاني: هو أن يمضي حقياً.

دوم: سال‌هایی دراز سیر کند و راه بییماید.

ولو لم يكن الاحتمال الثاني ممكن الوقوع لما كان من الحكمة أن يورده موسى (ع) كاحتمالٍ ممكن الوقوع ومساقٍ للاحتمال الأول، أي إن موسى (ع) خرج ليبلغ مجمع البحرين، ولكن هناك احتمالاً أن لا يبلغ مجمع البحرين، فلا يوجد أمر مقطوع لموسى (ع) أنه سيبلغ مجمع البحرين، وكان بلوغ موسى (ع) إلى مجمع البحرين يعتمد على إخلاص موسى (ع)، أي إن امتحان موسى (ع) لم يبدأ عندما التقى العبد الصالح، بل هو بدأ منذ أن وجهه الله إلى أن يجد العبد الصالح ويتبعه ليتعلم منه، وهذا يفسر لنا بوضوح الحدث الأول في الرحلة وهو: إن موسى (ع) مر بالعبد الصالح أو بمجمع البحرين وتجاوزه ثم عاد إليه، ومع أن العبد الصالح كان يعرف موسى (ع) وينتظره في هذا المكان ولكنه لم يصرح له بأنه هو عندما مرّ بقربه، بل تركه يتجاوزه دون أن يتكلم معه؛ لأن موسى (ع) ممتحن بمسألة الوصول إلى العبد الصالح (ع) ومعرفته، ولهذا كان قول موسى (ع) عندما حصلت الآية: ﴿نَسِيًّا حَوْتُهُمَا﴾ التي دلته على العبد الصالح (ع) ﴿ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ﴾، فكان الذي دل موسى (ع) على العبد الصالح (ع) هو إخلاصه الذي أهله لسماع كلمات الله حتى في فقد سمكة، إخلاصه الذي ظهر جلياً قبل ذلك بقوله (ع): ﴿أَوْ أَمْضِي حُقْباً﴾.

اگر وقوع احتمال دوم، ممکن نبود، موسی (ع) آن را به عنوان یک احتمال ممکن و هم‌تراز احتمال اول، عنوان نمی‌کرد؛ یعنی موسی (ع) برای رسیدن به مجمع البحرين بار سفر بست ولی این احتمال هم وجود داشت که وی به مجمع البحرين نرسد. هیچ قطعیتی برای موسی (ع) مبنی بر این که حتماً به مجمع البحرين خواهد رسید، وجود نداشت. رسیدن موسی (ع) به مجمع البحرين، به میزان اخلاص او بستگی داشت. یعنی امتحان موسی (ع)، نه در هنگام ملاقات وی با عبد صالح، بلکه از همان ابتدایی که خداوند او را به پیروی از عبد صالح به جهت علم آموزی از وی مأمور کرد و

گسیل داشت، آغاز شد. این نکته، به روشنی اولین رویداد این سفر را به ما می‌نماید به این صورت که: موسی (ع) از کنار عبد صالح یا مجمع البحرین عبور کرد و از او رد شد سپس به سوی او بازگشت؛ هر چند عبد صالح، موسی (ع) را می‌شناخت و در این مکان منتظر او بود ولی وقتی موسی (ع) از کنارش گذشت، وجود خودش را ابراز نکرد و بدون این که با موسی (ع) سخنی بگوید، او را رها کرد تا از وی گذر کند؛ زیرا موسی (ع) به وسیله‌ی رسیدن به عبد صالح (ع) و با شناخت او، مورد امتحان قرار گرفته بود. از این رو، وقتی موسی (ع) نشانه‌ای را که وی را به عبد صالح رهنمون می‌ساخت (نَسِيًا حُوتَهُمَا - ماهیشان را فراموش کردند) دید گفت: «(این چیزی است که به دنبالش بودیم)». بنابراین آنچه موسی (ع) را به عبد صالح هدایت کرد، همان اخلاصی بود که وی را بر شنیدن سخنان خدا اهلیت داده بود، حتی اگر (این سخن) گم شدن ماهی باشد. همان اخلاصی که قبل از آن، به روشنی بروز و ظهور یافته بود: «(یا مدت زیادی سپری شود)».

* * *

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ۖ فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيًا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۖ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ۖ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۖ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ۖ فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا﴾:

«(و موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهیم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند؛ یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید * چون آن دو به آنجا که دو دریا به هم رسیده بودند رسیدند، ماهی‌شان را فراموش کردند و ماهی راه دریا گرفت و در آب، روان شد * چون از آنجا گذشتند، به شاگرد خود گفت: ناهارمان را بیاور که در این سفرمان رنج فراوان دیده‌ایم * گفت: آیا به یاد داری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم؟ من ماهی را فراموش کردم! و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت * گفت: آنجا، همان جایی است که در طلبش بوده‌ایم و به نشان قدم‌های خود جست و جوکنان بازگشتند * در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود به او دانش آموخته بودیم، بیافتند)»

موسی (ع) هدفه مجمع البحرین.

هدف موسى (ع) مجمع البحرين بود.

وموسی (ع) یسیر ویصل مجمع البحرين، ولکن مع هذا لا يلتفت إلى أنه وصل، ويتجاوزه ثم يرجع إليه .

موسی (ع) طی طریق می کند و به مجمع البحرين می رسد ولی با این حال متوجه نیست که وی به هدفش رسیده است؛ از او گذر می کند، سپس به سوی او بازمی گردد.

إنّ كون هدف موسى هو (مجمع البحرين) وتضييعه (ع) لهذا الهدف يحتاج إلى تدبر؛ لأنك لا تضيّع ملتقى دجلة والفرات مثلاً إن تتبعتهما نزولاً فكيف ضيّع موسى ويوشع بن نون عليهما السلام مجمع البحرين إن كان هو مجرد مكان وملتقى نهريْن؟! وكيف غفلا عن أنهما وصلا إلى مجمع البحرين مع أن كليهما معصوم؟!

این که هدف موسی (ع)، مجمع البحرين بوده است ولی او این هدف را از دست می دهد و متوجه آن نمی شود، موضوعی است که باید در آن تدبر و تأمل نمود؛ زیرا اگر به عنوان مثال شما به دنبال محل تلاقی دجله و فرات باشید و یکی از آنها را در جهت مسیرش دنبال کنید، هرگز آن مکان را گم نخواهی کرد؛ حال اگر مجمع البحرين صرفاً محل برخورد دو رودخانه با هم باشد، چطور ممکن است موسی و یوشع بن نون (ع) مجمع البحرين را از کف بدهند؟! چگونه می شود که این دو از این که به مجمع البحرين رسیده اند غافل شوند در حالی که هر دوی آنها معصوم می باشند؟!

إذن، لا بد أن يكون مراد موسى من مجمع البحرين أمراً يمكن أن يضيّع وليس مجرد ملتقى نهريْن، بل ولا بد أن تكون الغفلة عنه أمراً لا يوصف صاحبه بضعف الإدراك أو السفه، والحقيقة أنه عادة أقل ما يقال في إنسان يغفل ويتجاوز ملتقى نهريْن معين جاء في طلبه بأنه ضعيف الإدراك.

بنابراین قطعاً منظور موسی (ع) از مجمع البحرين صرفاً محل پیوستن دو رود نبوده است، بلکه چیزی بوده که می توانسته است گم شود و از دست برود و الزاما باید غفلت و از دست دادن آن، به گونه ای باشد که صاحبش را به ضعف ادراک یا نادانی توصیف نکند؛ درواقع حداقل چیزی که به طور معمول برای انسانی که محل تلاقی دو رود را پیدا نمی کند و از آن عبور می کند آن است که گفته شود وی دچار ضعف ادراک می باشد!

إذن، فلا يمكن أن يكون مجمع البحرین مكاناً معيناً؛ وإلا لكانت غفلة موسى (ع) عنه تقدر في إدراكه فضلاً عن عصمته. ولا بد أن يكون الالتفات إلى مجمع البحرین وتذكره ومعرفة ابتداءً يحتاج إلى درجة عالية من الإخلاص والعصمة المترتبة عليه يفوق درجة إخلاص موسى (ع) وعصمته المترتبة على إخلاصه لكي لا تكون غفلة موسى (ع) ويوشع (ع) عن هذا الأمر الذي كلف الله موسى (ع) الوصول إليه منافية لعصمتهما عليهما السلام. بنابراین مجمع البحرین نباید یک مکان مشخص و معین باشد وگرنه غفلت موسی (ع) از آن موجب طعن و خرده‌گیری در میزان درک و فهم وی می‌شد، چه برسد به عصمت آن حضرت! پس لاجرم توجه به مجمع البحرین و درک و شناخت او، در وهله‌ی اول، به درجه‌ی والایی از اخلاص و عصمت لازم برای درک آن نیاز دارد که از میزان اخلاص موسی (ع) و عصمت ناشی از اخلاص آن حضرت، بیشتر و برتر بوده است؛ تا به این ترتیب غفلت موسی (ع) و یوشع (ع) از این مأموریتی که خداوند موسی (ع) را به رسیدن به او مأمور فرموده بود، منافی عصمت این دو (علیهما السلام) نباشد.

بل إن موسى بين منذ البداية بقوله: ﴿أَبْلَغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِي - حُقْباً﴾ أن مجمع البحرین أمر يمكن أن يضيع ويحتاج إلى درجة عالية من الإخلاص لمعرفة، فلم يكن مراد موسى (ع) من مجمع البحرین المكان بل العبد الصالح الذي كان امتحان موسى (ع) الأول هو الوصول إليه ومعرفة، ومع أن موسى (ع) لم ينجح في الوصول إلى العبد الصالح (ع) ومعرفة ابتداءً، ولكنه أيضاً لم يفضّل مطلقاً في الوصول إلى العبد الصالح بل هو وصل إليه في النهاية، وهذا هو التعليم الأول الذي حصل عليه موسى (ع) في هذه الرحلة.

حتی حضرت موسی (ع) با این سخنان که: «(یا به مجمع البحرین می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید)» از همان ابتدا روشن می‌سازد که مجمع البحرین، ممکن است گم شود و از دست برود، و شناخت آن، به درجه بالایی از اخلاص نیاز دارد. بنابراین مقصود موسی (ع) از مجمع البحرین نه یک مکان، بلکه عبد صالح بوده است؛ نخستین امتحان موسی (ع) عبارت بود از رسیدن به آن عبد صالح و شناخت او. اگر چه موسی (ع) در ابتدا در رسیدن به عبد صالح (ع) و شناخت او ناکام ماند ولی در وصول به عبد صالح به طور کامل شکست نخورد و در نهایت، به او رسید و این، همان تعلیم و آموزشی بود که موسی (ع) در این سفر به آن دست یافت.

وليتبين أكثر مراد موسى (ع) بمجمع البحرين في هذا الموضع من القرآن الكريم لا بد أن نرجع إلى موضع آخر في القرآن ذكر فيه البحران ومجمعهما ولكن بصورة أخرى ربما تكون أكثر وضوحاً وجلاءً للمتدبر، هذا الموضع موجود في مطلع سورة الرحمن، قال تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾^(۳۳).

برای درک بهتر و بیشتر منظور موسی (ع) از مجمع البحرين در این بخش از قرآن کریم، ناگزیر باید به موقعیت دیگری از قرآن که در آن دو دریا و مجمع آنها به صیغه‌ای دیگر که شاید برای فرد اندیشه‌کننده، روشنی و وضوح بیشتری دارد، ذکر شده است، مراجعه نماییم. این موقعیت در ابتدای سوره‌ی «الرحمن» وجود دارد. خدای متعال می‌فرماید: «(دو دریا را پیش راند تا به هم رسیدند * میان‌شان حجابی است تا به هم در نشوند * پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ * از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید * پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ * و برای او است کشتی‌های همانند کوه که در دریا می‌روند * پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ * هر چه بر روی زمین است دست‌خوش فنا است * و وجه پروردگار صاحب جلال و اکرام تو باقی می‌ماند)»^{۳۴}.

هذه الآيات لا أريد تفسيرها وتأويلها فالروايات التي جاءت عنهم عليهم السلام في تفسيرها وتأويلها تكفي لبيانها وبيان معناها بجلاء ووضوح، ولكن فقط أوجه من يريد أن يتدبرها ليعرف المراد منها وبها إلى أن يقرأ قوله تعالى: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ ليتبين له أن كل ما سبق هاتين الآيتين هو تفصيل لوجه الله الباقي وذكر لوجه الله الباقي بالصفة الملائمة لكونه وجه الله الباقي، وهي: العلم، ولا أظن أن كون الماء والبحر في الملكوت هو العلم أمراً خفياً. وأيضاً لا أظن أن بقاء علم العلماء في هذه الحياة الدنيا حتى بعد رحيلهم أمراً خفياً بل هو باق بعد فناها، وهذا ما جاءت الآية لتبينه وتؤكدته وتعرف الناس به ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾، هذا الوجه الذي واجه به الله الخلق وهو العلم والمعرفة والعقل الكامل، وهو الماء وهو البحران، وهو ما يخرج منهما وما

۳۳- الرحمن: ۱۹ - ۲۷.

۳۴ - الرحمن: ۱۹ تا ۲۷.

يجري فيهما ، وهو محمد وآل محمد ﷺ ، والأنبياء والأوصياء ﷺ ، وأولياء الله سبحانه وتعالى.

قصد ندارم این آیات را تفسیر و تاویل کنم؛ روایاتی که از ائمه (ع) در تفسیر و تاویل این آیات آمده است، برای تبیین و روشن سازی معنایشان کفایت می کند؛ اما فقط توجه کسانی را که می خواهند در این مساله به خوبی بیاندیشند تا مراد و منظور این آیه را درک کنند، جلب می کنم به این سخن خدای متعال که می فرماید: «(هر چه بر روی زمین است دست خوش فنا است * و وجه پروردگار صاحب جلال و اکرام تو باقی می ماند)» تا برای او روشن گردد که هر چه پیش از این دو آیه آمده است، شرح و تفصیل «وجه الله الباقی» که همان «علم» است، می باشد. و گمان نمی کنم که تفسیر آب و دریا در عالم ملکوت به علم، موضوعی پوشیده باشد. همچنین گمان ندارم باقی ماندن علم علما در این دنیا حتی پس از وفات آنها، موضوعی پنهان باشد بلکه علم ایشان پس از فنای آنها، باقی می ماند و این آیه نیز برای تبیین و تاکید بر این مطلب و همچنین آشنا ساختن مردم با آن آمده است: «(هر چه بر روی زمین است دست خوش فنا است * و وجه پروردگار صاحب جلال و اکرام تو باقی می ماند)»؛ این همان وجهی است که خلق با آن به سوی خدا رو می آورند که عبارت است از علم و معرفت و عقل کامل؛ و همچنین آب، و دو دریا، و آنچه از این دو بیرون می آید و آنچه در این دو جاری است؛ که مراد، محمد و آل محمد (ع)، انبیا و اوصیا (ع) و اولیای خداوند سبحان و متعال می باشد.

أما الروايات التي بينت أن البحرين هما علي وفاطمة، وإن ما يخرج منهما وما يجري فيهما هم الأئمة والمهديون ﷺ فهي كثيرة، وهذه منها:
اما روایاتی که بیان می دارند که دو دریا، علی و فاطمه هستند و آنچه از آنها خارج می شود و آنچه در آن دو جاری می گردد، همان ائمه و مهدیین (ع) هستند، بسیارند؛ از جمله:

عن أبي عبد الله (ع) قال في قول الله تبارك وتعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾، قال: (علي وفاطمة بحران عميقان لا يبغيان أحدهما على صاحبه، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام)^(۳۵).

— از حضرت ابو عبدالله امام جعفر صادق (ع) در تفسیر آیهی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» نقل شده است که فرمود: «علی و فاطمه (علیهما السلام) دو دریای ژرف و عمیقند که هیچ یک بر دیگری تجاوز نمی‌کند»؛ «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ» فرمود: «حسن و حسین (علیهما السلام) هستند»^{۳۶}.

قال علي بن إبراهيم في قوله ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾: أمير المؤمنين وفاطمة عليهما السلام، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الحسن والحسين عليهما السلام، وقوله: ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾ قال: كما قالت الخنساء ترثي أخاها صخرًا^(۳۷).

— علی بن ابراهیم در تفسیر «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» گفته است که منظور، امیرالمؤمنین و فاطمه (علیهما السلام) است و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) و مراد از «وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ» همانند شعری است که «خنساء» در رثای برادرش «صخرًا»^{۳۸} خوانده است^{۳۹}.

ومن طريق المخالفين لآل محمد ﷺ: ما رواه الثعلبي في تفسير قوله تعالى: ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ يرفعه إلى سفیان الثوري، في هذه الآية، قال: (فاطمة وعلي عليهما السلام، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام).

از طریق مخالفین آل محمد (ع):

— ثعلبی تفسیر «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ» را به سفیان ثوری ارجاع داده که گفته است: مراد، فاطمه و علی (علیهما السلام) و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) است.

^{۳۶} - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۲۴۴.

^{۳۷} - تفسیر القمی: ج ۲ ص ۳۴۴.

^{۳۸} - «خنساء» از بزرگ‌ترین زنان شاعر ادب عربی است و در زمینه‌ی رثا چنان مشهور است که کم‌تر شاعر تازی به پای او می‌رسد. مرثیه‌های او در سوگ دو برادرش صخر و معاویه دربرگیرنده‌ی مجموعه‌ای از گوش‌نوازترین قوافی و مناسب‌ترین اوزان و به‌کارگیری صنایع لفظی و معنوی ای مثل جناس، طباق، سجع، ترصیع، تسمیط و سایر افزاینده‌های موسیقایی و ایجاد پیوند بین مضمون و موسیقی، سرشار از احساسات و بسیار معروف می‌باشند (مترجم).

^{۳۹} - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۴۴.

قال الثعلبي: وروى هذا عن سعيد بن جبیر، وقال: ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾ محمد ﷺ (۴۰).
 ثعلبی می‌گوید: این را از سعید بن جبیر روایت کرده و گفته است: مقصود از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ»
 حضرت محمد (ص) می‌باشد^{۴۱}.

وعن جابر عن أبي عبد الله قال (ع) في قوله عز وجل: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾، قال: علي
 وفاطمة، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾، قال: لا يبغى علي علي فاطمة ولا تبغى فاطمة علي
 علي، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الحسن والحسين (ع) (۴۲).
 — جابر از ابو عبدالله امام جعفر صادق (ع) در تفسیر «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» نقل کرده است که
 حضرت فرمود: «علی است و فاطمه» و درباره‌ی «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» فرمود: «نه علی بر
 فاطمه تجاوز می‌کند و نه فاطمه بر علی» و «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ»: «حسن و
 حسین (علیهما السلام) است»^{۴۳}.

وكان رسول الله ﷺ يرحب بهما فيقول ﷺ: (مرحباً ببحرين يلتقيان ونجمين يقرنان).
 — پیامبر خدا (ص) در خوش آمدگویی به علی و فاطمه (علیهما السلام) می‌فرمود: «مرحبا به دو
 دریایی که به هم می‌رسند، و دو ستاره‌ای که قرین یکدیگرند».

ويوجد غيرها (۴۴).

روایات دیگری نیز در این باب وجود دارد^{۴۵}.

وضح جلياً الآن من تدبر الآيات ومن الروايات عن محمد وآل محمد ﷺ أن البحرين هما:
 علي وفاطمة عليهما السلام، وإن الناتج من لقائهما هم الأئمة والمهديون ﷺ.

۴۰- البرهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۹.

۴۱- برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۹.

۴۲- بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۷، البرهان: ج ۲۷ مج ۷، ج ۷ ص ۳۸۷، تأويل الآيات: ج ۲ ص ۶۳۵.

۴۳- بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۷، برهان: ج ۲۷ مج ۷ و ج ۷ ص ۳۸۷؛ تأويل الآيات: ج ۲ ص ۶۳۵.

۴۴- انظر: الملحق (۱).

۴۵- رجوع کنید به پیوست ۱.

بنابراین روشن شد کسی که در آیات و روایات وارد شده از محمد(ص) و آل محمد(ع) تدبیر کند، درمی‌یابد که منظور از دو دریا، علی است و فاطمه، و نتیجه‌ی برخورد این دو، ائمه و مهدیین(ع) می‌باشد.

إذن، فالناتج من لقائهما عليهما السلام أو مجمع البحرين في قوله تعالى: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ إنسان، وهو من آل محمد ﷺ ومن ذرية علي وفاطمة عليهما السلام، وهذا لا يمنع من وجود مجمع بحرين (نهرين) يجد موسى عنده مجمع البحرين الحقيقي الذي جاء في طلبه، وفي المكان آية أيضاً يعرفها أهلها.

بنابراین، نتیجه‌ی برخورد علی و فاطمه(علیهما السلام) یا همان مجمع البحرين در آیه‌ی «و (هنگامی که) موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند، یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید»، یک انسان و از آل محمد(ع) و از فرزندان علی و فاطمه(علیهما السلام) می‌باشد. البته این موضوع مانع از وجود داشتن پیوستگاه دو دریا (دو رود) که موسی در آنجا مجمع البحرين واقعی را که در طلبش بوده است، نمی‌باشد؛ در مکانی که نشانه‌ای وجود دارد که اهلش آن را می‌شناسند.

تنبیه نکته

مَنْ يُؤْمِنُوا بِالْقُرْآنِ فَلْيَتَدَبَّرُوا هَذِهِ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ:
کسانی که به قرآن ایمان آورده‌اند، در این آیات تدبّر کنند باشد که هدایت یابند:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿۱۹﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿۲۰﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۱﴾ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْءُ وَالْمَرْجَانُ ﴿۲۲﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۲۳﴾ وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿۲۴﴾﴾.

« اوست که دو دریا (ی آب شور و گوارا) را به هم در آمیخت تا به هم برخورد کنند. (۱۹) و میان آن دو دریا برزخ و فاصله‌ای است که تجاوز به حدود یکدیگر نمی‌کنند. (۲۰) (الا ای جنّ و انس) کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟ (۲۱) از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان گرانبها بیرون آید. (۲۲) (الا ای جنّ و انس) کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟ (۲۳) و او راست کشتیهای بزرگ بادبان برافراشته مانند کوه که به دریا در گردشند. (۲۴) (الا ای جنّ و انس) کدامین نعمتهای خدایتان را انکار می‌کنید؟ (۲۵) هر که روی زمین است دستخوش مرگ و فناست. (۲۶) و زنده ابدی ذات خدای با جلال و عظمت توست.»

هذه الآيات كافية لإثبات ولاية علي وولده عليهما السلام من الأئمة والمهديين عليهم السلام:

این آیات برای اثبات ولایت حضرت علی و فرزندان آن حضرت، ائمه و مهدیین (ع) کفایت می‌کند:

أولاً: تأويل البحرين واللؤلؤ والمرجان: إنهم علي وفاطمة عليهما السلام والحسن والحسين عليهما السلام كما قرأنا.

اول: به دلیل تاویل «بحرین»، «لؤلؤ» و «مرجان» به علی و فاطمه (علیهما السلام)، و حسن و حسین (علیهما السلام) همان طور که بیشتر خواندیم.

ثانياً: ربما التفتنا إلى إشارة الإمام (ع) التي رواها القمي: ﴿وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ﴾، قال: كما قالت الخنساء ترثي أباها صخرًا، ومعلوم وصف الخنساء لأخيها صخر وتشبيهه بالعلم:

دوم: شاید به اشاره‌ی امام (ع) که قمی روایت کرده است توجه کرده باشیم که حضرت در تفسیر «و او راست کشتیهای بزرگ بادبان برافراشته مانند کوه که به دریا در گردشند.» فرمود: «همانند شعری است که خنساء در رثای برادرش صخر خوانده است.» «خنساء»، برادرش «صخر» را توصیف و او را به علم تشبیه می‌نماید:

وإن صخرًا لتأتم الهداة به ❖ ❖ ❖ كأنه علم في رأسه نارٌ

و البته صخر کسی است که هدایت‌شوندگان به وسیله‌ی او هدایت شوند *** گویی وی علمی است که بر سر آن آتش افروخته‌اند

أي إنَّ المراد أنَّ هذه الجوار المنشآت في البحر كالأعلام هم رجال وهم الأئمة والمهديون عليهم السلام والبحر هو علي (ع) وفاطمة عليهما السلام. یعنی مقصود از این کشتی‌های کوه‌آسا که در دریا ره می‌سپارند، انسان‌ها می‌باشند که همان ائمه و مهدیین (ع) هستند و دریا نیز علی (ع) و فاطمه (س) است.

ثالثاً: الله سبحانه سَمَّى البحرين واللؤلؤ والمرجان والجوار المنشآت في البحر كالأعلام بعد أن فرغ من عددهم مباشرة بأنهم وجه ربك ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ❖ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَالْإِكْرَامِ﴾، إذن توضح الأمر فهم عليهم السلام وجه الله هنا في هذه الآيات، قال علي بن الحسين (ع): (نحن الوجه الذي يؤتى الله منه)^(٤٧).

سوم: خداوند سبحان پس از نام بردن از «بحرین»، «لؤلؤ»، «مرجان» و او راست کشتیهای بزرگ بادبان برافراشته مانند کوه که به دریا در گردشند.» و پس از شماره کردن آنها، بلافاصله می‌گوید که اینها «وجه پروردگار تو» هستند: «هر که روی زمین است دستخوش مرگ و فناست. (٢٦) و زنده ابدی ذات خدای با جلال و عظمت توست.»؛ بنابراین آشکار می‌گردد که در

اینجا و در این آیات، اینها(ع) وجه خداوند هستند. امام علی بن الحسین(ع) می‌فرماید: «ما هستیم آن وجهی که خداوند با آن شناخته می‌شود»^{۴۸}.

ومن يعرض عن هذا التأويل فلن يجد إلا الخلط والجهل، ومعنى أنهم وجه الله: أي بهم يعرف الله، فبالوجه الذي يواجه به يعرف. إذن، فهم خلفاء الله فمن يُعرّف الخلق بالله، ومن يُعلم الخلق التوحيد؟

کسی که از این تأویل روی برگرداند، چیزی جز نادانی و خلط مبحث (مطالب درهم برهم و بی‌پایه) نخواهد یافت. این که آنها وجه الله هستند به این معنی است که خداوند به وسیله‌ی آنها شناخته می‌شود، زیرا خدا با صورتی که به او روی می‌آورند شناخته می‌گردد. بنابراین آنها خلفای (جانشینان) خداوند هستند؛ در غیر این صورت؛ چه کسی خلق را با خدا آشنا سازد و چه کسی به خلائق توحید بیاموزد؟

هم خلفاء الله، وهذا آدم (ع) أول خلفاء الله في أرضه بدأ مهمته بتعليم الملائكة وتعريفهم بأسماء الله، فأسماءهم هي أسماء الله التي خلقوا منها ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾^(۴۹).

آنها خلفای الهی اند و آدم(ع)، نخستین خلیفه‌ی خدا بر زمینش است که مأموریتش را با آموزش دادن اسمای الهی به فرشتگان آغاز می‌کند. اسامی آنها، همان «اسماء الله» است که از آن خلق شده‌اند: «گفت: ای آدم! آنها را از نام‌ها آگاه کن. چون از آن نام‌ها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید، آگاهم؟»^{۵۰}.

* * *

^{۴۸} - قمی: ج ۲ ص ۳۲۳؛ برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۹۰.

^{۴۹} - البقرة: ۳۳.

^{۵۰} - بقره: ۳۳.

﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا... فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾

﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾:

«(چون آن دو به آنجا که دو دریا به هم رسیده بودند رسیدند، ماهی‌شان را فراموش کردند و ماهی راه دریا گرفت و در آب، روان شد * چون از آنجا گذشتند، به شاگرد خود گفت: ناهارمان را بیاور که در این سفرمان رنج فراوان دیده‌ایم * گفت: آیا به یاد داری آنگاه که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم، ماهی را فراموش کردم؟ و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت)».

یوشع (ع) وصی موسی (ع) وهو الذي قاد بني إسرائيل لدخول الأرض المقدسة بعد وفاة موسى (ع):

یوشع (ع) وصی حضرت موسی (ع) و همان کسی است که پس از وفات موسی (ع)، بنی اسرائیل را در وارد شدن به سرزمین مقدس راهبری کرد.

في القرآن:

در قرآن:

﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^(٥١).

«(دو مرد از آنان که پرهیزگاری پیشه داشتند و خدا نعمتشان عطا کرده بود گفتند: از این دروازه بر آنان داخل شوید که چون به شهر درآید شما پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر از مؤمنان هستید)»^{۵۲}.

وأحد هذين الرجلين هو يوشع بن نون (ع) وهو خيرهما ؛ لأنه قاد بني إسرائيل لدخول الأرض المقدسة بعد موسى (ع) وهو وصي موسى (ع).
یکی از این دو مرد، یوشع بن نون (ع) است؛ او برترین این دو مرد است زیرا وی پس موسی (ع) بنی اسرائیل را در وارد شدن به سرزمین مقدس رهبری کرد و او وصی موسی (ع) است.

وفي الروایات:

در روایات:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: (أَوْصَى مُوسَى (ع) إِلَى يُوْشَعَ بْنِ نُونٍ)^{۵۳}.
از ابوعبدالله امام جعفر صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «موسی (ع) به یوشع بن نون وصیت کرد»^{۵۴}.

سَالِمٍ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) : مَا مَنَزِلَةُ الْأَيْمَةِ قَالَ (ع): (كَمَنَزِلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَكَمَنَزِلَةِ يُوْشَعَ وَكَمَنَزِلَةِ أَصْفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ قَالَ فَبِمَا تَحْكُمُونَ قَالَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ آلِ دَاوُدَ وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَيَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدُسِ)^{۵۵}.

سالم از عمار ساباطی نقل می کند: به ابوعبدالله (ع) عرض کردم: جایگاه امامان چیست؟ فرمود: «همچون جایگاه ذوالقرنین و جایگاه یوشع و جایگاه آصف، یار سلیمان». گفت: عرض کردم: به چه حکم می کنید؟ حضرت فرمود: «به حکم خداوند و حکم داوود و حکم حضرت محمد (ص)، روح القدس آن را به ما القا می نماید»^{۵۶}.

^{۵۲} - مائده: ۲۳.

^{۵۳} - الکافی: ج ۱ ص ۲۹۳.

^{۵۴} - کافی: ج ۱ ص ۲۹۳.

^{۵۵} - الکافی: ج ۱ ص ۳۹۸.

^{۵۶} - کافی: ج ۱ ص ۳۹۸.

عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: (لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع) فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَلَا يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ إِنَّهُ كَانَ لَصَاحِبَ رَايَةٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ يَمِينِهِ جَبْرَيْلُ وَعَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ لَا يَنْثَنِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ وَاللَّهِ مَا تَرَكَ بَيْضَاءَ وَلَا حَمْرَاءَ إِلَّا سَبَعَمَائَةَ دَرَاهِمٍ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ وَاللَّهِ لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ)(^{٥٧}).

ابو حمزه از امام باقر (ع) روایت می کند که فرمود: «چون امیرالمؤمنین (ع) وفات یافت، حسن بن علی (ع) در مسجد کوفه به پا خاست، حمد و ثنای خدا را گفت و بر پیامبر (ص) درود فرستاد. سپس فرمود: ای مردم در این شب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و پسینیان به او نرسند. او پرچم دار رسول خدا (ص) بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپش بودند. از میدان برنمی گشت جز این که خداوند به او فتح و پیروزی می داد. به خدا سوگند (نقره ی) سفید و (طلای) سرخی به جای نگذارد جز هفتصد درهم که از سهمیه ی بیت المالش زیاد آمده بود و قصد داشت به وسیله ی آن برای خانواده اش خدمت کاری بخرد. به خدا سوگند او در همان شبی وفات کرد که وصی موسی، یوشع بن نون در آن وفات یافت...»^{٥٨}.

وفي حديث طويل عن علي بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن محبوب عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة عن أبي جعفر (ع) قال: (إنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَهْدَ إِلَى آدَمَ (ع) أَنْ لَا يَقْرَبَ هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَلَمَّا بَلَغَ الْوَقْتَ الَّذِي كَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا نَسِيَ - فَأَكَلَ مِنْهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ - وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا فَلَمَّا أَكَلَ آدَمُ (ع) مِنَ الشَّجَرَةِ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ إلى أن قال (ع): فَلَمَّا نَزَلَتِ التَّوْرَةُ عَلَى مُوسَى (ع) بَشَّرَ بِمُحَمَّدٍ ﷺ وَكَانَ بَيْنَ يُوسُفَ وَمُوسَى مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَكَانَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ (ع) وَهُوَ فَتَاهُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ)(^{٥٩}).

در حدیثی طولانی از علی بن ابراهیم از ... از ابو حمزه از ابو جعفر امام باقر (ع) که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی از آدم (ع) عهد گرفت که به این درخت نزدیک نشود. هنگامی که وقت

٥٧- الكافي ج ١ ص ٤٥٧.

٥٨ - كافي: ج ١ ص ٤٥٧.

٥٩- الكافي: ج ٨ ص ١١٤-١١٧.

خوردن از آن (درخت) که در علم خداوند بود، فرا رسید فراموش کرد، بنابراین از آن خورد؛ این همان فرموده‌ی خداوند عزوجل است که: « (پیش از این از آدم پیمان گرفتیم، پس او فراموش نمود و عزمی در او نیافتیم) ». هنگامی که آدم(ع) از درخت خورد، به زمین هبوط شد....» تا به اینجا رسید که فرمود: « هنگامی که تورات بر موسی(ع) نازل شد به محمد(ص) بشارت داد و بین یوسف و موسی انبیائی وجود داشت و وصی موسی، یوشع بن نون(ع) بود و او همان جوان مردی (فتاه) است که خداوند عزوجل در کتابش ذکر فرموده است»^{۶۰}.

وفي التوراة:

در تورات:

۱۴ وقال الرب لموسى هو ذا أيامك قد قربت لكي تموت. ادع يشوع وقفا في خيمة الاجتماع لكي أوصيه . فانطلق موسى ويشوع ووقف في خيمة الاجتماع ۱۵ فترأى الرب في الخيمة في عمود سحاب ووقف عمود السحاب على باب الخيمة. ۱۶ وقال الرب لموسى ها أنت ترقد مع آبائك.....^(۶۱).

« ۱۴ و خداوند به موسی فرمود وقت مرگت نزدیک شده است. یوشع را بطلب و هر دو در خیمه‌ی عبادت بایستید تا به او مأموریت بدهم. موسی و یوشع حرکت کردند و در خیمه‌ی عبادت گرد آمدند. ۱۵ خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد. ستون ابر بر درب خیمه ایستاد. ۱۶ خداوند به موسی فرمود تو به زودی به پدرانت می‌پیوندى....»^{۶۲}.

(وصعد موسى من عربات موآب إلى جبل نبو إلى رأس الفسجة الذي قبالة أريحا فأراه الرب جميع الأرض من جلعاد إلى دان ۲ وجميع نفتالي وأرض أفرایم ومنسى— وجميع أرض يهوذا إلى البحر الغربي ۳ والجنوب والدائرة بقعة أريحا مدينة النخل إلى صوغر ۴. وقال له الرب هذه هي الأرض التي أقسمت لإبراهيم وإسحق ويعقوب قائلاً لنسلك أعطيها. قد أريتك إياها بعينيك ولكنك إلى هناك لا تعبر ۵. فمات هناك موسى عبد الرب في أرض موآب حسب قول الرب ۶. ودفنه في الجواء في أرض موآب مقابل بيت فغور ولم يعرف إنسان قبره إلى هذا اليوم ۷ وكان موسى ابن مئة وعشرين سنة حين مات ولم تكل عينه ولا ذهب نضارته ۸ فبكى بنو

^{۶۰} - کافی: ج ۸ ص ۱۱۴ تا ۱۱۷.

^{۶۱} - العهد القديم والجديد: ج ۱ / مجمع الكنائس الشرقية / سفر التثنية / الإصحاح الحادي والثلاثون.

^{۶۲} - عهد قديم و جديد: ج ۱ - مجمع الكنائس الشرقية - سفر تثنية - اصحاح سى و يكم.

إسرائيل موسى في عربات موآب ثلاثين يوماً . فكملة أيام بكاء مناحة موسى ٩ ويشوع بن نون كان قد امتلأ روح حكمة إذ وضع موسى عليه يديه فسمع له بنو إسرائيل وعملوا كما أوصى الرب موسى ١٠ ولم يقم بعد نبي في إسرائيل مثل موسى الذي عرفه الرب وجها لوجه ١١ في جميع الآيات والعجائب التي أرسله الرب ليعملها في أرض مصر بفرعون وبجميع عبده وكل أرضه ١٢ وفي كل اليد الشديدة وكل المخاوف العظيمة التي صنعها موسى أمام أعين جميع إسرائيل^(٦٣).

«و موسى از دشت‌های موآب به قله‌ی کوه نبو، که در مقابل اریحا است، صعود کرد و خداوند تمامی سرزمین موعود را به او نشان داد: از جلعاد تا دان ٢ تمام زمین قبیله‌ی نفتالی، زمین‌های قبایل افرایم و منسی، زمین قبیله‌ی یهودا تا دریای مدیترانه ٣ و جنوب و صحرای نگب و تمام ناحیه‌ی دره‌ی اریحا (شهر نخلستان) تا صوغر ٤ خداوند به موسى فرمود: این است سرزمینی که من به ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده دادم که به فرزندانشان بدهم. اکنون به تو اجازه دادم آن را ببینی، ولی پایت را در آنجا نخواهی گذاشت ٥ بنابراین موسى، خدمتگزار خداوند، همان‌طور که خداوند گفته بود در سرزمین موآب درگذشت. ٦ و او را در دره‌ای نزدیک بیت فغور در سرزمین موآب دفن نمود، ولی تا به امروز هیچ کس مکان دفن او را نمی‌داند ٧ موسى هنگام مرگ صد و بیست سال داشت، با وجود این هنوز چشمانش به خوبی می‌دید و طراوت و شادابی او نیز از میان نرفته بود ٨ بنی اسرائیل سی روز در دشت‌های موآب برای موسى عزاداری کردند؛ پس ایام عزاداری برای موسى را کامل نمودند ٩ یوشع پسر نون آکنده از روح حکمت بود زیرا موسى دست‌های خود را بر او نهاده بود. بنابراین بنی اسرائیل از او اطاعت می‌کردند و دستوراتی را که خداوند به موسى داده بود پیروی می‌نمودند ١٠ در اسرائیل پیامبری مانند موسى نبوده است که خداوند با او رودررو صحبت کرده باشد ١١ در تمام آیات و معجزاتی که خداوند فرستاده بود تا آنها را در سرزمین مصر برای فرعون و تمام دربارانش و کل سرزمینش ١٢ هیچ کس تا به حال نتوانسته است قدرت و معجزات شگفت‌انگیزی را که موسى در حضور قوم اسرائیل نشان داد، ظاهر سازد»^{٦٤}.

١) وکان بعد موت موسى عبد الرب أن الرب كلم يشوع بن نون خادم موسى قائلاً ٢٠ موسى عبدي قد مات . فالآن قم اعبر هذا الأردن أنت وكل هذا الشعب إلى الأرض التي أنا معطيها لهم أي لبني إسرائيل ٣٠ كل موضع تدوسه بطون أقدامكم لكم أعطيته كما كلمت موسى .

٦٣- العهد القديم والجديد: ج ١ / مجمع الكنائس الشرقية / سفر التثنية / الإصحاح الرابع والثلاثون.

٦٤ - عهد قديم و جديد: ج ١ - مجمع الكنائس الشرقية - سفر تثنيه - اصحاح سي و چهارم.

٤ من البرية و لبنان هذا إلى النهر الكبير نهر الفرات جميع أرض الحثيين وإلى البحر الكبير نحو مغرب الشمس يكون تخمكم ٥. لا يقف إنسان في وجهك كل أيام حياتك. كما كنت مع موسى أكون معك. لا أهملك ولا أتركك. ٦ تشدد وتشجع. لأنك أنت تقسم لهذا الشعب الأرض التي حلفت لأبائهم أن أعطيهم. ٧ إنما كن متشددا وتشجع جدا لكي تتحفظ للعمل حسب كل الشريعة التي أمرت بها موسى عبدي. لا تمل عنها يمينا ولا شمالا لكي تفلح حيثما تذهب. ٨ لا يبرح سفر هذه الشريعة من فمك. بل تلهج فيه نهارا وليلا لكي تتحفظ للعمل حسب كل ما هو مكتوب فيه. لأنك حينئذ تصلح طريقك وحينئذ تفلح. ٩ أما أمرتك. تشدد وتشجع. لا ترهب ولا ترتعب لأن الرب إلهك معك حيثما تذهب ١٠ فأمر يشوع عرفاء الشعب قائلا ١١ جوزوا في وسط المحلة وأمروا الشعب قائلين. هيئوا لأنفسكم زادا لأنكم بعد ثلاثة أيام تعبرون الأردن هذا لكي تدخلوا فتمتلكوا الأرض التي يعطيكم الرب إلهكم لتمتلكوها. ١٢ ثم كلم يشوع الرؤبيين والجاديين ونصف سبط منسى قائلا ١٣ اذكروا الكلام الذي أمركم به موسى عبد الرب قائلا. الرب إلهكم قد أراحكم وأعطاكم هذه الأرض. ١٤ نساؤكم وأطفالكم ومواشيكم تلبث في الأرض التي أعطاكم موسى في عبر الأردن وأنتم تعبرون متجهزين أمام إخوتكم كل الأبطال ذوي البأس وتعينونهم ١٥ حتى يريح الرب إخوتكم مثلكم وتمتلكونها التي أعطاكم موسى عبد الرب في عبر الأردن نحو شروق الشمس. ١٦ فأجابوا يشوع قائلين. كل ما أمرتنا به نعمله وحيثما ترسلنا نذهب. ١٧ حسب كل ما سمعنا لموسى نسمع لك. إنما الرب إلهك يكون معك كما كان مع موسى. ١٨ كل إنسان يعصي قولك ولا يسمع كلامك في كل ما تأمره به يقتل. إنما كن متشددا وتشجع^(٦٥).

« ١ خداوند پس از مرگ خدمتگزار خود موسی به دستیار او یوشع بن نون فرمود: ٢ خدمتگزار من موسی در گذشته است، پس تو برخیز و بنی اسرائیل را از رود اردن بگذران و به سرزمینی که به ایشان می‌دهم برسان ٣ همان طور که به موسی گفتم، هر جا که قدم بگذاری، آنجا را به تصرف شما در خواهیم آورد ٤ حدود سرزمین شما از صحران نِگب در جنوب تا کوه‌های لبنان در شمال و از دریای مدیترانه در غرب تا رود فرات و سرزمین حیتی‌ها در شرق خواهد بود. ٥ همان طور که با موسی بودم با تو نیز خواهیم بود تا در تمام عمرت کسی نتواند در برابر تو مقاومت کند. تو را هرگز ترک نمی‌کنم و تنها نمی‌گذارم. ٦ پس قوی و شجاع باش، چون تو این سرزمینی را که به پدران ایشان وعده داده‌ام را بینشان قسمت می‌کنی ٧ بسیار قوی و شجاع باش و از قوانینی که

خدمتگزارم موسی به تو داده است اطاعت نما. از آنها به چپ یا راست متمایل نشو تا هر جا که بروی موفق باشی ۸ این کتاب تورات از تو دور نشود؛ شب و روز آن را بخوان و در گفته‌های آن تفکر کن تا متوجه تمام دستورات آن شده، بتوانی به آنها عمل کنی. آنگاه پیروز و کامیاب خواهی شد. ۹ آن گونه که به تو فرمان دام، قوی و شجاع باش و ترس و واهمه را از خود دور کن و به یاد داشته باش که هر جا بروی من که خداوند، خدای تو هستم، با تو خواهم بود. ۱۰ آنگاه یوشع به بزرگان اسرائیل دستور داد ۱۱ تا به میان قوم بروند و به آنها بگویند: توشه‌ی خود را آماده کنید، زیرا پس از سه روز از رود اردن خواهیم گذشت تا سرزمینی را که خداوند به ما داده است تصرف کنیم و در آن ساکن شویم. ۱۲ سپس یوشع قولی را که موسی، خدمتگزار خداوند، به قبایل رئوبین، جاد و نصف قبیله‌ی منسی داده بود به آنها یادآوری کرد: ۱۳

به یاد بیاورید کلامی را که خدمتگزار خداوند، موسی، شما را به آن امر کرد. خداوند، خدای شما این سرزمین را به شما داده است ۱۴ پس زنان و فرزندان و حیوانات خود را در اینجا بگذارید و خود مسلح شوید و پیشاپیش بقیه‌ی قبایل به آن طرف رود اردن بروید و ایشان را یاری دهید ۱۵ تا سرزمینی را که خداوند، خدای شما به ایشان داده است را تصاحب کنید و در آن ساکن شوند. آن وقت می‌توانید به این ناحیه‌ای که موسی، خدمتگزار خداوند، در سمت شرقی رود اردن برای شما تعیین کرده است بازگردید و در آن ساکن شوید. ۱۶ آنها در جواب یوشع گفتند: آنچه به ما گفتی انجام خواهیم داد و هر جا که ما را بفرستی، خواهیم رفت؛ ۱۷ چنانچه فرمان بردار موسی بودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم کرد. خداوند، خدی تو با تو باشد، چنان که با موسی بود. ۱۸ کسی که از فرمان تو سربیزی کند و از تو اطاعت ننماید، کشته باد! پس قوی و شجاع باش»^{۶۶}.

إذن، یوشع (ع) وصی موسی (ع) ومعصوم، ومع هذا ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ﴾، فنسيانه للحوت ثابت في القرآن ولكن هذا النسيان لا يخرج من دائرة العصمة؛ لأن النسيان وإن وقع لعلته الظلمة (الشيطان) الموجودة في صفحة يوشع (ع) ولكنه وقع ضمن إرادة ومشية الله حتماً، ولما كانت إرادة الله ومشية أن يعصم يوشع (ع) فلن يكون لهذا النسيان تأثير سلبي بل على العكس شاء الله سبحانه وتعالى الذي يبذل السيئات بالحسنات بجوده وكرمه أن يقلب هذا الحدث الذي وقع بسبب الشيطان - أي الظلمة - إلى خير وبركة وعاقبة حسنة تؤدي إلى أن يكون هذا

^{۶۶} - عهد قديم و جديد: ج ۱ - مجمع الكنائس الشرقية ص ۳۳۰ تا ۳۳۸ - سفر يوشع - اصحاح اول.

النسیان سبباً لمعرفة العبد الصالح والوصول له ، وهو كان الهدف الذي يطلبه موسى (ع) : ﴿... وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۶۷).

بنابراین، یوشع (ع) وصی موسی (ع) و معصوم است و با این حال «گفت: آیا به یاد داری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم من ماهی را فراموش کردم؟ و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت)». فراموش کردن ماهی توسط وی در قرآن ثابت شده است ولی این فراموشی، یوشع (ع) را از دایره عصمت خارج نمی‌کند؛ زیرا فراموشی اگر چه به دلیل ظلمت (شیطان) موجود در صفحه‌ی یوشع (ع) بوده ولی در ضمن اراده و مشیت حتمی خداوند حادث گشته است؛ و از آنجا که خواست و مشیت خداوند این بوده است که یوشع (ع) عصمت داشته باشد، لذا این فراموشی فاقد تاثیر سلبی (تاثیری بر ساقط شدن عصمت از ایشان) است بلکه برعکس، خداوند متعال - که با جود و کرمش، سیئات را به حسنات تبدیل می‌کند - چنین اراده فرمود که این حادثه‌ای که بر اثر شیطان - یعنی ظلمت - حادث گشته است را به خیر و برکت و فرجامی نیکو مبدل گرداند، تا این فراموشی مایه‌ی شناخت عبد صالح و رسیدن به او شود؛ و این همان هدفی بود که موسی (ع) در طلبش بود: «(و خدا بر کار خویش غالب است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند)»^{۶۸}.

أما ما يتوهمه بعضهم أن المعصوم لا يغفل أو لا ينسى، مطلقاً فهذا منقوض ببساطة؛ لأن لازم قولهم هذا إن المعصوم نور لا ظلمة فيه، وهذا باطل؛ لأن النور الذي لا ظلمة فيه هو الله سبحانه وتعالى (اللاهوت المطلق) فيبقى أن المعصوم نور وشائبة ظلمة - وهي هوية وجوده - ولها تأثير في حركته، وكونها ظلمة فيكون أثرها نسياناً وغفلة وغيرها مما يطرأ على المخلوق، ولكن في هذا العبد المخلص (المعصوم) يكون وجود هذه الأمور أقل ما يمكن وربما لا تكاد تذكر في بعض الحالات، ولكنها تبقى موجودة ويمكن أن تحصل كما مر في حادثة نسيان يوشع (ع).

این که برخی گمان کرده‌اند که معصوم هیچ‌گاه نه غفلت می‌ورزد و نه دچار فراموشی می‌گردد، به سادگی باطل می‌گردد زیرا لازمه‌ی این سخن اینها این است که معصوم، نوری بدون ظلمت باشد که این، بی‌اساس و باطل است زیرا نوری که ظلمتی در آن نیست، فقط خدای سبحان و متعال (لاهوت مطلق) است در حالی که معصوم، عبارت است از نور به همراه شائبه‌ی ظلمت که همان

۶۷- یوسف : ۲۱.

۶۸ - یوسف : ۲۱.

هویت وجودی او است و این شائبه‌ی ظلمت در کردار معصوم اثرگذار است. از آنجا که این شائبه از جنس ظلمت است، اثر آن نیز فراموشی، غفلت و دیگر چیزهایی است که می‌تواند برای هر مخلوقی حادث گردد؛ اما در این بنده‌ی بااخلاص (معصوم) این موارد در حداقل ممکن است و چه بسا در برخی حالات تقریباً منتفی باشد ولی به هر حال وجود دارد و همان گونه که در فراموش کردن یوشع (ع) رخ داد، می‌تواند اتفاق بیفتد.

وهذه الظلمة التي سببت النسيان هي التي عبر عنها يوسف (ع) ويوشع (ع) بأنها الشيطان ﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾^(۶۹)، ﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾^(۷۰)، والشيطان هنا يعني الشر (وشائبه الظلمة) وليس كما يتوهم بعضهم أن المقصود إبليس والعياذ بالله، فليس لإبليس سلطان على يوشع (ع) وحركته؛ لأنه محفوظ عن وصول هذا الخبيث إليه وإضلاله عن سواء السبيل ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا ۖ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾^(۷۱).

این ظلمتی که موجب فراموشی شد، همان چیزی است که یوسف (ع) و یوشع (ع) از آن به شیطان تعبیر کرده‌اند: «(به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت مرا نزد مولای خود یاد کن، اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند)»^{۷۲}، «گفت: آیا به یاد داری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم من ماهی را فراموش کردم؟ و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت»^{۷۳}. شیطان در اینجا یعنی شرّ (و شائبه‌ی ظلمت) و نه آن گونه که برخی گمان کرده‌اند پناه بر خدا. مراد از آن ابلیس است چرا که ابلیس هیچ تسلطی بر یوشع (ع) و نهضت او ندارد زیرا یوشع از دست یافتن این خبیث به او و گمراه نمودنش از راه راست، محفوظ است: «(مگر بر آن پیامبری که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و پشت سرش نگهبانی می‌گمارد * تا بداند که آنها پیام‌های

۶۹- یوسف: ۴۲.

۷۰- الکهف: ۶۳.

۷۱- الجن: ۲۷ - ۲۸.

۷۲ - یوسف: ۴۲.

۷۳ - کهف: ۶۳.

پروردگارشان را رسانیده‌اند و خدا به آنچه نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد شمار کرده است»^{۷۴}.

وبالتالي فالمعصوم بمعصوم بغيره - بالله سبحانه وتعالى - لا أنه معصوم بنفسه أو عاصم لنفسه كما توهموا، فالمعصوم هو المعتصم بالله عن محارم الله، فالله هو الذي يعصمه؛ لأنه فقير وناقص وهويته الظلمة فلا يمكن أن يستغني بنفسه لا ابتداءً ولا دواماً وبقاءً، وبالتالي ففي أي آن يكون لشائبة الظلمة تأثير على هذا الإنسان المخلص، ولكن تأثيرها ضئيل ومواجه بالنور المهيم على صفحة وجود هذا العبد المخلص، فلا يكون لها اثر يجعل هذا العبد يخرج من هدى أو يدخل في ضلال، هذه هي العصمة في العوالم العلوية: أن يكون النور في صفحة وجود المعصوم بقدر مهيم على شائبة الظلمة في صفحة وجوده بحيث لا يكون لشائبة الظلمة اثر يسبب له الخروج من هدى أو الدخول في ضلال.

بنابراین معصوم، به دیگری که همان خدای سبحان است، عصمت دارد نه این که وی به خودی خود یا با تکیه بر خودش آن گونه که برخی متوهم شده‌اند، عصمت یافته باشد. پس معصوم کسی است که به وسیله‌ی خداوند از محارم الهی عصمت می‌یابد؛ و این خداوند است که او را عصمت می‌بخشد زیرا او فقیر است و ناقص و هویتش، ظلمت است و امکان ندارد که به خودی خود استغنا یابد، نه در ابتدا، نه در ادامه و نه در انتها. بنابراین در هر لحظه و آنی، شائبه‌ی ظلمت، بر این انسان مخلص اثرگذار است ولی این تاثیر اندک و ناچیز است و با نوری که محافظ و مراقب صفحه‌ی وجود این بنده‌ی با اخلاص است، مواجه می‌شود؛ و در نتیجه اثر آن در حدی نیست که این بنده را از هدایت خارج گرداند یا به ضلالت وارد نماید؛ این همان عصمت در عوالم علوی (بالایی) است: این که نور در صفحه‌ی وجود معصوم به حدی بر شائبه‌ی ظلمت در صفحه وجودی اش تسلط و تفوق دارد که شائبه‌ی ظلمت فاقد اثری است که باعث خروج او از هدایت یا ورودش به ضلالت گردد.

وتوضیح أكثر أقول: إن صفحة وجود الإنسان هي ظلمة ونور فكلما علم وعمل وأخلص الإنسان زاد النور في صفحة وجوده وانحسرت الظلمة حتى تكون شائبة، ويكون أثرها ضئيلاً لا يخرج الإنسان من هدى ولا يدخله في ضلال، وهذه هي العصمة.

توضیح بیشتر: صفحه‌ی وجودی انسان عبارت است از ظلمت و نور؛ هر چه انسان در علم، عمل و اخلاص بیشتر بکوشد، نور در صفحه‌ی وجودی‌اش بیشتر می‌شود و ظلمت به حدی فرو می‌کاهد که به شائبه تبدیل می‌گردد. در این حالت میزان اثرگذاری آن به حدی ضعیف و کم‌رنگ می‌شود که نمی‌تواند انسان را از هدایت برگرداند و یا او را به گمراهی بکشاند؛ و این، همان عصمت است.

وحرى الالتفات إلى أن الله سبحانه وتعالى لم ينسب النسيان إلى يوشع (ع) فقط بل إلى موسى (ع) أيضاً ﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا﴾ وهو الحق، فإذا كان يوشع (ع) قد نسي، باعتباره المسؤول المباشر عن حمل الحوت فموسى (ع) أيضاً مسؤول عن هذا النسيان لأنه القائد، بل مسؤوليته موسى (ع) أكبر ونسبة النسيان له أحق وحق من عند الحق. باید به این نکته توجه داشت که خدای سبحان، فراموشی را فقط به یوشع (ع) نسبت نداده بلکه آن را به موسی (ع) نیز منتسب نموده است: «(چون آن دو به آنجا که دو دریا به هم رسیده بود رسیدند، ماهی‌شان را فراموش کردند)» و حق، همین است. اگر یوشع (ع) (ماهی را) فراموش کرده است، به اعتبار این که وی مسؤول مستقیم حمل ماهی بوده است، موسی (ع) نیز مسؤول این فراموش کردن محسوب می‌شود چرا که او رهبر و فرمانده است؛ حتی مسؤولیت موسی (ع) بزرگ‌تر و انتساب فراموشی به او سزاوارتر است، و حق از جانب حق است.

ولتتم الفائدة أنقل هذا النص من كتاب (إضاءات من دعوات المرسلين ج ۳ ق ۱): (قال يوسف (ع) للسجين ﴿أذْكَرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ وسبب التفات يوسف للأسباب هو الشيطان ﴿فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ﴾ فكانت النتيجة ﴿فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ﴾ يوسف: ۲۲، وهذا الشيطان (أي الشر) هو الظلمة التي لا يخلو منها مخلوق فالنور الذي لا ظلمة فيه هو الله سبحانه ومع أن هذه الظلمة قليلة في كيانات الأنبياء النورانية المقدسة ولكنها موجودة ولها اثر على حركتهم ﷺ، ولهذا فهم يحتاجون إلى العصمة من الله ﴿إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا﴾ الجن: ۲۷-۲۸.

برای توضیح بیشتر، این بخش از متن کتاب «روشن‌گری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد ۳ قسمت ۱» را نقل می‌کنم: یوسف به زندان‌بان گفت: «أذْكَرُنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (مرا نزد مولای خود یاد کن) و این شیطان بود که باعث شد یوسف به اسباب توجه کند «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» (اما

شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند) و نتیجه این شد که «فَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بِضَعِّ سِنِينَ» (و چند سال در زندان بماند) (یوسف: ۴۲). این شیطان (یا همان شرّ) همان ظلمتی است که هیچ مخلوقی از آن برکنار نیست. نوری که هیچ ظلمتی در آن نباشد، خداوند سبحان است؛ و اگر چه این ظلمت موجود در نهاد نورانی و مقدس پیامبران اندک است ولی به هر حال وجود دارد و بر حرکت و نهضت آنها اثرگذار است، لذا آنها (ع) به عصمتی از جانب خداوند نیازمندند: «(مگر بر آن پیامبری که از او خوشنود باشد که برای نگهبانی از او پیش روی و پشت سرش نگهبانی می‌گمارد * تا بداند که آنها پیام‌های پروردگارشان را رسانیده‌اند و خدا به آنچه در نزد آنها است احاطه دارد و همه چیز را به عدد شمار کرده است)»^{۷۵}.

فلولا هذه الظلمة لما احتاجوا إلى العصمة، ومن يعتقد غير هذا فهو ينزلهم منزله الله سبحانه عما يشركون، وهذه المغالاة في التنزيه لهم ﷺ حتى يوصلهم بعض من يجهل الحقيقة إلى مرتبة نور لا ظلمة فيه هي شرك يخطأ من يعتقده، كما أن من يستخف بعصمتهم وبحقهم ومرتبتهم يكفر بحقهم ويخطأ، وقد بين سبحانه في القرآن اثر هذه الظلمة في مسيرة الأنبياء في مواضع كثيرة، قال تعالى: ﴿ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴾ الكهف: ۶۳، والذي نسي - وأنساه الشيطان هو فتى موسى (ع) وهو يوشع بن نون نبي من أنبياء بني إسرائيل ووصي موسى (ع) الذي فتح الأرض المقدسة، ومع هذا فلا بد من ملاحظة أن الله سبحانه وتعالى جعل الأنبياء محط نظره فحتى ما يحصل بسبب هذه الظلمة يكون في النتيجة سبباً يوصلهم ﴿ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴾، فأصبح نسيان الحوت سبباً دلهم على العالم (ع) ﴿ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴾ الكهف: ۶۴.

اگر این ظلمت وجود نداشت، آنها به عصمت نیاز پیدا نمی‌کردند و کسی که باوری غیر از این داشته باشد، در واقع پیامبران را در مقام و مرتبه‌ی خداوند نشانده است - خداوند از آنچه به او شرک می‌ورزند، منزّه است - و این غلو و زیاده‌روی در تنزیه پیامبران (ع) است، تا جایی که برخی افرادی که از حقیقت مرتبه‌ی نور بدون ظلمت بی‌خبرند، ایشان را به مقام و درجه‌ی نور بدون ظلمت می‌رسانند؛ و این شرک، و اعتقاد داشتن به آن خطا است. همچنین کسانی که عصمت و حقانیت و شأن و مرتبه‌ی پیامبران را سبک می‌شمارد نیز کفران حق آنها را می‌نمایند و آنها نیز در اشتباه‌اند. خداوند سبحان در مواضع فراوانی در قرآن، اثر این ظلمت در راه و مسیر پیامبران را بیان فرموده

است. حق تعالی می فرماید: «گفت: آیا به یاد داری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم من ماهی را فراموش کردم؟ و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت»^{۷۶}. کسی که از یاد بُرد و شیطان او را به فراموشی کشاند، شاگرد موسی (ع) بود؛ یوشع بن نون (ع)، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل و وصی موسی (ع) که سرزمین مقدس را فتح کرد. با این حال نباید از نظر دور داشت که خدای سبحان پیامبران را در کانون توجه خود قرار داده است و حتی آنچه به خاطر این ظلمت حادث می‌شود، به عاملی برای رسیدن آنها به هدف، تبدیل می‌گردد: «(و به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت)»؛ بنابراین فراموش کردن ماهی موجب شد آنها به عالم (ع) راهنمایی شوند: «گفت: آنجا همان جایی است که در طلبش بوده‌ایم و به نشان قدم‌های خود جست و جوکنان بازگشتند»^{۷۷}.

أَوْ يَزِيدُ عِلْمَهُمْ ﴿قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالٍ نَعَجْتِكِ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ﴾ ص: ۲۴، فبعد آن تعلم داود (ع) من هذه الحادثة أن لا يتكلم إلا بعد أن يسمع الخصمين خاطبه تعالى: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾ ص: ۲۶).

یا باعث افزایش علم و دانش آنها می‌گردد: «(داوود گفت: او که میش تو را از تو می‌خواهد تا به میش‌های خویش بیفزاید، بر تو ستم می‌کند و بسیاری از شریکان جز کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند که اینان نیز اندک هستند، بر یکدیگری ستم می‌کنند. داوود دانست که او را آزموده‌ایم؛ پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد)»^{۷۸}. پس از آن که داوود (ع) از این واقعه یاد گرفت که فقط وقتی سخن بگوید (و حکم براند) که به گفته‌های دو طرف دعوا گوش فرا داده باشد، خداوند به او خطاب کرد: «(ای داوود! ما تو را خلیفه‌ی روی زمین گردانیدیم، در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده‌اند، به عذابی شدید گرفتار می‌شوند)»^{۷۹}.

^{۷۶} - كهف: ۶۳

^{۷۷} - كهف: ۶۳

^{۷۸} - ص: ۲۴

^{۷۹} - ص: ۲۶

النسيان: فراموشی

لا بد أن نعرف كيف تكون الذاكرة والمعلومات عند الإنسان لكي نعرف ما يترتب عليها وهو النسيان أو الغفلة عما فيها أو بعضه.

ابتدا باید بدانیم حافظه و اطلاعات در انسان چگونه است تا پس از آن بتوانیم آنچه بر حافظه اثرگذار می شود، یعنی فراموشی یا غفلت از همه یا از برخی از آن را بازشناسیم.

فمعلومات الإنسان يأتي بعضها من هذا العالم الجسماني عن طريق البصر والسمع مثلاً، ويأتي بعضها من الملكوت الأعلى ومثال ما يأتي من الأعلى هو الوحي للأنبياء ﷺ والرؤيا الصادقة.

اطلاعات و داده‌هایی که انسان دارد، برخی از آن از این عالم جسمانی و به عنوان مثال از چشم و گوش سرچشمه می‌گیرد، و پاره‌ای از آن، از ملکوت اعلی می‌آید. مثال اطلاعاتی که از ملکوت اعلی نشأت می‌گیرد، وحی بر انبیا(ع) و رؤیای صادقه است.

وهذه المعلومات تنطبع في صفحة الإنسان أو يمكنك تسميته موضع الذاكرة أو المعلومات، وهو في النفس الإنسانية (الروح) وليس في الجسد كما يتوهم كثير من الناس انه في الدماغ، بل الدماغ هو تماماً كجهاز الفاكس أو التلفزيون فهو ليس موضع حفظ المعلومات الدائم، بل هو جهاز يوصل المعلومات من وإلى وجود الإنسان في هذا العالم الجسماني.

این اطلاعات بر صفحه‌ی وجودی انسان یا جایی که می‌توان آن را محل حافظه یا محل اطلاعات نام نهاد، اثر و نقشی بر جای می‌گذارد. برخلاف تصور بسیاری از مردم، این محل در نفس انسانی (روح) قرار دارد، نه در مغز. عملکرد مغز مانند دستگاه نامبر یا تلفن است و محل نگهداری دائمی اطلاعات نیست بلکه ابزاری برای انتقال داده‌ها از و یا به وجود انسان در این عالم جسمانی به شمار می‌رود.

وهذه المعلومات ما دام الإنسان في هذا العالم فهي في زيادة مستمرة فمثلاً ما تراه بعينك وتدرکه وما تستمعه بأذنك وما تقرأه هي معلومات متراكمة في النفس الإنسانية، والتذكر هو استخراج هذه المعلومات وحضورها عند الإنسان في هذا العالم عند إرادته ذلك.

تا زمانی که انسان در این دنیا به سر می‌برد، این دانستنی‌ها مدام در حال افزایش است. به عنوان مثال آنچه چشم شما می‌بیند و درک می‌کند و آنچه گوش شما می‌شنود و درمی‌یابد و آنچه مطالعه می‌کنی، همگی داده‌های انباشته شده‌ای در نفس انسانی است. یادآوری و به خاطر آوردن عبارت است از استخراج این اطلاعات و حاضر ساختن آن در انسان در این عالم، هر گاه که وی اراده کند.

أما ما يؤثر في هذا التذكر أو تحصيل المعلومة واستخراجها من الذاكرة فهي عدة أمور منها:

اما موارد متعددی بر این یادآوری یا واكشی اطلاعات و استخراج آنها از حافظه مؤثر است:

أولاً: كم المعلومات، وأثر كم المعلومات على التذكر بين من خلال الواقع الذي نعيشه، فقدرة الطفل مثلاً على الحفظ أكبر بكثير من الكبار، والحفظ ما هو إلا تذكر للمعلومة وسبب قدرة الطفل الفائقة على التذكر هو فراغ ذاكرته من المعلومات تقريباً عند بدء التذكر عنده، وبالتالي فكم المعلومات المتراكم عنده مع مرور الوقت في البداية سيكون تحت السيطرة حيث يكون من السهل فرزه والوصول إلى المعلومة بعكس الكبير الذي تراكم عنده كم هائل من المعلومات يصعب السيطرة عليه. ولتتوضح مسألة الكم أكثر أقول: لو كان عندك شيء تبحث عنه فإن وصولك إليه سيكون أسهل لو بحثت عنه بين عشرة أشياء مما لو بحثت عنه بين مائة.

اول: حجم اطلاعات. تاثیر مقدار اطلاعات بر به خاطر آوردن مطالب، موضوعی است که در وقایع زندگی روزمره‌ای که با آنها سر و کار داریم روشن است؛ به عنوان مثال توانایی کودک در به‌خاطر سپاری، بسیار بیشتر از افراد بزرگسال است. به حافظه سپردن هم چیزی نیست جز به یاد آوردن اطلاعات. دلیل توانایی بیشتر کودک در به یاد آوردن مطالب، این است که حافظه‌ی وی در ابتدای به یادآوری، تقریباً خالی از اطلاعات است و در نتیجه حجم اطلاعات انباشته شده برای او به مرور زمان در ابتدا تحت کنترل است، به طوری که تفکیک اطلاعات و دسترسی به آن آسان می‌باشد، برخلاف فرد بزرگسال که به دلیل تراکم زیاد معلومات و انباشته شدن اطلاعات در حافظه، به سختی می‌تواند بر آنها تسلط و اشراف داشته باشد. برای توضیح بیشتر موضوع: فرض کن شما چیزی داری که در جست‌وجوی آن هستی. اگر از میان ده چیز دنبال آن شیء بگردی، راحت‌تر و آسان‌تر می‌توانی آن را بیابی، در قیاس با وقتی که آن چیز را در میان صد چیز دیگر دنبال کنی.

ثانياً: کیف أو نوع المعلومات، حيث إنّ المعلومة البسيطة ليست كالمعلومة المركبة والمعقدة، فالأخيرة ربما توضع في الذاكرة بصورة غير منظمة وعشوائية نتيجة عدم الإدراك الكلي والتام لها، وبالتالي يصعب تذكرها أو إخراجها بصورة صحيحة أو بكل جزئياتها ولوازمها بل حتى مع إدراكها ووضعها بشكل منظم ودقيق فإن تذكرها يكون أكثر صعوبة من المعلومة البسيطة؛ لأن تذكرها يحتاج إلى تذكر كل أجزائها.

دوم: کیفیت یا نوع اطلاعات. داده‌های آسان و ساده، هم‌سان داده‌های پیچیده و مرکب نیستند. داده‌های گروه دوم، ممکن است به دلیل عدم ادراک کلی و کامل از آنها، به صورت غیرمنظم و تصادفی در حافظه جای داده شود و در نتیجه یادآوری آنها به صورت صحیح یا با تمام جزئیات و لوازم‌شان دشوار باشد. حتی اگر این نوع داده‌ها درک و فهمیده شود و به گونه‌ای منظم و دقیق جاسازی گردد، باز هم به خاطر آوردن آنها سخت‌تر از یادآوری داده‌های ساده است زیرا به یاد آوردن آنها نیازمند به خاطر آوردن تمام اجزای آن است.

ثالثاً: الجسد، وهو حجاب يؤثر على تذكر الإنسان ويكون بمثابة غطاء على المعلومات يزداد سماكة كلما زاد الانشغال به لجلب الملائمات له ودفع المنافيات عنه، ويخف كغطاء على المعلومات كلما غفل عنه لحساب التركيز على المعلومة ولكنه مهما غفل يبقى حجاباً وله أثر حيث إنّ هناك ما لا بد منه كالأكل للقوة .

سوم: جسم یا جسد، که حجاب و پوششی است که بر قوه‌ی یادآوری انسان تأثیرگذار است و به مثابه پرده‌ای بر روی اطلاعات می‌باشد. هر چه توجه به رفع نیازهای آن و طرد چیزهای ناسازگار با آن بیشتر گردد، این حجاب ضخیم‌تر می‌گردد و هرچه از آن غافل شویم و روی اطلاعات متمرکز شویم، مانند پرده‌ی نازک‌تری خواهد شد؛ اما هر قدر انسان (از آن) غفلت ورزد، باز هم حجابی باقی می‌ماند که از آن چاره‌ای نیست و اثرگذار است مانند خوردن و آشامیدن برای رفع نیازهای جسمانی.

رابعاً: النور والظلمة في نفس الإنسان، فكلما زاد النور زادت القدرة على التذكر، وأيضاً كلما قل النور وزادت الظلمة قلت القدرة على التذكر، ولهذا فيوشع (ع) النبي الطاهر (ع) ماذا نتوقع منه غير أن يتهم نفسه بالقصور والتقصير ﴿ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ﴾ أي الظلمة.

چهارم: نور و ظلمت در نفس آدمی. هر چه نور بیشتر شود، قدرت به یادآوری انسان فزونی می‌گیرد و هر چه این نور کم گشته و ظلمت بیشتر شود، قوه‌ی فراخوانی داده‌ها کاهش می‌یابد. بنابراین از یک نبی پاک مانند یوشع (ع) آیا انتظاری جز این داریم که آن حضرت خود را به قصور و کوتاهی متهم نماید؟ «(گفت: آیا به یاد داری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم من ماهی را فراموش کردم؟ و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم)»، یا همان ظلمت.

خامساً: الدماغ باعتبارها جهاز النقل إلى هذا العالم ومنه، فهو يؤثر تأثيراً كبيراً على مسألة التذكر فحركة الدم الصحيحة فيه ووصول الغذاء الملائم له مثلاً تجعله أكثر كفاءة، وحدوث خلل فيه أو مرض قد يؤدي إلى فقدان القدرة على التذكر كلياً أو جزئياً، مؤقتاً أو دائماً.

پنجم: مغز؛ از این جهت که دستگاه انتقال (داده‌ها) به این عالم و از این عالم است. تاثیرگذاری مغز بر حافظه و به یادآوردن مطالب بسیار زیاد است. به عنوان مثال حرکت صحیح خون در مغز و رسیدن غذای مناسب به آن، کارآمدی اش را ارتقا می‌بخشد، و بروز مشکل و نقص و یا بیماری در آن، ممکن است فقدان توانایی به یادآوری داده‌ها را به طور کلی یا جزئی و به طور مقطعی یا دائمی به دنبال داشته باشد.

وهناك أمر أيضاً لا بد من الالتفات له وهو أن تكون المعلومة مُحَصَّلةً فعلاً أي إن الإنسان قصد تحصيلها لا أنها مرت على أذنه مثلاً دون أن يستمعها، بل هو سمعها دون التفات منه إليها كما لو أنه مر بمكان ورآه ولكنه لم يهتم لإدراك تفاصيل ما يرى، فهذه غير واقعة ضمن مسألة التذكر لأنها أصلاً ليست معلومات مُحَصَّلةً لیتم تذكرها أو يوصف من غفل عنها بأنه نسيها.

هذه الأمور التي ذكرتها لها علاقة مباشرة بالتذكر سلباً أو إيجاباً، ولكن عادة - عند إنسان معين - لا تؤثر جميعها بنفس القدر والاتجاه:

در اینجا نکته‌ای وجود دارد که باید به آن توجه نمود؛ یک داده (اطلاعات)، چیزی است که با عملی حاصل شده باشد یعنی انسان هدف کسب آن را داشته باشد نه به عنوان مثال به طور اتفاقی بدون این که قصد شنیدن داشته باشد، به گوشش خورده باشد و یا چیزی را بدون این که به آن توجه کرده باشد، شنیده باشد مثل این که انسان از مکانی عبور می‌کند و نگاهش می‌کند اما

تلاشی برای به خاطر سپاری آنچه دیده است از خود نشان نمی‌دهد؛ در چنین مواردی در یادآوری، به یاد آورده نمی‌شود زیرا اصلاً داده‌ای کسب شده‌ای که با هدف به خاطر سپاری کسب شده باشد یا داده‌ای که گفته شود شخص از آن غفلت کرده چون فراموشش نموده است، وجود ندارد. مواردی که اشاره نمودم، رابطه‌ی سلبی یا ایجابی مستقیمی بر حافظه دارد ولی به طور معمول برای یک شخص معین، دارای میزان تاثیرگذاری یکسان، نمی‌باشد:

فمثلاً يمكن أن يجتمع في إنسان واحد: الانشغال بالجسد الذي يؤثر سلباً على قدرة الإنسان على تحصيل المعلومة من الملكوت فضلاً عن تذكرها فيما بعد، مع زيادة النور في صفحة وجود الإنسان الذي يؤثر إيجاباً على قدرة الإنسان على تحصيل المعلومة فضلاً عن تذكرها، وأيضاً قدر هذا الانشغال وقدر هذا النور داخل في معادلة التذكر^(۸).

مثلاً در یک انسان می‌تواند چندین مورد، یک جا جمع شود: ممکن است به بدنش توجه فراوانی نشان دهد که این موضوع بر توانایی او در کسب اطلاعات از ملکوت تاثیر منفی بر جای می‌گذارد، چه برسد به یادآوری آن در آینده. در حالی که افزایش نور در صفحه‌ی وجودی انسان بر توانایی آدمی در به دست آوردن اطلاعات علاوه بر به خاطر آوردن آنها، تاثیر مثبتی بر جای می‌گذارد. همچنین مقدار این مشغولیت (به جسم) و مقدار این نور، در معادله‌ی به خاطرآوری کاملاً دخیل می‌باشد^{۸۱}.

ولهذا فمسألة التذكر عبارة عن معادلة وفيها عدد من المتغيرات ومنها الخمسة المذكورة أعلاه، ومن الصعب جدا بل هو مستحيل عادة أن نعرف ناتج هذه المعادلة من خلال معرفة القيمة الحقيقية أو التقريبية لواحد أو اثنين من هذه المتغيرات، بل لا بد من معرفة قيمة كل متغير منها لتحصيل النتيجة النهائية أي إننا لا يمكن أن نحكم على مؤمن صالح فقط لمعرفة انه مؤمن صالح بأن درجة تذكره عالية أو أن نحكم على غير مؤمن طالح فقط لأنه غير مؤمن بأن درجة تذكره واطئة، فيمكن أن يكون إنسان غير مؤمن وقيمة المتغير المتعلق

۸۰- ومثاله: عبد مؤمن صالح عابد ولكنه يملأ بطنه بالطعام في بعض الأحيان ... فالنور الذي حصله من الإيمان والصالح والعبادة يؤثر إيجاباً، وأيضاً كلما زادت العبادة مثلاً زاد النور فالمسألة ليست ثابتة عند حد معين ... بينما كونه يملأ بطنه بالطعام في بعض الأحيان يؤثر سلباً على التذكر، وكلما زادت تلك الأوقات التي تكون فيها بطنه ممتلئة زاد التأثير السلبي، وكلما زاد قدر الملء لبطنه زاد الأثر السلبي أيضاً. ^{۸۱} - مثال آن: بنده‌ی مؤمن صالح عابدی که گاهی شکم خود را از غذا پر می‌کند... نور حاصل از ایمان و صالح بودن و عبادتش بر او تاثیر مثبت برجای می‌گذارد و هرچه عبادتش زیادت‌تر شود، نورش نیز زیادت‌تر می‌شود اما این مسأله حد ثابت و معینی ندارد... در این بین، هنگامی که شکمش را از غذا پر می‌کند، تاثیر منفی بر یادآوری ایجاد می‌کند و هر چه تعداد موارد پر کردن شکم افزایش یابد، تاثیر منفی آن نیز بیشتر می‌گردد و هرچه مقدار پر شدن شکم نیز افزایش یابد، اثر منفی آن نیز بیشتر می‌گردد.

بالنور له خمسة بالمائة مثلاً ولكن المتغيرات الأخرى قيمتها عنده عالية لصالح التذكر، وبهذا يكون هذا الإنسان غير المؤمن قد حقق قيمة عالية في معادلة التذكر، ويكون صاحب قدرة فائقة على التذكر رغم كونه غير مؤمن.

از این رو، مسأله‌ی به یادآوری داده‌ها عبارت است از یک معادله که در آن چندین متغیر نقش آفرینی می‌کند. پنج مورد گفته شده در بالا، از جمله‌ی این متغیرها می‌باشند. بسیار دشوار و بلکه غیرممکن است که با دانستن مقدار واقعی یا تقریبی یک یا دو تا از این متغیرها، بخواهیم خروجی این معادله را بدانیم و بفهمیم. برای کسب نتیجه‌ی نهایی، باید مقدار تمام متغیرها را بدانیم؛ به عبارت دیگر، نمی‌توانیم در خصوص یک مؤمن درست کار فقط به این دلیل که می‌دانیم او مؤمنی درست کار است، قاطعانه حکم کنیم که وی از حافظه‌ی بسیار قدرتمندی برخوردار است؛ یا در مورد فرد غیرمؤمن تبهکار فقط به این دلیل که از مؤمن نبودن او اطلاع داریم، حکم برانیم که وی حافظه‌ی کندی دارد. ممکن است فردی، مؤمن نباشد و مقدار متغیر مربوط به نور او مثلاً پنج درصد باشد ولی مقدار دیگر متغیرهای وی، برای فراخوانی و یادآوری اطلاعات در حد عالی باشد. به این ترتیب این انسان غیرمؤمن، در معادله‌ی یادآوری، از ارزش بالایی بهره‌مند خواهد بود و با وجود این که مؤمن نیست، در به یادآوری مطالب از قدرت بسیار زیادی برخوردار می‌باشد.

والأمر المهم الذي لا بد أن نلتفت إليه ونعيه بشكل دقيق أنه لا يمكن لمخلوق أن يحقق ويحصل من هذه المعادلة قيمة كاملة وتامة ليوصف بأن درجة تذكره هي مائة بالمائة، والسبب أنه لا يمكن لمخلوق أن يحقق قيمة مائة بالمائة في كل المتغيرات، وعلى سبيل المثال: متغير النور فإن فرض تحقيق مائة بالمائة فيه يعني أن هذا المخلوق نور لا ظلمة فيه وهذا محال لأن النور الذي لا ظلمة فيه هو الله سبحانه وتعالى^(٨٢).

موضوع مهمی که حتماً باید به آن توجه داشته باشیم و آن را به خوبی درک کنیم این است که در این معادله، امکان ندارد یک مخلوق بتواند به مقدار تمام و کامل دست یابد، به گونه‌ای که قدرت حافظه‌ی وی صد در صد شود. این به آن علت است که هیچ مخلوقی قادر نیست در همه‌ی متغیرها به مقدار صد در صد دست یابد. به عنوان مثال اگر مقدار متغیر نور فرضاً به صد در صد

٨٢- عن أبي عبد الله (ع) قال: (إن الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه) وعن يونس بن عبد الرحمن: قال قلت لأبي الحسن الرضا (ع): روينا أن الله علم لا جهل فيه، حياة لا موت فيه، نور لا ظلمة فيه، قال (ع): (كذلك هو) التوحيد - الشيخ الصدوق: ص ١٣٧.

برسد، بدین معنا است که این مخلوق، نوری است که ظلمت در آن راه ندارد و چنین چیزی محال است زیرا نور بدون ظلمت، فقط خدای سبحان و متعال است.^{۸۳}

وبهذا يظهر ويتبين أنه لا يوجد مخلوق يحقق في معادلة التذكر مائة بالمائة ليتمكن أن يوصف تذكره بأنه تام وكامل، وبالتالي يكون نسيانه وغفلته مساوية للصفر أي إنه لا ينسى. ولا يغفل والله سبحانه لا يمكن أن يخلق مخلوقاً تذكره مائة بالمائة ونسيانه وغفلته صفر، ليس لأن الله غير قادر ولا يتعلق الأمر بالقدرة، بل لأن هذا أمر محال ومعناه تعدد اللاهوت المطلق تعالى الله علواً كبيراً.

به این ترتیب روشن شد که مخلوقی که بتواند در معادله‌ی حافظه به صد در صد برسد، به گونه‌ای که بتوان حافظه‌ی او را تمام و کمال توصیف نمود و در نتیجه فراموشی و غفلت وی برابر با صفر گردد یعنی وی نه فراموش کند و نه غفلت نماید، وجود ندارد. امکان ندارد خداوند سبحان مخلوقی بیافریند که حافظه‌اش صد در صد و فراموشی و غفلتش صفر باشد. نه به این علت که خداوند قادر به انجام این کار نیست و اینجا موضوع به قدرت خداوند بر نمی‌گردد بلکه از آن رو که چنین چیزی امکان ندارد و در صورت امکان، معنای تعدد لاهوت مطلق می‌باشد؛ خداوند بسی برتر و والاتر است (تعالی الله علواً كبيراً).

* * *

^{۸۳} - از ابو عبدالله امام جعفر صادق (ع): «خداوند علمی است که جهل ندارد، حیاتی است که مرگ ندارد، نوری است که ظلمتی ندارد». یونس بن عبدالرحمان می‌گوید: به ابو الحسن امام رضا (ع) گفتم: برای ما روایت شده است که خداوند علمی است که جهل ندارد، حیاتی است که مرگ ندارد و نوری است که ظلمتی ندارد. فرمود: «همین طور است». توحید صدوق: ص ۱۳۷.

﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا... عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾:

﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿١﴾ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٢﴾ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٣﴾ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾:

«(چون آن دو به آنجا که دو دریا به هم رسیده بودند رسیدند، ماهی شان را فراموش کردند و ماهی راه دریا گرفت و در آب، روان شد * چون از آنجا گذشتند، به شاگرد خود گفت: ناهارمان را بیاور که در این سفرمان رنج فراوان دیده ایم * گفت: آیا به یاد داری آنگاه را که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم؟ من ماهی را فراموش کردم! و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت * گفت: آنجا، همان جایی است که در طلبش بوده ایم و به نشان قدم های خود جست و جوکنان بازگشتند)»:

كان فقدان الحوت عند الصخرة آية من الله سبحانه وتعالى نُبه من خلالها موسى (ع) إلى أنه تجاوز المطلوب، ولم تكن بالأصل آية عند موسى (ع) أي إن موسى لم يكن يعلم أن فقدانه للحوت هو علامته على العبد الصالح وإلا لما طلب من يوشع أن يأتيه بالحوت ليأكله كطعام، فكيف يمكن أن يعقل أحد أن يأكل موسى (ع) الآية التي تدله على المطلوب وهو يعلم أنها آيته التي توصله إليه وخصوصاً أنه مأمور من الله بالوصول إلى العبد الصالح وإتباعه، أما قول موسى (ع): ﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ فأراد به العبد الصالح الذي رأوه عند الصخرة.

گم شدن ماهی در کنار صخره، نشانه‌ای از سوی خدای متعال بود که موسی (ع) به وسیله‌ی آن متوجه شد از آنچه در پی‌اش بوده، عبور کرده است. البته از دست دادن ماهی در اصل، آیه و نشانه‌ای برای موسی (ع) نبود؛ یعنی وی نمی‌دانست که اگر ماهی را گم کند، نشانه‌ای برای رسیدن به عبد صالح است، چرا که در این صورت از یوشع نمی‌خواست که ماهی را بیاورد تا آن را به عنوان غذا بخورد. آیا عاقلانه است کسی تصور کند که موسی (ع) نشانه‌ای را که رهنمای او به مطلوبش است، بخورد، در حالی که او می‌دانسته بود این نشانه او را به عبد صالح می‌رساند؟! خصوصاً با توجه به این که وی از سوی خداوند، مأمور شده بود به عبد صالح برسد و از او متابعت نماید. منظور

موسی (ع) از این سخن «(گفت: آنجا، همان جایی است که در طلبش بوده‌ایم و به نشان قدم‌های خود جست و جوکنان بازگشتند)»، عبد صالح بود که او را در کنار صخره دیده بودند.

والأمر كالتالي فمن له أذنان للسمع فليسمع ومن له قلب للفهم فليفهم: الله سبحانه وتعالى يتكلم في كل شيء ولكن الناس غافلون ملتفتون إلى أنفسهم وأهوائهم، فليس الطريق الوحيد لكلام الله مع الأنبياء هو الوحي أو إسماعهم ألفاظاً في أذانهم أو معاني في قلوبهم، بل هناك الطريق الأعظم وهو (ما رأيت شيئاً إلا رأيت الله معه وقبله وبعده)، فموسى (ع) عندما وجد أنهما فقدوا الحوت عند الصخرة علم أنها آية من الله سبحانه، وإلا فهما في شدة التعب والجوع ﴿قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ فلماذا تكون مشيئة الرب الرؤوف الرحيم هنا أن يفقدا طعامهما؟! هنا عرف موسى (ع) ماذا أراد الله أن يخبره وسمع كلام الله في هذا الحدث وهو أن طعامك الذي جئت في طلبه (العلم) موجود حيث فقدت طعامك المادي (الحوت) ﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَازْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾، علم موسى (ع) أن العبد الذي مر به عند الصخرة هو العبد الصالح الذي جاء يطلبه ليتعلم منه.

قضیه درواقع به صورتی است که در ادامه می‌آید؛ پس کسی که دو گوش برای شنیدن دارد بشنود، و کسی که دلی برای فهمیدن دارد بفهمد و دریابد: خداوند سبحان در همه چیز سخن می‌گوید ولی مردم غافل اند و به خودشان و هوس‌های‌شان توجه دارند. راه سخن گفتن خداوند با پیامبران منحصر به وحی، یا شنوایدن الفاظ در گوش یا القای معانی در دل آنها نیست، بلکه راه بزرگ‌تری نیز وجود دارد که عبارت است از: «(به هیچ چیزی نظر نکردم، مگر آن که قبل از آن چیز و بعد از آن چیز و با آن چیز خدا را دیدم)»^{۸۴}. موسی (ع) وقتی متوجه شد که ماهی را کنار صخره جا گذاشته‌اند، فهمید این اتفاق، نشانه‌ای از جانب خدای سبحان است وگرنه آنها که در شدت خستگی و گرسنگی بودند «قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»، پس چرا مشیئت خداوند رؤوف و رحیم باید بر این تعلق گیرد که غذایشان را از دست بدهند؟! در اینجا موسی (ع) پی برد که خداوند می‌خواسته است او را از چه چیزی باخبر سازد. وی کلام خدا را در این پیشامد شنید: غذایی که تو در پی آن آمده‌ای (علم)، همان جایی است که غذای مادی‌ات (ماهی) را از دست داده‌ای؛ «قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَازْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا». موسی (ع) دریافت بنده‌ای که وی در کنار صخره از کنارش عبور کرده، همان عبد صالحی است که به دنبال او می‌گردد تا از وی دانش بیاموزد.

^{۸۴} - کلامی نورانی از حضرت امیر المؤمنین ۷ است. (مترجم)

وكما كان فقدان الحوت آية ودليلاً على طعام الروح الذي يحمله العبد الصالح، كانت حياة الحوت واتخاذ سبيله في البحر بسرعة وخفاء (سرياً) وأيضاً بمعجزة إلهية (عجيباً) - يحق للعبد أن يعجب منها لما يرى من قدرة الله سبحانه وتعالى - آية ودليلاً على العبد الصالح، لأن الله جعل حياة الحوت حيث كان العبد الصالح مستلقياً للإشارة إلى أن العبد الصالح (مجمع البحرين) الذي جاء موسى (ع) يطلب منه العلم والمعرفة هو عين الحياة حيث إن العلم والمعرفة - المتعلقة بالآخرة - هي الحياة الحقيقية ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(٨٥)، أي ليعرفون ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^(٨٦).

همان طور که فقدان ماهی، آیه و نشانه‌ای برای غذای روح که عبد صالح با خود داشت، بود، زنده شدن ماهی و این که به سرعت و مخفیانه راه دریا در پیش گرفت (سریاً)، آن هم از طریق معجزه الهی (عجیباً) - بنده حق دارد از آنچه از قدرت خدای سبحان می‌بیند به شگفت آید - آیه و نشانه‌ای بر عبد صالح بود؛ زیرا خداوند زنده شدن ماهی را در جایی قرار داد که عبد صالح بر قفا خفته بود و این خود اشاره دارد به این که عبد صالح (مجمع البحرين) که موسی آمده بود تا از او علم و معرفت بیاموزد، همان چشمه‌ی حیات است چرا که زندگی واقعی، علم و معرفتی است که مربوط به آخرت باشد: «(جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام)»^{٨٧}، «لیعبدون» یعنی «لیعرفون» (تا بشناسند)، «(زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست، سرای آخرت، سرای زندگانی است، اگر می‌دانستند)»^{٨٨}.

عن أبي عبد الله (ع) قال: (إن موسى صعد المنبر وكان منبره ثلاث مراق فحدث نفسه أن الله لم يخلق خلقاً أعلم منه، فأتاه جبرئيل فقال له: إنك قد ابتليت فانزل فإن في الأرض من هو أعلم منك فاطلبه، فأرسل إلى يوشع أني قد ابتليت فاصنع لنا زاداً وانطلق بنا
از امام صادق (ع) روایت شده است: «موسی (ع) از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت. با خود گفت که خداوند دانایتر از من کسی را نیافریده است. جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: خداوند قصد

٨٥- الذاریات: ٥٦.

٨٦- العنکبوت: ٦٤.

٨٧- ذاریات: ٥٦.

٨٨- عنکبوت: ٦٤.

امتحان کردن تو را دارد، از منبر پایین بیا. بر روی زمین، کسی هست که از تو داناتر است. در جست و جوی او برو. موسی (ع) شخصی را به دنبال یوشع (ع) فرستاد و به او گفت: من در معرض امتحان الهی قرار گرفته‌ام، پس توشه‌ای برگیر و با من بیا.....»

قال: فبینما هما یمشیان انتھیا إلی شیخ مستلقٍ معہ عصاه، موضوعتہ إلی جانبہ وعلیہ کساء إذا قنع رأسہ خرجت رجلاه وإذا غطی رجلیہ خرج رأسہ، قال: فقام موسی یصلي وقال لیوشع: احفظ علی، قال: فقطرت قطرة من السماء فی المکتل فاضطرب الحوت، ثم جعل یثب من المکتل إلی البحر، قال: وهو قوله: ﴿فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾، قال: ثم إنه جاء طیر فوق علی ساحل البحر ثم أدخل منقاره فقال: یا موسی ما اتخذت من علم ربك ما حمل ظهر منقاري من جمیع البحر.

فرمود: آن دو رفتند تا به پیرمردی رسیدند که بر روی زمین دراز کشیده و عصایش را کنارش گذاشته و عبایی روی خود انداخته بود که اگر سرش را با آن می‌پوشاند، پاهایش بیرون می‌ماند و اگر پاهایش را می‌پوشاند، سرش بیرون می‌ماند. فرمود: موسی به نماز ایستاد و به یوشع گفت: مراقب من باش. فرمود: قطره بارانی از آسمان بر روی ماهی درون سبد چکید. ماهی تکانی خورد و سبد را با خود به سمت دریا کشید. فرمود: و این معنای این آیه است: ﴿فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾. فرمود: سپس پرنده‌ای از آسمان فرود آمد و لب دریا نشست و منقارش را در آب فرو برد و به موسی گفت: ای موسی تو از علم پروردگارت به اندازه‌ی آبی که از تمام دریا بر روی منقار من جمع شده است، برنگرفته‌ای.

قال: ثم قام یمشی فتبعه یوشع، قال: موسی وقد نسي الزبیل یوشع، قال: وإنما أعیأ حیث جاز الوقت فیہ فقال: ﴿أَتَنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ إلی قوله: ﴿فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾، قال: فرجع موسی یقفي أثره حتی انتهى إلیه وهو علی حاله مستلقٍ، فقال له موسی: السلام علیك، فقال: وعلیک السلام یا عالم بنی اسرائیل، قال: ثم وثب فأخذ عصاه بیده قال فقال له موسی: إني قد أمرت أن أتبعك علی أن تعلمني مما علمت رشداً فقال كما قص علیکم: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (۸۹).

فرمود: سپس موسی برخاست و به راه افتاد و یوشع هم به دنبال او رفت. فرمود: پس از مدتی طولانی موسی خسته شد و به یوشع گفت: «أَتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا... فِي الْبَحْرِ عَجَبًا». فرمود: موسی بازگشت و رد پایش را گرفت تا به آن مرد رسید و او همچنان دراز کشیده بود. موسی به او گفت: سلام بر تو. پاسخ داد: و سلام بر تو باد، ای عالم قوم بنی اسرائیل. سپس از جا برخاست و عصایش را به دست گرفت. موسی به او گفت: من دستور دارم که از تو پیروی کنم تا علم خود را به من بیاموزی. همان گونه که قرآن حکایت کرده است، به او گفت: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا».

* * *

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا...رُشْدًا﴾:

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا﴾ ❖ قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا؟

«(در آنجا بنده‌ای از بندگان ما را که رحمت خویش بر او ارزانی داشته بودیم و خود به او دانش آموخته بودیم، بیافتند * موسی گفت: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟)»

موسی جاء ليتعلم من العبد الصالح، فهل أن موسى أعلم من العبد الصالح ؟؟؟!!
موسی(ع) آمد تا از عبد صالح تعلیم ببیند؛ پس آیا موسی از عبد صالح داناتر بوده است؟!!

لابد من الالتفات إلى أنَّ القانون الإلهي قاضٍ بأن يقود الأعلى مقاماً الأدنى منه حيث إنَّ علو مقامه يجعله مهيمناً ومتسلطاً بالعلم والقدرة على من هو دونه، فلا يمكن تصور أن الله يسلط الجاهل أو الأقل علماً على العالم العارف بالحقائق، فالنقاش الدائر حول علم العبد الصالح وعلم موسى(ع) محسوم قرآنياً بأنَّ العبد الصالح أعلم من موسى (ع) فاعتذار موسى للعبد الصالح ﴿قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي عُذْرًا﴾ يدل على ذلك، وشدة العبد الصالح مع موسى (ع) وهذا مثال منها: ﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ تدل على ذلك، بل ويظهر جلياً في الآية والآيات قبلها أن العبد الصالح يتعامل مع موسى (ع) على أنه أعلم منه ويريد تعليمه، فهو يكرر عليه عدة مرات طلب أن يبقى صامتاً ويصبر على ما يرى وهذا قبل أن تبدأ الرحلة وموسى يقبل برحابة صدر هذا الأمر ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾.

باید توجه داشت که قانون الهی بر این منوال است که فرد دارای رتبه‌ی برتر، کسی را که از او مقام و درجه‌ای کمتر دارد، راهبری و راهنمایی می‌کند زیرا علو مقام فرد دارای رتبه‌ی بالا، باعث می‌شود به واسطه‌ی علم و قدرت، بر فرد پایین‌تر از خودش، حاکم و مسلط گردد؛ بنابراین نمی‌توان تصور کرد که خداوند جاهل یا فردی با دانش کمتر را بر عالمی که عارف به حقایق است، تفوق و تسلط دهد. بنابراین در بحث بر سر علم عبد صالح و علم موسی(ع)، قرآن ثابت می‌کند که عبد صالح داناتر از موسی(ع) بوده است. عذرخواهی موسی(ع) از عبد صالح نیز خود دلیلی بر این مورد است: «(قطعاً از جانب من معذور خواهی بود)»؛ همچنین برخورد شدید و عتاب‌آمیز عبد صالح با

موسى (ع) مانند این عبارت «(گفت: اگر مرا پیروی کنی از چیزی از من سوال نکن تا خودم به تو بگویم)»، یک مثال دیگر در این خصوص است. در این آیه و آیات قبل از آن، به وضوح نمایان می‌شود که رفتار عبد صالح با موسى (ع) بر این اساس است که وی از موسى (ع) داناتر است و می‌خواهد او را تعلیم دهد. وی چندین بار از موسى (ع) می‌خواهد که ساکت بماند و بر آنچه می‌بیند، شکیبایی ورزد. قبل از شروع سفر است، موسى با روبی گشاده بر این دستور گردن مینهد: «(گفت: انشاء الله مرا شکیبایا خواهی دید و دستور تو را نافرمانی نمی‌کنم)».

وهذه الآية جلية وواضحة أن موسى (ع) خاضع لهذا العبد منصاع لأمره؛ لأنه مأمور من الله بهذا، والحقيقة انه كأمر الله للملائكة بالسجود لآدم (ع)، وهذا واضح من قول موسى: ﴿سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾. والحقيقة أن زمن العبد الصالح لم يكن قد حان بعد، ولكنه لما نزل لتعليم موسى في هذا العالم الجسماني واجتمع هو وموسى أصبح هو الحجة على موسى ولا يسع موسى أن يقول شيئاً مع وجود العبد الصالح غير ﴿وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾.

این آیه به روشنی نشان می‌دهد که موسى (ع) مطیع و تسلیم این بنده است؛ چرا که وی از جانب خدا به چنین چیزی مأمور گشته است. در واقع این قضیه مشابه دستور خدا به فرشتگان بر سجود بر آدم (ع) است؛ این مطلب، از سخن موسى (ع) به روشنی استنباط می‌گردد: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا». واقعیت آن است که زمان عبد صالح، هنوز فرا نرسیده بود ولی از آنجا که وی نازل شده بود تا موسى را در این عالم جسمانی تعلیم دهد و با موسى دیدار کرده بود (و با هم بودند)، وی، حجتی بر موسى شده بود و شایسته نیست که موسى با وجود عبد صالح چیزی جز «لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» را بر زبان جاری سازد.

أما من تعرضوا لهذه الآيات وجعلوا موسى أعلم من جهة والعبد الصالح أعلم من جهة أخرى، فهذا شيء لو أنهم تركوا الخوض فيه لكان خيراً لهم فالعلم من الله سبحانه وتعالى في طرق السماوات والشرائع، والغيب يحدده مقام الإنسان فلا يمكن أن الله سبحانه وتعالى يفيض على عبد في مقام أدنى علماً أعظم من علم يفاض على عبد في مقام أعلى، ليس لأنه سبحانه غير قادر بل لأن الأمر واحد في حقيقته أي إفاضة العلم والمقام فلا يمكن القول إن موسى أعلم في أشياء والعبد الصالح أعلم في أخرى، فالأعلم هنا أعلم في الأمور جميعاً، فلسنا نتكلم عن كتابي فيزياء وكيمياء بل نتكلم عن ملكوت السماوات والشریعة، نتكلم عن دين الله

سبحانه الذي جاء به الأنبياء ونسبة أمور الدين للنبي والوصي المرسل واحدة وليست متعددة أو متفاوتة، فمن يعلم منهم بنسبة ما في ملكوت السماوات يعلم بنفس النسبة في الشريعة، فإذا كان العبد الصالح أعلم بالأمور الغيبية وطرق السماوات من موسى فهو حتماً أعلم من موسى في الشريعة أيضاً. وإذا كان موسى أعلم من العبد الصالح في الشريعة فهو حتماً أعلم منه في الأمور الغيبية وطرق السماوات.

اما گروهی از افراد به سراغ این آیات رفته و گفته‌اند که موسی از یک جهت، دانایتر از عبد صالح و عبد صالح از جهتی دیگر، عالم‌تر از موسی بوده است. اگر آنها متعرضش این موضوع نمی‌شدند، برای ایشان بهتر بود! علم راه‌های آسمان‌ها و نیز علم شرایع، از طرف خداوند متعال است و این، مقام انسان است که حدود غیب را تعیین می‌کند؛ امکان ندارد خدای سبحان بر بنده‌ای با مقام پایین‌تر، علمی را افاضه فرماید که از علم داده شده به بنده‌ای که در مقام بالاتر قرار دارد، والاتر و بزرگ‌تر باشد.

نه به این دلیل که خداوند سبحان بر این کار توانایی ندارد بلکه حقیقت موضوع، یکی بیش نیست که همان افاضه‌ی علم و مقام است. نمی‌توان چنین گفت که موسی در برخی چیزها و عبد صالح در چیزهایی دیگر دانایتر بوده است؛ دانایتر در اینجا یعنی دانایتر در همه‌ی امور. ما درباره‌ی کتاب فیزیک و شیمی سخن نمی‌گوییم بلکه درباره‌ی ملکوت آسمان‌ها و شریعت گفت‌وگو می‌کنیم؛ از دین خدای سبحان که انبیا آن را آورده‌اند سخن می‌رانیم. نحوه‌ی انتساب امور دینی برای نبی و یا وصی، طریقه‌ای یکسان می‌باشد و چندگانه یا متفاوت نیست. هر کدام به همان نسبتی که از آنچه در ملکوت آسمان‌ها است، مطلع باشد، از شریعت نیز آگاه می‌باشد. بنابراین اگر عبد صالح به امور غیبی و راه‌های آسمان‌ها از موسی دانایتر بوده باشد، پس وی حتماً در شریعت نیز نسبت به موسی از علم بیشتری برخوردار بوده است؛ و اگر موسی در شریعت از عبد صالح دانایتر بوده باشد، پس قطعاً باید در امور غیبی و راه‌های آسمان‌ها نیز در قیاس با او، علم بیشتری داشته باشد.

كما ولا يمكن القول إن موسى أعلم من العبد الصالح مطلقاً، كيف وقد قص علينا القرآن بوضوح أنّ موسى جاء ليتعلم من العبد الصالح كما تعلمت الملائكة من آدم (ع)، فلم يبق إلا أن يكون العبد الصالح هو أعلم من موسى مطلقاً.

به علاوه نمی‌توان این گونه سخن گفت که موسی به طور مطلق از عبد صالح دانایتر بوده است، چرا که قرآن به وضوح بر ما حکایت کرده که موسی آمده است تا از عبد صالح تعلیم ببیند،

همان طور که فرشتگان از آدم(ع) علم آموختند. بنابراین تنها گزینه‌ای که باقی می‌ماند این است که عبد صالح، به طور مطلق، از موسی(ع) داناتر بوده است.

أما الذين خاضوا في هذه القصة القرآنية فقد تعثروا بالعبد الصالح وعظم عليهم تصور عبد لم يصرح القرآن بهويته أو اسمه أن يكون أعلم من موسى النبي وهو من أولي العزم من الرسل، كما لم يعلموا أن العبد الصالح إنسان نزل إلى هذا العالم الجسماني لتعليم موسى وزمانه لم يحن بعد، بل وحثهم على الانتقاص من العبد الصالح وغمط حقه القرآني الواضح الجلي بأنه أعلم من موسى ورود تسميته بالخضر في بعض الروايات دون أن يلتفتوا إلى أن الخضر صفة وليست اسماً ويمكن أن تطلق على أكثر من شخصية إلهية باعتبار أنهم عليه السلام يخلقون الأرض خلفهم خضراء، أي من الدين أي إنهم ينشرون الدين، فاللون الأخضر يشير للدين.

کسانی که به این قصه‌ی قرآنی وارد شده‌اند، در مورد عبد صالح به لغزش و اشتباه افتاده‌اند و تصور این که بنده‌ای که قرآن به هويت و اسم او اشاره نکرده است، داناتر از موسی نبی که یکی از پیامبران اولوالعزم است، می‌باشد، بر ایشان گران و دشوار آمده است. این افراد ندانسته‌اند که عبد صالح انسانی است که به این عالم جسمانی نزول کرده است تا موسی را آموزش دهد در حالی که زمان وی، هنوز فرا نرسیده بود. حتی این موضوع آنها را در تلاش بر کاستن از قدر و منزلت عبد صالح و انکار حق قرآنی روشن و واضح او مبنی بر این که وی داناتر از موسی بوده، تشویق و تحریک کرده است. در برخی روایات از این فرد به «خضر» نام برده شده ولی اینها متوجه نیستند که «خضر» یک صفت است، نه اسم؛ و می‌توان آن را به چندین شخصیت الهی(ع) اطلاق نمود، از آن رو که آنها، سرزمین پشت‌سرشان را از دین، سرسبز می‌گردانند زیرا آنها دین الهی را بسط و نشر می‌دهند. رنگ سبز به دین اشاره دارد.

* * *

﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ ... ذِكْرًا﴾

﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾ ❖ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا
❖ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ ❖ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا
❖ قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾:

«(موسی گفت: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟ * گفت: تو را شکیبایی
همراهی با من نیست * و چگونه در برابر چیزی که به آن آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟ *
گفت: اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم *
گفت: اگر از پی من می‌آیی، نباید از من چیزی بپرسی تا من خود، تو را از آن گاه کنم)».

موسی منذ البداية حدّد هدفه وعلت إتباعه للعبد الصالح وهي العلم والمعرفة ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى
هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾، فلما تحرك العبد الصالح ومعه موسى (ع) عمل
أعمالاً المفروض أن يتعلم موسى (ع) من هذه الأعمال، ولكن نجد أن هذه الأعمال وهي: الأول:
نجارة، والثاني: قتل، والثالث: بناء جدار، أعمالاً بدائية وبسيطة فماذا أراد العبد الصالح أن
يقول لموسى (ع) أو ماذا أراد تعليمه؟ هل يعقل أن العبد الصالح أراد تعليم موسى هذه الأعمال،
أو انه أراد القول لموسى إنه يوجد أمور غيبية لا تعلمها أنت يا موسى؟ وهل تقبلون هذا بحق
موسى بن عمران وهو نبي من أولي العزم من الرسل؟ فهل يجهل موسى أن عالم الغيب هو الله
سبحانه، وانه تعالى يطلع الرسل على بعض الغيب؟

موسی از همان آغاز، هدفش و علت پیروی از عبد صالح را که همان کسب علم و معرفت بود،
مشخص نمود: «(موسی گفتش: آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟)». وقتی
عبد صالح به همراه موسی (ع) حرکت خود را آغاز نمود، دست به کارهایی زد که می‌بایست
موسی (ع) از آنها درس می‌آموخت؛ ولی ما می‌بینیم که این کارها عبارت بود از: اول: نجاری، دوم:
آدم‌کشی و سوم: ساختن دیوار؛ کارهایی ساده و پیش پا افتاده! عبد صالح می‌خواست چه چیزی به
موسی (ع) بگوید و چه چیزی را به او تعلیم دهد؟ آیا معقول است که عبد صالح قصد داشته باشد که
فقط همین کارها را به موسی (ع) یاد بدهد؟ یا وی می‌خواست است به موسی بگوید که یک سری
امور غیبی وجود دارد که تو ای موسی (ع) از آنها بی‌اطلاع هستی؟ آیا چنین چیزی را در حق موسی
بن عمران که یکی از پیامبران اولو العزم بوده است، روا می‌دانید؟ و آیا موسی، نمی‌دانسته است که
دانای غیب، خداوند سبحان است و حضرت حق، پیامبران را بر برخی امور غیبی آگاه می‌گرداند؟

ثم إن موسى يطلب العلم ويقول للعبد الصالح اتبعك لأتعلم منك والعبد الصالح يكلمه في الصبر ومع هذا يقبل موسى ويعد أنه سيكون صابراً، ولكن سبحانه الله ومشيتته قاهرة لم يستطع موسى أن يصدق قوله، بل وكأنه مقهور على تصديق قول العبد الصالح: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ فموسى كان يقول سأصبر والعبد الصالح قال له لن تصبر، فتحقق قول العبد الصالح وكان من حقه موسى بالذات الذي تعهد بالصبر، والامتحان بالصبر أمر مهم في تعليم موسى (ع)^(٩٠) تحمل من هم دونه والصبر عليهم بسبب اعتراضاتهم المستمرة، فهو الآن وفي هذا الموقف كان المعترض الذي لم يصبر وقد لمس بنفسه كم صبر عليه العبد الصالح، وكم كان هو نفسه يحتاج لهذا الصبر من العبد الصالح ليصل إلى الحقيقة.

سپس موسی، علم طلب می کند و به عبد صالح می گوید من تو را پیروی می کنم تا از تو بیاموزم. عبد صالح نیز موضوع صبر را به میان می کشد و با این حال، موسی پذیرفت و قول داد که شکیبایی پیشه خواهد نمود؛ ولی سبحانه الله، مشیت غالب او بر این تعلق گرفت که موسی نتوانست به قولش وفا کند، بلکه گویی وی، بر تصدیق سخن عبد صالح، مقهور و مجبور بوده است: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا». موسی می گفت صبر پیشه خواهیم کرد و عبد صالح به او می گفت صبر نخواهی کرد. سخن عبد صالح به حقیقت پیوست و کسی که آن را محقق ساخت، خود موسی بود که قول به صبر کردن داده بود. امتحان به وسیله ی صبر، موضوعی خطیر و مهم در تعلیم موسی (ع) بود^(٩١)؛ تحمل کسانی که فروتر از او بودند و صبر بر خرده گیری های دائمی آنها. اکنون و در اینجا، این موسی است که اعتراض می کند و شکیبایی نمی ورزد، و او خودش لمس کرده و دیده است که چقدر عبد صالح نسبت به او صبوری نموده و چقدر خود او به این صبر از طرف عبد صالح نیاز داشته بود، تا به حقیقت نایل شود.

* * *

٩٠ - بل ویوشع (ع) الذي سيفتح الأرض المقدسة .

٩١ - حتی برای یوشع؛ کسی که سرزمین مقدس را فتح نمود.

ماذا أراد العبد الصالح أن يعلم موسى (ع)؟ عبد صالح چه چیزی را می‌خواست به موسی (ع) بیاموزد؟

وماذا تعلم موسى من العبد الصالح؟
موسی از عبد صالح چه آموخت؟

أظهر العبد الصالح لموسى (ع) بعد أن التقاه الأنا التي في داخله؛ لأن العبد الصالح كان رسول الله إلى موسى (ع) فكان على موسى أن لا يعترض فالاعتراض - والحال هذه - يكون على الله سبحانه، ولهذا بين العبد الصالح في النهاية لموسى (ع) أنك اعترضت على الله وواجهت الله بهذه الإعتراضات ﴿وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي﴾، فهل ظهر لك الآن ما في نفسك من الأنا؟
عبد صالح پس از ملاقات با موسی (ع)، منیتی که در وجودش بود را آشکار نمود؛ زیرا عبد صالح، فرستاده‌ی خدا به سوی موسی (ع) بود و بر موسی لازم بود که اعتراضی نکند چرا که در این صورت این اعتراض، به خدای سبحان بازمی‌گشت. عبد صالح در پایان کار به موسی (ع) فهماند که تو بر خدا اعتراض نمودی و با این خرده‌گیری‌ها در حقیقت با خدا رویارو شده‌ای: «(من این کار را به میل خود نکردم)». حال آیا آن منیتی که در درونت (نهفته) بود بر تو آشکار گشت؟

أي إن العبد الصالح يقول له هذا ليس أنا، فأنا حجر امتحنك به الله فاعترضك كان على الذي امتحنك، ولهذا ترى انكسار موسى (ع) في كل مرة يفشل في الامتحان؛ لأنه أصلاً يعلم بسبب مجيئه وتعهده بالصبر والنجاح ومع هذا وجد نفسه يفشل مرة بعد أخرى، ﴿قَالَ لَا تَوَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾ هذا في المرة الأولى، أما في الثانية فكان انكسار موسى أعظم واعترافه بالتقصير أوضح ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾، والثالثة أخرست موسى فلم ينطق بل ظل يستمع فقط.

یعنی عبد صالح به موسی می‌گوید این، من نیستم؛ من سنگی هستم که خداوند تو را با آن آزموده و اعتراض تو، اعتراض بر کسی است که تو را امتحان کرده است. لذا شما می‌بینی که موسی (ع) پس از هر بار مردود شدن در امتحان، سرشکسته و درمانده می‌گردد؛ زیرا وی اصولاً می‌داند دلیل آمدنش چه بوده و از چه رو قول به صبر و تعهد به کسب موفقیت داده است ولی با این حال، خود را چنین می‌بیند که از شکستی به شکست دیگری رهسپار است: «گفت: اگر فراموش

کرده‌ام مرا بازخواست مکن و به این اندازه بر من سخت مگیر)»، این در مرتبه‌ی اول است. در دفعه‌ی دوم، انکسار و سرشکستگی موسی بیشتر و اعتراف او به کوتاهی‌اش وضوح بیشتری می‌یابد: «(گفت: اگر از این پس از تو چیزی بپرسم، با من همراهی مکن، که از جانب من معذور می‌باشی)». در دفعه‌ی سوم، موسی خاموشی می‌گزیند و دیگر هیچ سخنی بر زبان نمی‌آورد و فقط گوش می‌دهد.

انتفع إذن موسى وتعلم وتحقق المراد من التقائه بالعبد الصالح ﴿ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴾.

درنهایت موسی به بهره‌ی خود رسید، علم آموخت و به هدفش از ملاقات با عبد صالح دست یافت: «(گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده‌اند؛ یا می‌رسم یا عمرم به سر می‌آید)».

وكان العبد الصالح يريد أن يقول لموسى إن محاربة الأنا مراتب لا تنتهي، كما أن نعمة الله لا تحصى، وكما أن المقامات التي يمكن للإنسان تحصيلها لا تحصى. وأيضاً في النهاية وعظ العبد الصالح موسى فابلق فتدرج له في مراتب التوحيد؛ فالأولى كانت أنا، والثانية نحن، والثالثة هو، ومع أنها كانت بأمر الله ولكنها على التوالي تشير إلى الكفر بمرتبة ما (أنا وليس هو) والشرك بمرتبة ما (أنا وهو) والتوحيد (هو فقط).

عبد صالح می‌خواست به موسی بگوید که مبارزه با منیت، مراتب و درجاتی نامتناهی دارد؛ همان‌طور که نعمت خدا به شماره نمی‌آید؛ و همان‌طور که مقاماتی که انسان می‌تواند به آنها دست یابد نیز خارج از شماره است. همچنین در نهایت کار، عبد صالح، موسی را چه نیکو موعظه کرد و وی را در مراتب توحید گام به گام به جلو رهنمون شد؛ درجه‌ی اول «أنا» (من) بود، درجه‌ی دوم «نحن» (ما) و درجه‌ی سوم «هو» (او). اگر چه همه‌ی اینها به فرمان خدا بود ولی (این درجات) به ترتیب به مرتبه‌ی «کفر» (من و نه او)، «شرك» (من و او) و «توحيد» (فقط او) اشاره دارد.

﴿..... أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ^(۹۲) وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ
 أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا^(۹۳) وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ
 يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ^(۹۴) وَمَا فَعَلْتُهُ
 عَنْ أَمْرِی.....﴾.

«(....) اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می کردند، خواستم.... اما آن پسر، پدر و
 مادرش مؤمن بودند، ترسیدیم که آن دو را به عصیان و کفر دراندازد * خواستیم.... اما دیوار از آن دو
 پسر یتیم از مردم این شهر بود. در زیرش گنجی بود از آن پسران. پدرشان مردی صالح بود. پروردگار
 تو می خواست.... و من این کار را به میل خود نکردم....)».

* * *

۹۲- أنا.

۹۳- أنا وهو.

۹۴- هو.

﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ ... صَبْرًا﴾

﴿فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا * قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾.

«(پس برفتند تا به دهی رسیدند. از مردم آن ده طعامی خواستند. (آنها) از میزبانی‌شان سربرداشتند. آنجا دیواری دیدند که نزدیک بود فرو ریزد. دیوار را راست کرد. موسی گفت: کاش در برابر این کار مزدی می‌خواستی * گفت: اکنون زمان جدایی میان من و تو است و تو را از راز آن کارها که تحملشان را نداشتی آگاه می‌کنم)».

لولا أن موسى (ع) ﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾
لاستمر العبد الصالح مع موسى (ع) ، وإن اعترض موسى ينبهه فقط كما في المرتين الأولى والثانية.

اگر گفته‌ی موسی (ع)، «گفت: اگر از این پس از تو چیزی بپرسم، با من همراهی مکن، که از جانب من معذور می‌باشی)» نبود، عبد صالح همچنان کار خود را با موسی (ع) ادامه می‌داد و اگر موسی لب به اعتراض می‌گشود، او را فقط برحذر می‌داشت و متنبه می‌نمود، همان‌طور که در دفعه‌ی اول و دوم چنین کرده بود.

ولكن في النهاية كان لابد للعبد الصالح الذي لم يكن من هذا العالم ولم يكن يأكل الطعام^(٩٥) أن يغادر موسى (ع) ويوشعاً (ع) اللذين أخذ منهما الجوع مأخذه ليأخذا قسطهما من الراحة والطعام ، فهما قد بدءا رحلتهما مع العبد الصالح وهما في غاية التعب والجوع ﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا * قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾

٩٥- قد تبين أن العبد الصالح لم يكن قد حان وقته ولم يكن من أهل هذا العالم الجسماني، وفي المتشابهات يوجد توضيح أكثر وتجده أيضاً في الملحق (٢).

أَيَّ إِنَّ غَدَائِهِمَا ذَهَبَ فِي الْبَحْرِ وَلَمْ يَأْكُلَا مِنْهُ شَيْئاً وَاسْتَمَرَا فِي الرَّحَلَةِ مِنْ دُونَ طَعَامٍ؛ لِأَنَّ الْعَبْدَ الصَّالِحَ لَمْ يَكُنْ يَأْكُلُ الطَّعَامَ فَلَمْ يَكُنْ أَمَامَ مُوسَى (ع) إِلَّا الْجُوعُ وَفِي الْجُوعِ خَيْرٌ كَثِيرٌ؛ وَلِي دَرِ نَهَائِتِ، عَبْدٌ صَالِحٌ كَمَا نَهَى مِنْهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ شَيْئاً وَنَهَى عَنْ خُورْدِهِ^{۹۶}، مَيِّبِاسْتِ مُوسَى (ع) وَبِشَعِ (ع) رَا كَمَا كَرَسَنِي سَخْتِ بَرِ أَنْهَا چیره شده بود، تَرَكْ كَنْدِ، تَا أَنْهَا لَخْتِي بِيَّاسَايَنْدِ وَغَذَائِي تَنَاوَلْ كَنْدِ. أَنْهَا دَرِ حَالِي سَفَرِ خُودِ رَا بَا عَبْدِ صَالِحِ أَغَاذْ كَرَدَنْدِ كَمَا بَسِيَّارِ خَسْتَهْ وَكَرَسَنَهْ بُودَنْدِ: «(چون از آنجا گذشتند، به شاگرد خود گفت: ناهارمان را بیاور که در این سفرمان رنج فراوان دیده‌ایم * گفت: آیا به یاد داری آنگاه که در کنار آن صخره مکان گرفته بودیم، ماهی را فراموش کردم؟ و این شیطان بود که سبب شد فراموشش کنم و ماهی به شیوه‌ای شگفت‌انگیز به دریا رفت)»؛ یعنی ناهار آنها به دریا رفته بود و چیزی از آن نخورده بودند و بدون خوردن چیزی، سفر خود را ادامه دادند. از آنجا که عبد صالح غذا نمی‌خورد، موسی (ع) جز گرسنگی انتخاب دیگری نداشت؛ و البته در گرسنگی، خیر زیادی نهفته است.

قال الصادق (ع): (إن البطن ليطنى من الملة، وأقرب ما يكون العبد من الله تعالى إذا خف بطنه، وأبغض ما يكون العبد من الله تعالى إذا امتلأ بطنه)^(۹۷).

امام صادق (ع) فرمود: «شکم از پُر خوری طغیان می‌کند، و نزدیک‌ترین حالات بنده به خدا وقتی است که شکم او سبک باشد، و دشمن‌ترین حالت برای بنده در نزد خدا حالتی است که شکم او پُر باشد»^{۹۸}.

وقال الصادق (ع): (أقرب ما يكون العبد إلى الله إذا ما خف بطنه)^(۹۹).

امام صادق (ع) فرمود: «نزدیک‌ترین زمان بنده به خداوند هنگامی است که شکمش سبک باشد»^{۱۰۰}.

^{۹۶} - بیان شد که آن زمان، زمان عبد صالح نبود و او از مردم این عالم جسمانی نبود. در کتاب متشابهات و همچنین در پیوست ۲، توضیحات بیشتری وجود دارد.

^{۹۷} - بحار الأنوار: ج ۶۳ ص ۳۳۶، وسائل الشیعة: ج ۱ ص ۲۴۲.

^{۹۸} - بحار الأنوار: ج ۶۳ ص ۳۳۶؛ وسائل الشیعة: ج ۱ ص ۲۴۲.

^{۹۹} - بحار الأنوار: ج ۶۳ ص ۳۳۱.

^{۱۰۰} - بحار الأنوار: ج ۶۳ ص ۳۳۱.

ففي كون زاد موسى ويوشع في هذه الرحلة هو الجوع حكمة إلهية، وفي نهاية الرحلة وحلقها الثالثة والأخيرة لم يجد موسى (ع) ويوشع (ع) إلا طلب الطعام من أهل القرية ليتمكنوا من الاستمرار مع العالم ويقويا على التحرك معه ﴿فَانطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا﴾، وحتى إن موسى (ع) ولأن الجوع قد أرهقه لم يستطع أن يسكت وأعاد طلبه للطعام مرة أخرى عندما بنى العبد الصالح الجدار فقال له لو أنك طلبت منهم مقابلاً لهذا البناء طعاماً لي وليوشع (ع) ﴿قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾، عندها لم يكن أمام العالم (العبد الصالح) إلا مغادرة موسى (ع) ويوشع (ع) لأنهما أرهقا من الجوع والتعب.

این که در این سفر، توشه‌ی موسی و یوشع گرسنگی بود، خود یک حکمت الهی است. در پایان سفر و در بخش سوم آن، موسی (ع) و یوشع (ع) چاره‌ای ندیدند جز این که از مردم آن ده طعامی بخواهند تا قوتی بگیرند و بتوانند پا به پای عالم پیش بروند: «(پس برفتند تا به دهی رسیدند. از مردم آن ده طعامی خواستند. (آنها) از میزبانی‌شان سربرداشتند)». حتی موسی (ع) چون گرسنگی به شدت او را تحت فشار قرار داده بود، نتوانست ساکت بماند و هنگامی که عبد صالح دیوار را استوار کرد، یک بار دیگر مطالبه‌ی غذا نمود و به او گفت، کاش در مقابل این کار، از آنها غذایی برای من و یوشع (ع) درخواست می‌نمودی: «(گفت: کاش در برابر این کار مزدی می‌خواستی)». در این هنگام عالم، چاره‌ای جز ترک موسی (ع) و یوشع (ع) نداشت زیرا گرسنگی و خستگی بر آنها سخت چیره شده بود.

عن أبي عبد الله (ع) في قول موسى لفتاه: ﴿آتِنَا غَدَاءَنَا﴾، وقوله: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾، فقال: (إنما عنى الطعام).

از امام صادق (ع) در تفسیر سخن موسی به شاگردش «ناهارمان را بیاور» و نیز این سخنش که «ای پروردگار من! به آن نعمتی که برایم می‌فرستی نیازمندم»، فرمود: «منظور موسی (ع) (در هر دو عبارت) «غذا» بود».

وقال أبو عبد الله (ع): (إن موسى (ع) لذو جوعات)^(١٠١).

امام صادق (ع) همچنین فرموده است: «موسی (ع) بسیار گرسنگی می کشید»^{۱۰۲}.

* * *

* * *

^{۱۰۲} - برهان: ج ۱۶ مج ۵ ص ۵۴ ؛ عیاشی: ج ۲ ص ۳۳۰ ؛ بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۳۰۳.

مَنْ هُوَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ؟ عبد صالح کیست؟

ولماذا هو دون غيره اختير ليلتقي موسى؟
و چرا او و نه فرد دیگری، برای ملاقات با موسی(ع) انتخاب شد؟

علمنا مما تقدم أن العبد الصالح هو نفسه مجمع البحرين، والبحران هما علي وفاطمة عليهما السلام، وبالتالي فهو أحد الأئمة أو المهديين عليه السلام، ويبقى أن نعرف من هو؟ ولماذا هو بالذات يلتقيه موسى (ع)؟ حيث إن تخصيصه بالذات دون غيره لابد أن يكون لسبب، والحقيقة أن العبد الصالح هو قائم آل محمد، وسبب التقاء موسى به بالذات؛ لأن موسى (ع) تمنى مقامه وتمنى أن يكون هو قائم آل محمد (ع)، والآن موسى بعد أن التقاه علم انه لا يمكن أن يكون قائم آل محمد بعد أن لمس فشله معه مرة بعد أخرى، فكان جواب الله لموسى (ع) على سؤاله عملياً وهو بالتقاءه من تمنى مقامه ليعرف ويلمس موسى (ع) عجزه وقصوره وتقصيره.

از آنچه گذشت دانستیم عبد صالح همان مجمع البحرين (محل تلاقی دو دریا) است و دو دریا عبارتند از علی و فاطمه (علیهما السلام). در نتیجه عبد صالح یکی از ائمه یا مهدیین (ع) می باشد. حال آنچه باقی می ماند این است که بدانیم وی کیست و چرا این شخص به طور خاص با موسی(ع) دیدار کرده است؟ چرا که تخصیص وی و نه فرد دیگری، قطعاً علت و سببی داشته است. حقیقت آن است که عبد صالح، همان قائم آل محمد است و دلیل ملاقات موسی با این فرد آن بود که موسی(ع) مقام وی را خواستار شده بود و آرزو کرده بود که وی قائم آل محمد باشد. حال که موسی(ع) وی را دیدار کرده و یکی پس از دیگری، شکست را احساس کرده بود، به این علم رسید که وی، نمی تواند قائم آل محمد باشد. پاسخ خداوند به این درخواست موسی(ع) به صورت عملی بود؛ به این صورت که وی با کسی که آرزوی کسب مقامش را داشته بود، ملاقات کند و موسی(ع) ناتوانی، تقصیر و کوتاهی را به عینه لمس کند.

عن سالم الأشل، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر (ع) يقول: (نظر موسى بن عمران في السفر الأول إلى ما يُعطى قائم آل محمد من التمكين والفضل، فقال موسى: رب

اجعلني قائم آل محمد . فقيل له: إن ذاك من ذرية أحمد . ثم نظر في السفر الثاني فوجد فيه مثل ذلك، فقال مثله، فقيل له مثل ذلك، ثم نظر في السفر الثالث فرأى مثله، فقال مثله، فقيل له مثله^(۱۰۳).

سالم الأشل گفته است که از امام باقر(ع) شنیدم که فرمود: «موسی بن عمران در «سفر اول» نظر کرد و آنچه از مکنت و قدرت و فضیلت به قائم آل محمد داده می‌شود را مشاهده نمود و گفت: خدایا مرا قائم آل محمد گردان. به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگریست و دوباره مانند همان مطلب را یافت و مانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگریست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید»^{۱۰۴}.

وأيضاً كان للقاء موسى(ع) بقائم آل محمد بالذات فائدة كبرى لموسى(ع) حيث إن القائم هو من ينشر العلم والمعرفة والتوحيد الناتجة عن اجتماع البحرین علي وفاطمة عليهما السلام أي السبعة والعشرين حرفاً، ومع أن أي واحد من الأئمة والمهديين عليه السلام من ولد علي وفاطمة عليهما السلام يمكن أن يسمى مجمع البحرین ولكن لقائم آل محمد(ع) خصوصية مع هذا الاسم كونه من ينشر بين الناس علم التوحيد والمعرفة الناتج من اجتماع البحرین علي وفاطمة عليهما السلام؛

افزون بر این، ملاقات موسی(ع) با شخصِ قائم آل محمد، سود و فایده‌ی بسیاری برای موسی(ع) به دنبال داشت زیرا قائم، همان کسی است که علم و معرفت و توحید نتیجه شده از اجتماع دو دریای علی و فاطمه(علیهما السلام)، یعنی بیست و هفت حرف را بسط و نشر می‌دهد. اگر چه هر یک از ائمه و مهدیین(ع) از فرزندان علی و فاطمه(علیهما السلام) را می‌توان مجمع البحرین نامید، اما قائم آل محمد(ع) به طور خاص به این اسم نام‌گذاری شده است زیرا وی، همان کسی است که علم توحید و معرفتِ مُنتج از گرد آمدن دو دریای علی و فاطمه(علیهما السلام) را بین مردم منتشر می‌کند.

۱۰۳- کتاب الغیبة - محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۲۴۶ - ۲۴۷.

۱۰۴ - کتاب غیبت - محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

عن أبي عبد الله (ع) قال: (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً)^(۱۰۵).

امام صادق (ع) می فرماید: «علم بیست و هفت حرف است و همه ی آنچه پیامبران آورده اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می آورد و آن را بین مردم نشر می دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می کند و بیست و هفت حرف را منتشر می سازد»^{۱۰۶}.

وقضية موسى (ع) التي وجه بسببها إلى لقاء العبد الصالح هي قضية معرفية وعلمية، وبالتالي فيكون خير من يلتقيه موسى (ع) هو من ينشر علم التوحيد بين الناس، علم التوحيد والمعرفة الناتجة من اجتماع بحري العلم والمعرفة علي (ع) وفاطمة عليهما السلام وقد روي عنهم عليهما السلام؛

ماجرایی که موسی (ع) به دنبال آن مأموریت یافت تا با عبد صالح ملاقات کند، یک قضیه ی معرفتی و علمی است و در نتیجه بهترین کسی که موسی (ع) می توانست با او دیدار نماید، کسی است که علم توحید را بین مردم نشر می دهد؛ همان علم توحید و معرفتی که از گرد آمدن دو دریای علم و معرفت علی (ع) و فاطمه (س) سرچشمه یافته است. در این مورد روایاتی از ائمه (ع) وارد شده است.

في تفسير القمي: (ج ۲ ص ۳۸): (..... لما أخبر رسول الله ﷺ قريشاً بخبر أصحاب الكهف قالوا: أخبرنا عن العالم الذي أمر الله موسى (ع) أن يتبعه وما قصته، فأنزل الله عز وجل ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾.

در تفسیر قمی (ج ۲ ص ۳۸) آمده است: «... وقتی پیامبر اکرم (ص) اخبار اصحاب کهف را به قریشیان داد، گفتند: «ما را از عالمی که خداوند به موسی فرمان داد تا از او تبعیت کند، آگاه کن و ماجرای آن را بگو. خداوند عزوجل این آیه را نازل نمود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا».

۱۰۵ - بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶.

۱۰۶ - بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶.

قال: وكان سبب ذلك أنه لما كلم الله موسى تكليماً وأنزل عليه الألواح وفيها كما قال الله تعالى: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ رجع موسى إلى بني إسرائيل فصعد المنبر فأخبرهم أن الله قد أنزل عليه التوراة وكلمه قال في نفسه: ما خلق الله خلقاً أعلم مني فأوحى الله إلى جبرئيل أن أدرك موسى فقد هلك وأعلمه أن عند ملتقى البحرین عند الصخرة رجلاً أعلم منك فصر إليه وتعلم من علمه، فنزل جبرئيل على موسى (ع) وأخبره فذل موسى في نفسه وعلم أنه أخطأ ودخله الرعب وقال لوصيه يوشع بن نون: إن الله قد أمرني أن أتبع رجلاً عند ملتقى البحرین وأتعلم منه، فتزود يوشع حوتاً مملوحاً وخرجا فلما خرجا وبلغا ذلك المكان وجدا رجلاً مستلقياً على قفاه فلم يعرفاه ونسيا الحوت وكان ذلك الماء ماء الحيوان فحي الحوت ودخل في الماء فمضى. موسى ويوشع معه حتى عشيا فقال موسى لوصيه: ﴿آتَيْنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ أي عناء فذكر وصيه السمك فقال لموسى: إني نسيت الحوت على الصخرة، فقال موسى: ذلك الرجل الذي رأيته عند الصخرة هو الذي نريده، فرجعا ﴿عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ أي عند الرجل وهو في صلاته، فقعد موسى حتى فرغ من صلاته فسلم عليهما).

(راوی) می گوید: دلیلش این بود که وقتی خداوند با موسی سخن گفت و الواح را بر او نازل کرد و همان طور که خود خداوند می فرماید: «(برای او در آن الواح هر گونه اندرز و تفصیلی بر هر چیز را نوشتیم)»، موسی به سوی بنی اسرائیل برگشت. پس بر منبر رفت و به مردم خبر داد که خداوند متعال، تورات را بر او نازل نموده و با او تکلم کرده است، و با خود گفت: خداوند متعال مخلوقی را داناتر از من خلق نکرده است. بعد خداوند متعال به جبرئیل وحی نمود: بنده‌ی ما را دریاب که هلاک شد و به او یاد بده که در محل برخورد دو رود، کنار صخره، مردی داناتر از تو هست. پس به سوی او برو و از او علم بیاموز. سپس جبرئیل بر موسی نازل شد و به او خبر داد و موسی در خود احساس کوچکی نمود و دانست که خطا کرده است و ترس بر او وارد شد. موسی به وصی خود یوشع بن نون گفت: خداوند به من فرمان داده است که مردی را در محل برخورد دو رود پیروی کنم و از او علم فرا بگیرم. یوشع ماهی نمک سودی را به عنوان توشه برگرفت و با هم به راه افتادند. وقتی به مکان مورد نظر رسیدند، دیدند که مردی به پشت دراز کشیده است و او را نشناختند. ماهی را فراموش کردند. آن آب، آب حیات بود، ماهی زنده شد و داخل آب شد. موسی به همراه یوشع به راه خود ادامه دادند تا این که خسته شدند. موسی به وصی خود گفت: «(ناهارمان را بیاور که در این سفر، رنج و سختی دیدیم)». مراد از «نصبا» این است که «سختی کشیدیم». وصی

موسی به یاد ماهی افتاد و به موسی گفت: ماهی را بر روی صخره جا گذاشتم. موسی گفت: آن مردی که کنار صخره دیدیم، همانی است که در پی او هستیم. پس با دنبال کردن جای پای خود (عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا) به همان مکان برگشتند؛ یعنی نزد آن مرد. که وقتی رسیدند، وی مشغول نماز بود. موسی نشست تا نمازش تمام شود. وی به آن دو سلام کرد».

وعن إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله (ع) قال: (إنما مثل علي (ع) ومثلنا من بعده من هذه الأمة كمثل موسى (ع) والعالم، حين لقيه واستنطقه وسأله الصحبة، فكان من أمرهما ما اقتصه الله لنبيه ﷺ في كتابه، وذلك أن الله قال لموسى: ﴿إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾، ثم قال: ﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَا حِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾.

از اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «مَثَلُ عَلِيِّ (ع) وَمَا أَمَامَانِ پَسِ از او در این امت، مَثَلُ مُوسَى (ع) وَوَعَالِمِهِ است. هنگامی که موسی عالم را دید و با او سخن گفت، از او خواست اجازه دهد تا همراهی اش کند. خداوند قصه‌ی این دیدار و این همراهی را در کتاب خود برای پیامبر (ص) آورده است و در این قصه آمده است که خداوند به موسی (ع) فرمود: «(من تو را به پیام‌هایم و سخن گفتنم از میان مردم برگزیدم، پس آنچه را به تو داده‌ام فراگیر و از سپاس‌گزاران باش)»؛ سپس فرمود: «(برای او در آن الواح هر گونه اندرز و تفصیلی بر هر چیز را نوشتیم)».

وقد كان عند العالم علم لم يكتب لموسى في الألواح، وكان موسى يظن أن جميع الأشياء التي يحتاج إليها في تابوته، وجميع العلم قد كتب له في الألواح، كما يظن هؤلاء الذين يدعون أنهم فقهاء وعلماء، وأنهم قد أثبتوا جميع العلم والفقه في الدين مما تحتاج هذه الأمة إليه، وضح لهم عن رسول الله ﷺ وعلموه وحفظوه، وليس كل علم رسول الله ﷺ علموه، ولا صار إليهم عن رسول الله ﷺ ولا عرفوه، وذلك أن الشيء من الحلال والحرام والأحكام يرد عليهم فيسألون عنه، ولا يكون عندهم فيه أثر عن رسول الله ﷺ ويستحيون أن ينسبهم الناس إلى الجهل، ويكرهون أن يُسألوا فلا يجيبوا فيطلب الناس العلم من معدنه، فلذلك استعملوا الرأي والقياس في دين الله، وتركوا الآثار، ودانوا الله بالبدع، وقد قال رسول الله ﷺ: كل بدعة ضلالة.

عالم، علمی داشت که برای موسی در الواح نوشته نشده بود. موسی گمان می‌کرد که همه‌ی چیزهایی که به آن احتیاج دارد در تابوتش است و تمامی علم، در الواح او نوشته شده است. درست

مانند اینها که ادعای علم و فقاہت دارند و گمان می کنند که هر آنچه را از علم و فقاہت که امت به آن نیاز دارد به اثبات رسانده اند و احادیث صحیحی را که از رسول خدا(ص) نقل شده است، یاد گرفته و آنها را از بر کرده اند. در حالی که این طور نیست، نه همه ی علم پیامبر را به ارث برده اند و نه علم پیامبر به آنها رسیده است و نه این که آنان علم پیامبر(ص) را یاد گرفته و می شناسند! زیرا اگر درباره ی حلال و حرام و احکام از آنان پرسیده شود، و آنان در این مورد حدیثی از رسول خدا(ص) نداشته باشند، از این بیم دارند که مردم آنها را جاهل بدانند و اگر از این که کسی از آنها سوالی بپرسد و آنها نتوانند پاسخ آن را بگویند و در نتیجه مردم به سراغ سرمنشأ علم بروند. به همین سبب تفسیر به رأی می کنند و در دین خدا قیاس می نمایند و نصّ را کنار گذاشته، بدعت گذاری می نمایند و حال آن که رسول خدا(ص) فرمود: هر گونه بدعتی، گمراهی است.

فلو أنهم إذا سئلوا عن شيء من دين الله فلم يكن عندهم منه أثر عن رسول الله ردوه إلى الله وإلى الرسول وإلى أولي الأمر منهم، لعلمه الذين يستنبطونه منهم - من آل محمد ﷺ -
والذي منعهم من طلب العلم منا العداوة والحسد لنا، لا والله ما حسد موسى (ع) العالم -
وموسى نبي الله يوحى الله إليه - حيث لقيه واستنطقه وعرفه بالعلم، ولم يحسده كما حسدنا هذه الأمة بعد رسول الله ﷺ على ما علمنا وما ورثنا عن رسول الله ﷺ، ولم يرغبوا إلينا في علمنا كما رغب موسى (ع) إلى العالم وسأله الصحبة ليتعلم منه ويرشده.

پس اگر سوالی از دین خدا از آنها پرسیده شود و آنان سخنی از پیامبر اکرم(ص) در مورد آن در اختیار نداشته باشند، اگر آن را به پیامبر و پیشوایان که قدرت تشخیص کافی دارند، بازگردانند، از ریشه های مسایل آگاه خواهند شد (یعنی به آل محمد(ع) محمد بازگردانند) اما آنچه مانع از این می شود که آنها علم را از ما نجویند، دشمنی و حسادت آنها نسبت به ما است. نه، به خدا سوگند که موسی(ع) به عالم حسادت نمی کرد؛ موسی پیامبر خدا و بود و به او وحی می شد. او به دیدار عالم رفت و با او سخن گفت و به علم او اعتراف نمود. آن طور که امت پیامبر(ص) پس از رحلت او به دلیل علم ما و میراثی که از نبی خدا به ارث بردیم به ما حسادت می ورزند، موسی(ع) به عالم حسادت نمی کرد و آن طور که موسی(ع) به فراگیری علم عالم راغب بود و میل به همراهی او داشت تا از او بیاموزد و رشد یابد، این امت میل به آموختن از ما و همراهی با ما را ندارند.

فلما أن سأل العالم ذلك علم العالم أن موسى (ع) لا يستطيع صحبتته ، ولا يحتمل علمه ، ولا يصبر معه، فعند ذلك قال العالم: ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾، فقال موسى (ع) له وهو خاضع له يستعطفه على نفسه كي يقبله: ﴿سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾، وقد كان العالم يعلم أن موسى (ع) لا يصبر على علمه .

هنگامی که موسی (ع) از عالم خواست تا اجازه دهد که با او همراه شود، عالم می دانست که موسی طاقتمند همراه شدن با او را ندارد و علم او را تاب نخواهد آورد؛ به موسی گفت: «(و چگونه در برابر چیزی که به آن آگاهی نیافته‌ای صبر خواهی کرد؟)». موسی (ع) در حالی که مطیع او بود و از او درخواست می کرد که همراهی اش را بپذیرد گفت: «(اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم)». اما عالم می دانست که موسی بر علم او صبر ندارد.

فكذلك - والله، يا إسحاق بن عمار - حال قضاة هؤلاء وفقهائهم وجماعتهم اليوم، لا يحتملون - والله - علمنا ولا يقبلونه ولا يطيقونه، ولا يأخذون به، ولا يصبرون عليه، كما لم يصبر موسى (ع) على علم العالم حين صحبه ورأى ما رأى من علمه، وكان ذلك عند موسى (ع) مكروهاً، وكان عند الله رضاءً وهو الحق، وكذلك علمنا عند الجهلة مكروه لا يؤخذ، وهو عند الله الحق^(۱۰۷).

ای اسحاق بن عمار! به خدا سوگند که حال این قضات و فقها و عامه‌ی مردم نیز به همین شکل است؛ به خدا سوگند که اینها تحمل علم ما را ندارند و نمی‌توانند آن را بپذیرند و تاب بیاورند و از آن پیروی نمایند و بر آن پایدار بمانند؛ همان‌طور که موسی (ع) وقتی که عالم را همراهی می کرد و مظاهر علم او را مشاهده می نمود، نتوانست طاقتمند بیاورد و کارهای عالم در نظرش ناپسند بود؛ با این که عالم همه‌ی آن کارها را طبق دستور الهی انجام می داد و مورد رضای خدا بود. علم ما نیز همین‌طور است؛ جاهلان آن را ناپسند می‌شمارند و نمی‌پذیرند ولی در نظر خداوند، پسندیده و مقبول است»^{۱۰۸}

۱۰۷- البرهان: ج ۱۶ مج ۵ ص ۵۴.

۱۰۸- برهان: ج ۱۶ مج ۵ ص ۵۴.

عن أبي عبد الله (ع) قال: (إن موسى صعد المنبر وكان منبره ثلاث مراق فحدث نفسه أن الله لم يخلق خلقاً أعلم منه، فأتاه جبرئيل فقال له: إنك قد ابتليت فانزل فإن في الأرض من هو أعلم منك فاطلبه، فأرسل إلى يوشع أني قد ابتليت فاصنع لنا زادا و انطلق بنا...) (۱۰۹).

از امام صادق (ع) روایت شده است: «موسی (ع) از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت. با خود گفت که خداوند داناتر از من کسی را نیافریده است. جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: تو مورد امتحان قرار گرفته‌ای، از منبر پایین بیا. بر روی زمین کسی هست که از تو داناتر است. در جست‌وجوی او برآی. موسی (ع) شخصی را به دنبال یوشع (ع) فرستاد و به او گفت: من در معرض امتحان قرار گرفته‌ام، پس توشه‌ای برای ما بگیر و با ما بیا...» (۱۱۰).

الروایات توضح أن قضية موسى (ع) معرفية علمية حيث كما يتبين لمن يقرأ الروایات أن موسى (ع) حدث نفسه إنه عالم فكان هذا اللقاء جواباً له ، وهو أراد بالعلم والمعرفة أنه حارب نفسه وتمكن من الأنا في داخله وخصوصاً بعد أن جاهد نفسه وكلمه الله ونجح في الامتحان ولم يعتبر نفسه حتى خیر من كلب أجرب ، وليس كما يتصور من يجهلون الحقائق انه وقع في نفسه أنه أعلم بالشریعة فقط ، وفي الروایة الأخيرة بیان ان المسألة متعلقة بالارتقاء والكمال (إن موسى صعد المنبر وكان منبره ثلاث مراق).

روایات، واضح می‌کند که ماجرای موسی (ع) یک قضیه‌ی معرفتی و علمی است. کسی که این روایات را بخواند درمی‌یابد که موسی (ع) با خودش گفت که او عالم است و این دیدار، (درواقع) پاسخی برای او بود؛ او علم و معرفت را درخواست نمود زیرا با نفسش جنگیده بود و بر منیتی که در درونش بود چیره گشته بود مخصوصاً پس از مجاهدتی که با نفسش نموده بود و خداوند با او سخن گفته بود و در امتحان سربلند بیرون آمده بود و خود را حتی برتر از سگ گری هم ندیده بود. نه آن طور که برخی افراد بی‌بهره از درک حقایق گمان کرده‌اند که موسی (ع) با خودش گفت که من فقط در دین و شریعت اعلم هستم؛ چرا که در روایت اخیر بیان شد که قضیه مربوط به ارتقا و کمال است: «(موسی (ع) از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت)».

* * *

۱۰۹- العیاشی: ج ۲ ص ۳۳۲.

۱۱۰ - عیاشی: ج ۲ ص ۳۳۲.

موسی (ع) نبی من اُولی العزم من الرسل ومع هذا يفشل!؟! موسی (ع) پیامبری از پیامبران اولوالعزم است و با این حال شکست می خورد!؟!

إذن، جاء موسى (ع) للقاء العبد الصالح لأنه ظن أنه قد حارب نفسه وقتل الأنا في داخله فكان المطلوب منه أن يصبر ويحارب نفسه وهو يرافق العبد الصالح ولا يقول للعبد الصالح لو فعلت هذا ولو لم تفعل هذا، فهو عندما يواجه من هو أعلى منه مقاماً بهذه الأقوال يظهر بجلاء ووضوح الأنا التي في داخله مقابل من هو مأمور بإتباعه والانصياع لأمره.

بنابراین موسی (ع) آمد تا عبد صالح را ملاقات کند زیرا وی بر این گمان بود که با نفس خود مبارزه کرده و منیت درون خویش را کشته است؛ لذا وظیفه‌ی او این بود که صبر پیشه سازد و با نفس خود بجنگد و با عبد صالح مصاحبت کند، و به او نگوید ای کاش چنین می کردی و ای کاش فلان کار از تو سر نمی زد؛ اما وقتی موسی (ع) با کسی که مقامش از او بالاتر است این گونه سخن بگوید، منیتی که درونش وجود دارد به وضوح در برابر کسی که مأمور به تبعیت از او و خضوع در برابر او امرش است، ظهور و بروز می یابد.

والحقيقة أن الأمر يعود إلى مواجهة موسى (ع) مع الله سبحانه وتعالى فهو في كل مرة يقول أنا مقابل العبد الصالح يعني أنه قال أنا مقابل الله سبحانه وتعالى، وهذا هو الامتحان بالتوحيد الذي فشل فيه كثير من السائرين إلى الله، أي إنهم يستهينون ربما بقولهم أنا مقابل خليفة الله أو مقابل أقواله عندما يقترحون بأرائهم مقابل أمر خلفاء الله - في حين أنها أنا مقابل الله سبحانه وتعالى في حقيقتها وواقعها - وفي حين أنهم جاءوا للامتحان بهذا فهم يفشلون ودون حتى أن يلتفتوا إلى فشلهم.

واقعیت آن است که این قضیه به رویارویی موسی (ع) با خداوند سبحان بازمی گردد. هر بار که موسی در مقابل عبد صالح «من» می گوید، یعنی در مقابل حق تعالی «من» می گوید؛ و این همان امتحان توحیدی است که بسیاری از پویندگان راه خدا در آن ناکام مانده و شکست خورده اند. یعنی چه بسا آنها وقتی در مقابل امر خلفای الهی، نظر خود را مطرح می کنند، این سخن را که من در برابر خلیفه‌ی الله یا در برابر سخنان او قرار گرفته ام بی اهمیت و سبک می شمارند در حالی که آنها

به واقع، در برابر خدای تعالی ایستاده‌اند. آنها آمدند تا امتحان شوند و به این ترتیب، در امتحان شکست خوردند بدون اینکه حتی متوجه باشند که شکست خورده‌اند!

فشل موسی (ع) مع العبد الصالح ولكنه لم يكن فاشلاً في الامتحان الإلهي، بل حقق نجاحاً كبيراً ولكنه محدود في نفس الوقت فعندما حمل على ما هو فوقه فشل. موسی (ع) در برابر عبد صالح ناکام ماند ولی در امتحان الهی شکست نخورد، بلکه پیروزی عظیمی به دست آورد ولی این پیروزی به همان زمان محدود بود و هر موقع بیش از توان خود درخواست نماید، شکست می‌خورد.

العبد الصالح كان يقول لموسى (ع) أنت سترافقني وأنت تعرف أي حجة عليك والله أمرك بإطاعتي، ولكن لن تكون كما أمرك الله ولن تكون كما تعهدت، بل ستظهر الأنا من أعماقك وستعترض علي رغم كوني حجة عليك ورغم تعهدك بالصبر، ولكن قالها بتلك الصورة: «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»، حيث إن محاربة الأنا مراتب فمن حارب نفسه في مرتبة ما أكيد انه يفشل لو اختبر في مرتبة أعلى ممن هو أعلى منه.

عبد صالح به موسی (ع) می‌گفت تو با من همراه خواهی شد و می‌دانی که من حجتی بر تو هستم و خدا تو را به اطاعت از من دستور داده است، لیکن آن گونه که خدا فرمانت داده است نخواهی بود و آن گونه که قول داده‌ای عمل نخواهی کرد، بلکه منیت از ژرفای درونت بروز خواهد یافت و با این که من بر تو حجتم و تو خود به صبر متعهد شده‌ای، باز زبان به اعتراض بر من خواهی گشود. عبد صالح این معنی را به صورت «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» بیان داشت؛ زیرا مبارزه با منیت دارای درجات و مراتبی است و اگر کسی که در یک جایگاه با نفس خود نبرد کرده است، در مرحله‌ای که بالاتر از جایگاه او است مورد آزمون و امتحان قرار گیرد، قطعاً شکست می‌خورد.

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»: العبد الصالح كان شديداً مع موسى وحاسبه على كل مخالفة للاتفاق الذي جرى بينهما وبكّت موسى (ع) على أنه نقض بنفسه تعهده السابق.

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»: عبد صالح برخورد شدید و عتاب آمیزی با موسی داشت و هر گاه که موسی عهد و پیمانی که بین این دو برقرار شد را می شکست، از او حساب کشی می نمود و موسی (ع) از این که وی خودش قول و قراری که بیشتر بسته بود را نقض کرده بود به گریه می افتاد.

وفي كل هذا نبه العبد الصالح موسى إلى أنه أعلم منه وهو مأمور بإتباعه والتعلم منه ليعلم موسى (ع) جهله ولا يهلك، ومع هذا لم يصبر موسى (ع) واعترض وكان يكرر العبد الصالح في كل أقواله إن هناك خللاً عندك يا موسى فالتفت ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾.

در همه‌ی این موارد عبد صالح به موسی متذکر می شد که وی داناتر از او است و موسی به متابعت و یادگیری از او مأمور است، تا موسی (ع) به نادانی خویش پی ببرد و هلاک نگردد. با این حال موسی (ع) نتوانست صبر کند و زبان به اعتراض و مخالفت گشود. عبد صالح در همه‌ی سخنان خود این مطلب را تکرار می کرد که ای موسی در تو نقص و ایرادی هست، پس به هوش باش: «گفت: تو را شکیبایی همراهی با من نیست.... گفت: نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟.... گفت: نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟.... گفت: اکنون زمان جدایی میان من و تو است و تو را از راز آن کارها که تحملشان را نداشتی آگاه می کنم.... من این کار را به میل خود نکردم. این است راز آن سخن که گفتم: تو را شکیبایی آن نیست.».

هل تلاحظ أن العبد الصالح لا يكاد يكلم موسى إلا وقال له أنت لا تستطيع الصبر معي؟
آیا دقت کرده‌ای که عبد صالح در هر گفت و شنودی که با موسی دارد، به وی می گوید تو نمی توانی با من صبر پیشه کنی؟

والحقيقة التي أراد العبد الصالح إيصالها لموسى (ع) أن هناك مراتب أعلى وأرقى مما وصلت إليه وارثيته يا موسى، ذلك أن المخلوق الذي لديه أو حصّل أو عرف كمالاً معيناً محدوداً ربما يظن أنه هو الكمال كله ولا يكون الكمال إلا به.

حقیقتی که عبد صالح می‌خواست موسی (ع) را به آن برساند این بود که ای موسی، مراتبی بالاتر و برتر از آنچه تو به آن رسیده‌ای و ارتقا یافته‌ای، وجود دارد. این به آن جهت است که مخلوقی که از کمال معین و محدودی برخوردار می‌شود، یا آن را به دست می‌آورد، یا آن کمال را می‌شناسد، ممکن است چنین بیندارد که این، نهایت کمال است و کمالی جز آن وجود ندارد.

وأضرب هذا المثل: طير يطير بأقصى ارتفاع ١٠٠ متر وآخر يطير بأقصى ارتفاع ٢٠٠ متر وآخر يطير بأقصى ارتفاع ١٠٠٠ متر، فالذي يطير بارتفاع مائتي متر يري الطيور التي تطير بارتفاع مائة متر دونه ولكنه إن فكر أنه وصل إلى القمة فقد شارف على الهلاك، وهذا ما حصل مع موسى (ع) ولهذا أمر الله جبرائيل أن يدركه ويوجهه إلى لقاء العبد الصالح.

مثالی می‌زنم: پرنده‌ای حداکثر می‌تواند ۱۰۰ متر پرواز کند، پرنده‌ی دیگر قادر است حداکثر به ارتفاع ۲۰۰ متری برسد و بیشترین ارتفاعی که پرنده‌ی سوم می‌تواند اوج بگیرد، ۱۰۰۰ متر است. آن پرنده‌ای که در ارتفاع ۲۰۰ متری پرواز می‌کند، پرنده‌گانی که در ارتفاع ۱۰۰ متری هستند را پایین‌تر از خود می‌بیند ولی اگر گمان کند که او به اوج و قله دست یافته است، در آستانه‌ی هلاکت قرار می‌گیرد. این همان چیزی است که برای موسی (ع) روی داد و به همین جهت، خداوند به جبرئیل دستور داد که او را دریابد و برای ملاقات با عبد صالح روانه سازد.

وأيضاً الطير الذي يطير بارتفاع ١٠٠٠ متر عندما يمتحن الطيور التي تطير على ارتفاع ١٠٠ متر أو ٢٠٠ متر ليبين لها عجزها ونقصها فإنها ستفشل معه؛ لأنه سيحملها على الطيران بارتفاع ٣٠٠ متر مثلاً وهو ارتفاع بقدر تيسره له عسير على من حدهم ١٠٠ أو ٢٠٠ متر.

همچنین، پرنده‌ای که در ارتفاع ۱۰۰۰ متری پرواز می‌کند، اگر بخواهد پرنده‌گانی که در ارتفاع ۱۰۰ یا ۲۰۰ متری پرواز می‌کنند را بیازماید تا ناتوانی و نقص آنها را آشکار کند، آنها به همراه او شکست می‌خورند؛ زیرا به عنوان مثال او پرواز در ارتفاع ۳۰۰ متری را بر آنها تحمیل می‌کند در حالی که حداکثر توان پرواز آنها ۱۰۰ یا ۲۰۰ متر می‌باشد.

فالحق والحق أقول لكم: المفروض أن يكون نظرنا موجّه إلى الأعلى لنعرف عجزنا ونرتقي لا أن يكون موجّه إلى الأسفل لنفخر بكمالنا فنهلك.

حق است و حق را می‌گوییم: ما باید به بالا چشم بدوزیم تا عجز خود را بشناسیم و ارتقا یابیم، نه این که به پایین‌تر از خود نظر بیاندازیم تا به کمال خود فخر بفروشیم و هلاک گردیم.

والحقیقة أن كثيراً يظنون أنهم في القمة ولكنهم جميعاً ليسوا في القمة والذين في القمة الحقيقية في الخلق لا يرون أو يعتقدون أنهم في القمة؛ لأنهم ببساطة عرفوا أنها قمة وهمية وليست حقيقة فكيف يمكن أن تسمى قمة ونسبتها إلى ما فوقها صفر؛ لأنه مطلق وغير متناهي، وكيف يرون ويعتقدون أنها قمة وفي رؤيتهم هذه الخزي والعار كله؛ لأنها تعني أنهم يقولون أنا وبصلافة في مواجهته هو سبحانه وتعالى.

حقیقت آن است که بسیاری از افراد بر این پندار و گمان‌اند که آنها در اوج قرار دارند، اما هیچ کدام از آنها در اوج جای ندارند و کسانی که واقعاً بین مردم در قله هستند، خود را در اوج نمی‌بینند یا چنین عقیده‌ای ندارند؛ زیرا آنها به سادگی دریافته‌اند که این، یک اوج و قلّه‌ی موهومی است و فاقد حقیقت می‌باشد، لذا چطور می‌توان آن را اوج نام نهاد و حال آن که وضعیتش نسبت به مافوقش، صفر است، چرا که او مطلق و نامتناهی است؛ چطور ممکن است آنها خود را در اوج ببینند و یا چنین باوری داشته باشند، در حالی که در نگاه‌شان اینها جملگی ننگ و عار است چرا که این، به معنی آن است که آنها «من» بگویند و در کمال جسارت و گستاخی، در برابر خداوند سبحان و متعال قرار بگیرند.

ولا يتوهم من يقرأ كلامي أن الأمر متعلق فقط بمن هو فوقهم أي إنهم إذا ما نظروا إلى من هم دونهم يعتقدون أنهم في القمة، بل هم لا يعتقدون مطلقاً أنهم في القمة؛ لأنهم ببساطة عرفوا الحقيقة التي ضيعها بقية الخلق، فبقية الخلق إن نظروا إلى هؤلاء الأولياء عليهم السلام بإخلاص سيرونهم نوراً ربانياً في حين أن هؤلاء الأولياء عليهم السلام أنفسهم ينظرون إلى من خلقهم سبحانه وهو نور لا ظلمة فيه فيرون أنهم ظلمة، وهويتهم الظلمة هي التي تميزهم عنه سبحانه وتعالى، وهذا يجعلهم في حساب دائم لأنفسهم وحسرة دائمة على ما فرطوا في جنب الله؛ لأنهم نظروا لأنفسهم والتفتوا إلى وجودها وطلبوا وجودها وبقاءها في مقابل وجود وبقاء الله سبحانه وتعالى.

کسی که سخن مرا می‌خواند گمان نبرد که این قضیه فقط به مافوق آنها مربوط می‌شود؛ به عبارت دیگر این گونه نیست که اگر آنها به پایین‌تر از خود و کسانی که در رتبه و مقام از آنها کمترند، بنگرند، خویشتن را در اوج می‌بینند، بلکه آنها بر این باورند که اصلاً در اوج نیستند؛ زیرا آنها به

سادگی، حقیقتی که سایر خلق آن را ضایع کرده‌اند، شناخته‌اند. سایر افراد اگر این اولیا(ع) را با دیده‌ی همراه با اخلاص بنگرند، آنها را نوری ربانی خواهند دید، در حالی که خود این اولیا(ع) به کسی که ایشان را آفریده است را نظاره می‌کنند که او سبحان و تعالی، نوری است بدون ظلمت، و در نتیجه این اولیا(ع) خود را ظلمت می‌بینند و هویت خویش را ظلمتی می‌دانند که آنها را از خدای سبحان و متعال، متمایز می‌سازد. همین موضوع ایشان را در محاسبه‌ی دایمی از نفس خود کشانده و ایشان همواره از آنچه در کنار خداوند کوتاهی کرده‌اند، حسرت می‌خورند؛ چرا که به خود نگاه کردند و به وجود خودشان توجه نمودند و در برابر وجود و بقای خداوند سبحان و تعالی، وجود و بقای خویش را خواستار شدند.

قال أمير المؤمنين علي (ع): (إلهي قد جرت على نفسي في النظر لها فلها الويل إن لم تغفر لها)^(۱۱۱)، والمغفرة التي يطلبها علي (ع) هي التي تحققت لمحمد ﷺ وهي المغفرة المترتبة على الفتح في قوله تعالى: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^(۱۱۲).

امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: «خدایا! من در توجهم به نفس خود، بر خویش ستم کردم، پس ای وای بر نفس من، اگر تو او را نیامرزی»^{۱۱۳}. آمرزشی که علی(ع) طلبد می‌کند، همانی است که برای محمد(ص) تحقق یافت، که عبارت است از مغفرت حاصل از فتح: «ما برای تو پیروزی نمایانی را مقرر کرده‌ایم * تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد، برای تو بیامزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید»^{۱۱۴}.

* * *

۱۱۱- من المناجاة الشعبانية لأمرير المؤمنين (ع)، بحار الأنوار: ج ۹۱: ص ۹۷.

۱۱۲- راجع الملحق ۳ و کتاب النبوة الخاتمة، وأيضاً في شيء من تفسير سورة الفاتحة والمتشابهات تجد تفصيلاً.

۱۱۳- فرازی از مناجات شعبانیه‌ی امیرالمؤمنین(ع): بحار الانوار: ج ۹۱ ص ۹۷.

۱۱۴- به پیوست ۳ و کتاب «نبوت خاتم» و همچنین به کتاب «گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه» و «متشابهات» رجوع نمایید.

أين عصمة موسى (ع) في هذا اللقاء؟ در این ملاقات، عصمت موسی(ع) چه می‌شود؟

العصمة هي: الاعتصام بالله عن محارم الله ولها جهة من العبد هي الإخلاص، وجهة من الرب سبحانه وهي التوفيق.

عصمت عبارت است از: پناه جستن به خداوند از محرمات الهی. یک جهت عصمت از طرف بنده است که همان «اخلاص» و جهت دیگر آن از سوی خدای سبحان، یعنی «توفیق» می‌باشد.

فكل إنسان - والحال هذه - مودع في فطرته قابلية العصمة، وما يمتاز به الحجج عليهم السلام هو مقدار إخلاصهم فهم قد وصلوا بالإخلاص لله سبحانه وتعالى إلى درجة أن يكون التوفيق النازل عليهم ولهم حصناً يحصنهم عن محارم الله. وأيضاً الحجج يمتازون أن من يعرف الحقائق ومآل كل إنسان وما يصير إليه قد نص على عصمتهم وأوجب إتياعهم لأنهم لا يدخلون الناس في ضلال ولا يخرجونهم من هدى.

در فطرت تمام انسان‌ها قابلیت برخورداری از عصمت به ودیعه گذاشته شده است. آنچه حجج الهی(ع) به آن ممتاز می‌شوند، مقدار اخلاص آنها است. آنها به درجه‌ای از اخلاص برای خداوند سبحان و تعالی رسیده‌اند که توفیق بر آنها نازل می‌شود و برای آنها دژی مستحکم می‌شود که ایشان را از محارم الهی محافظت می‌کند. همچنین حجج الهی از این امتیاز و خصوصیت برخوردارند که کسی که حقایق را می‌شناسد، از فرجام هر انسانی باخبر است و می‌داند عاقبت او به کجا می‌کشد، بر عصمت آنها نص نازل فرموده و اطاعت از آنها را واجب برشمرده است؛ زیرا آنها مردم را وارد گمراهی نمی‌کنند و از هدایت خارج نمی‌گردانند.

موسی (ع) نبي من أولي العزم من الرسل.

موسی(ع) فرستاده‌ای از پیامبران اولو العزم است.

موسی (ع) نبي مرسل من الله معصوم منصوص العصمة.

موسی(ع) نپی فرستاده شده از جانب خداوند است، معصوم بوده و بر عصمت او نصّ وارد شده است.

ومع هذا يأمره الله سبحانه أن يتبع العبد الصالح ولا يخالفه وهو نفسه قد تعهد بعدم المخالفة ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ ولكنّه أخلف وعده وخالف العبد الصالح.

با این حال، باری تعالی او را فرمان می‌دهد که از عبد صالح پیروی کند و با او مخالفت ننماید. موسی (ع) نیز خود، تعهد می‌کند که از فرمان‌های عبد صالح سرپیچی نکند: «گفت: اگر خدا بخواهد، مرا صابر خواهی یافت آن چنان که در هیچ کاری تو را نافرمانی نکنم»؛ اما وی خُلف وعده کرد و با عبد صالح از درِ مخالفت و اعتراض وارد شد.

ولو كانت المخالفة واحدة وفي مرة واحدة لهانت ولكنه خالف في كل الامتحانات والاختبارات، فهي كانت ثلاثة وخالف في ثلاثتها، يعني موسى (ع) هنا قد خالف أمر الله وإذا لم تشأ قول انه خالف أمراً مباشراً فليكن انه خالف تعهده، وهذا أكيد ينقض العصمة هنا وفي هذا الموقف.

اگر این مخالفت فقط یک بار و تنها در یک مرحله صورت می‌گرفت، می‌شد آن را ساده و آسان انگاشت؛ ولی موسی (ع) در تمام امتحانات و آزمایش‌ها که سه بار بود، بنای مخالفت گذاشت و در هر سه مورد، راه اعتراض پیمود. یعنی موسی (ع) از دستور خداوند سرپیچی کرده است. اگر این سخن که موسی مستقیماً دست به نافرمانی زد را ناپسند می‌شمارید، می‌توان گفت که وی (حداقل) تعهد خودش را نقض کرد و چنین چیزی قطعاً در اینجا و در چنین موقعیتی، ناقض و نفی‌کننده‌ی عصمت به شمار می‌رود.

ومن هذا الموقف وهذه الرحلة وما حصل فيها نستطيع أن:
با توجه به این موضع‌گیری، و نیز از این سفر و آنچه در آن به دست آمد، ما:

نفهم معنى العصمة بوضوح.

معنای عصمت را به روشنی درمی‌یابیم

ونفهم أيضاً أنها مراتب.
و نیز می فهمیم که عصمت دارای مراتب و درجاتی است.

ونفهم أيضاً أنها بالنسبة لحجج الله منصوصي العصمة لها حد أدنى لا يمكن تجاوزه وهو الحد الذي يكونون فيه محققين لشرط النص على عصمتهم وهو أنهم لا يخرجون الناس من هدى ولا يدخلونهم في باطل.

همچنین درمی یابیم که عصمت در حجج الهی که بر عصمت آنها نصّ وارد شده است، دارای کمینه و حدّ پایینی است که تجاوز از آن ممکن نمی باشد. این حدّ همانی است که با آن، شرط نصّ عصمت بر آنها برقرار می گردد و با این شرط، آنها مردم را از هدایت خارج نمی کنند و در باطل وارد نمی سازند.

ونفهم أيضاً أن المعصوم (ع) إذا حمل على ما هو فوقه لن يكون معصوماً في تلك المرتبة التي لم يرتق لها.

و نیز می فهمیم که معصوم (ع) اگر توسط فرد مافوقش مورد امتحان و آزمون قرار گیرد، در آن مرتبه و جایگاهی که به آن ارتقا نیافته است، معصوم نیست.

ونفهم أيضاً أن هذا النقض على عصمة المعصوم في مرتبة أعلى من العصمة لا ينقض عصمته في المرتبة الأدنى.

همچنین درمی یابیم که این نقض عصمت معصوم در رتبه ای که برتر از عصمت او است، در رتبه ی پایین تر از آن، عصمت وی را نقض نمی کند.

ونفهم ونعرف أيضاً الجواب على معصية آدم التي حصلت وكيف أنها لا تنقض عصمته ﴿وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾^(١١٥)، حيث إن اختباره كان في مرتبة أعلى ليتضح له ولغيره أنه ليس له عزم، وإن صاحب العزم وخليفة الله في أرضه حقاً هو من ذريته وهو محمد ﷺ، فالخليفة

الحقیقی المراد أن یصار إليه هو محمد ﷺ وليس آدم، فالمراد هو خليفة الله المرسل لا خليفة الله المرسل^(۱۱۶).

و نیز پاسخ به (شبهه‌ی) معصیتی که برای حضرت آدم حاصل شد و این که چگونه این معصیت، ناقض و نافی عصمت او نیست را می‌فهمیم و درک می‌کنیم: «(آدم بر پروردگار خویش عصیان نمود و راه گم کرد)»^{۱۱۷}؛ چرا که آزمایش وی در رتبه‌ای بالاتر بود، تا بر او و غیر او روشن شود که وی را ثبات و پایداری در تصمیم نیست (لیس له عزم) و صاحب عزم و اراده، و خلیفه‌ی واقعی خدا در زمینش، از نسل او است که حضرت محمد(ص) می‌باشد؛ خلیفه‌ی حقیقی که مقصودِ نهایی، رسیدن به او است، محمد(ص) است نه آدم(ع)؛ منظور خلیفه‌ی خداوند «ارسال کننده» (مرسل) است نه خلیفه‌ی خداوند «ارسال شده» (مرسل)^{۱۱۸}.

ونفهم أيضاً أن العلم والمعرفة هما أساس عصمة المعصوم، ولهذا فالمعصوم يعصم بقدر علمه ومعرفة التي هي بالحقيقة تعود إلى نفس الجهتين (الإخلاص - التوفيق) ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾^(۱۱۹)، ومن هنا يكون سبب الفشل في مرتبة أعلى هو القصور العلمي والمعرفي للمعصوم (ع) عن الإحاطة بتلك المرتبة والمقام الأعلى.

و نیز می‌فهمیم که اساس و پایه‌ی عصمت معصوم، عبارت است از علم و معرفت؛ بنابراین عصمت معصوم به مقدار علم و معرفتی بستگی دارد که وی از آن بهره‌مند و برخوردار می‌باشد. این علم و معرفت در حقیقت به همان دو مؤلفه‌ی «اخلاص» و «توفیق» بازمی‌گردد: « (بگو: ای پروردگار من، به علم من بیافزای)»^{۱۲۰} و از اینجا روشن می‌شود که شکست و ناکامی معصوم(ع) در مرتبه‌ی بالاتر، به دلیل کوتاهی علمی و معرفتی او از احاطه بر آن مرتبه و جایگاه والا، ناشی می‌شود.

ونفهم أيضاً لما خاطب الله بعض المعصومين بأنهم ظالمون في قوله تعالى: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ

۱۱۶- ارجع إلى الملحق ٤ ، وأيضاً تجد في كتاب النبوة الخاتمة تفصيلاً.

۱۱۷ - طه: ۱۲۱.

۱۱۸ - برای توضیح بیشتر به پیوست ٤ و همچنین کتاب «نبوت خاتم» مراجعه نمایید.

۱۱۹- طه: ۱۱۴.

۱۲۰ - طه: ۱۱۴.

ذَلِكَ هُوَ الْفُضْلُ الْكَبِيرُ ﴿١٢١﴾ فهؤلاء الذين وصفوا بـ (ظالم لنفسه) هم من ضمن المصطفين الذين أورشوا الكتاب وهم المعصومون، وظلمهم لأنفسهم في تقصيرهم في الارتقاء أو يمكن القول تقصير في الإخلاص منع من التوفيق في مرتبة أعلى، أو بالخصوص منع من إفاضة العلم والمعرفة لمرتبة أعلى. وهذا التقصير أكيد انه ظلم للنفس؛ لأنه خسارة مقام أعلى وخسارة ارتقاء لمرتبة أعلى، وبالتالي أصبح الامتحان في تلك المرتبة الأعلى مقروناً بالفشل بالنسبة لهم (١٢٢).

و نیز می فهمیم که چرا خداوند در این آیه، برخی معصومین را ستم کار خطاب کرده است: «(سپس کتاب را به کسانی از بندگان مان که برگزیده بودیم به میراث دادیم؛ بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند و این است بخشایش بزرگ)»^{١٢٣}. کسانی که به «ظالم لنفسه» (ستم کنندگان بر خود) توصیف شده اند، در زمره برگزیدگانی هستند که کتاب را به ارث برده و معصوم اند. ستم آنها نسبت به خودشان، عبارت است از کوتاهی ایشان در ارتقای مقام، یا می توان گفت سستی ورزیدن در اخلاص که جلوی توفیق در درجه بالاتر را گرفته یا به طور خاص مانع از افاضة علم و معرفت برای درجه بالاتر شده است. مسلماً این کوتاهی، ستم گری به خویشتن است چرا که از دست دادن مقام بالا و زیان کاری در ارتقا به آن مقام می باشد. بنابراین برای معصومین (ع)، امتحان در آن جایگاه والا، همراه با شکست و ناکامی است^{١٢٤}.

ونفهم أيضاً أن الامتحان في المرتبة الأعلى لا يكون في الفعل وعدمه بقدر ما يكون فيمن يقع عليه الفعل أي صاحب المرتبة الأعلى نفسه وما يتعلق به كعلمه ومعرفته، فكانت معصية آدم (ع) متعلقة بالشجرة والتعدي عليها أكثر من تعلقها بالثمرة، فالمعصية الحقيقية كانت التعدي على الشجرة لا أكل الثمرة ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(١٢٥)، والشجرة كانت محمد وآل محمد ﷺ، وأيضاً بالنسبة لموسى (ع) كان الاعتراض على العالم هو الخطأ الذي كرره فلم يكن امتحانه في الأمور الثلاثة بقدر ما كان في العالم نفسه ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ❖

١٢١- فاطر: ٣٢.

١٢٢- ارجع إلى الملحق ٥، وأيضاً في كتاب الجواب المنير ج ٢ والمتشابهات تجد تفصيلاً.

١٢٣ - فاطر: ٣٢.

١٢٤ - برای توضیح بیشتر به پیوست ٥ و همچنین به کتاب «جوابهای روشن گر بر بستر امواج جلد ٢» و «متشابهات» مراجعه نمایید.

١٢٥- البقرة: ٣٥، الأعراف: ١٩.

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿١٢٦﴾ تدبیر آیات جیداً و انتبه إلى كلمة (معي) أي إنه يقول له ما دمت مرافقاً لك ستغفل وترفض قيادتي لك .

همچنین می فهمیم که امتحان در مرتبه‌ی بالاتر آن قدر که به شخصی که عمل بر او واقع شده است یعنی خود شخص دارای مرتبه‌ی بالاتر و آن قدر که از علم و معرفت به او تعلق می‌یابد، مربوط می‌شود، به خود فعل یا عدم انجام آن بستگی ندارد. معصیت آدم (ع)، بیش از آن که مربوط به میوه‌ی درخت باشد، متعلق به درخت و دست دراز کردن به آن بود؛ معصیت واقعی عبارت بود از درازدستی به درخت و نه خوردن میوه‌ی آن: «(و به این درخت نزدیک نشوید، که به زمره‌ی ستمکاران درآید)»^{۱۲۶}. این درخت، محمد و آل محمد (ع) است. در مورد موسی (ع) نیز اعتراض وی بر عالم، خطایی بود که چند بار تکرار نمود؛ امتحان وی (صرفاً) در (انجام یاد عدم انجام) موارد سه‌گانه نبود بلکه اصل امتحان، خود عالم بوده است: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا * وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا * قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا». در آیات به نیکویی تدبیر کنید و در کلمه‌ی «مَعِيَ» (با من) اندیشه‌نمایید؛ عالم می‌گوید مادام که من همراه تو باشم، تو دچار غفلت می‌شوی و سرپرستی و رهبری من بر خودت را گردن نمی‌نهی.

فالحقيقة أن اعتراضات موسى (ع) كلها كانت اعتراضات على القيادة المعصومة التي يعرفها من الله ولهذا كانت ردود العالم على موسى (ع) قوية وشديدة ، فلو كانت المسألة فقط متعلقة بجهل موسى (ع) بالأسباب لكان موسى (ع) معذوراً ولا داعي لمعاملة موسى (ع) بهذه الشدة .

در حقیقت اعتراضات موسی (ع) جملگی اعتراض‌هایی بر رهبر لغزش‌ناپذیری بوده که او خود می‌دانسته از جانب خدا است و از این رو، واکنش‌های عالم نسبت به موسی (ع) شدید و قاطع بوده است. اگر موضوع فقط به جهل موسی (ع) نسبت به اسباب منحصر می‌شد، موسی (ع) معذور می‌بود و دلیلی نداشت که با چنین شدت و حدتی با او برخورد شود.

ثم لو تدبرنا الآيات وكيف يعلل العالم سبب عدم صبر موسى (ع) معه بأنه الجهل به هو وعدم معرفته هو لأنه فوقه ومن مقام أعلى منه ﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ يعني أنت لا تتمكن من الصبر معي لأنك لا تعرفني - وليس كما يتوهم من يقرأ الآية ربما بأن المراد أن

موسی (ع) یجهل أسباب أفعال العالم فقط - ولهذا انظر ماذا كان جواب موسی (ع) وتدبره جيداً ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ ولنتدبر قول موسی (ع) ﴿وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾، فالأمر متعلق بالعبد الصالح نفسه لا بأفعاله، فامتحان موسی (ع) كان بالعبد الصالح (ع) نفسه لا بأفعاله أي إن الامتحان كان نسخة من الامتحان الأول المعروف وهو امتحان الملائكة وإبليس بآدم (ع)، انه امتحان بالسجود مرة أخرى تكرر مع موسی (ع) هذه المرة ولم يكن موسی (ع) رافضاً للسجود كإبليس لعنه الله وحاشاه (ع) من هذا، وأيضاً لم يكن معترضاً قبل السجود كالملائكة عليهم السلام بل هو (ع) بادر إلى السجود ولكن رفع رأسه من سجوده ثلاث مرات، ويمكن أن تقول إنها ثلاث مرات متفاوتة؛ الأخيرة أقلها والذي يفهم هذا يعرف أن الفرق بين موسی (ع) والملائكة كبير وعظيم فموسی (ع) أفضل من الملائكة وهذا بين هنا، فالملائكة حُجُوا بعلم آدم قبل سجودهم له بينما موسی (ع) بادر للسجود دون سؤال ﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾، فكيف لا يكون هذا الطاهر المقدس موسی (ع) نبياً من أولي العزم من الرسل وهذا هو حاله في الطاعة.

اگر ما در آیات تدبر و تعمق کنیم، درمی یابیم که عالم، دلیل تاب نیاوردن موسی (ع) در برابر رفتارهای او را بیان می کند که عبارت بود از جهل موسی (ع) نسبت به عالم و عدم معرفت نسبت به او زیرا وی برتر از موسی (ع) بود و مقامی والاتر از او داشت: «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا» یعنی تو نمی توانی با من صبر پیشه کنی زیرا تو مرا نمی شناسی؛ نه آن گونه که برخی کسانی که این آیه را قرائت می کنند چنین پنداشته اند که مراد آیه این است که موسی (ع) فقط نسبت به انگیزه و دلیل کارهای عالم جاهل بود. حال، بنگر که جواب موسی (ع) چه بود، و در آن نیک اندیشه کن: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» و در این سخن موسی (ع) که «وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» به دقت اندیشه نماییم؛ موضوع مربوط به خود عبد صالح است و نه کارهای او.

امتحان موسی (ع) مربوط به خود عبد صالح بود و نه کارهای او یعنی این امتحان، رونوشتی از امتحان نخست معروف بود که منظور، همان امتحان معروف فرشتگان و ابلیس با آدم (ع) است. این امتحان «سجده کردن» یک بار دیگر برای موسی (ع) تکرار شد. (البته) موسی (ع) برخلاف ابلیس - لعنت الله - از سجده کردن استنکاف نورزید - و هرگز چنین نبود! - و نیز برخلاف فرشتگان، قبل از سجود، اعتراض و چون و چرا به میان نیاورد بلکه وی به سجده اقدام نمود ولی سه بار سرش را از سجده بلند کرد؛ و می توان گفت این سه بار هر یک متفاوت از دیگری بود؛ آخرین دفعه، خُردترین و کمترین آنها بود. کسی که این حقیقت را درک کند، می فهمد که بین موسی (ع) و فرشتگان تفاوت بسیار و عظیمی وجود دارد؛ موسی (ع) برتر از فرشتگان است و این موضوع در اینجا روشن است. فرشتگان قبل از این که برای آدم (ع) سجده کنند، با علم او مورد محاجه قرار

گرفتند، در حالی که موسی (ع) بدون پرسیدن سوالی، به سجده اقدام کرد: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا» و چرا چنین نباشد در حالی که موسی (ع)، این طاهر مقدّس، پیامبری از پیامبران اولو العزم است و حالت او در مقام اطاعت، بدین گونه می باشد.

ونفهم أيضاً أن امتحان الأدنى بالأعلى لا يكون إلا بنزول الأعلى إلى الأدنى، والحقيقة أن ارتقاء الأدنى إلى الأعلى غير ممكن من دون تبدل مرتبة الإخلاص المتعلقة به وبعمله، وبالتالي فالأمر محصور بنزول الأعلى إلى الأدنى، وهنا يكون الامتحان، حيث إن المخلوق أو الإنسان بالخصوص يتوهم دائماً أن المتواجد معه في نفس مستواه مساو له أو دونه: همچنین می فهمیم که امتحان فروتر به وسیله‌ی بالاتر امکان پذیر نمی باشد مگر با نزول بالاتر به فروتر و در واقع ارتقای فروتر به بالاتر بدون تغییر و تبدیل رتبه‌ی اخلاص متعلق به او و عملش، غیر ممکن است. بنابراین وقوع این امتحان فقط با نزول بالاتر بر فروتر، امکان پذیر می شود. صحنه‌ی امتحان، همین جا است زیرا مخلوق یا انسان، به طور دائم چنین می پندارد که کسی که با او در عرصه، حضور دارد، هم سطح با او و یا پایین تر از او است:

﴿ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا ﴾^(۱۲۷).

«(ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی بینیم)»^{۱۲۸}،

﴿ قَالُوا إِن أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا ﴾^(۱۲۹).

«(گفتند: شما جز مردمانی همانند ما نیستید)»^{۱۳۰}،

﴿ فَقَالُوا أَنْوْمُنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا ﴾^(۱۳۱).

۱۲۷- هود: ۲۷.

۱۲۸- هود: ۲۷.

۱۲۹- ابراهیم: ۱۰.

۱۳۰- ابراهیم: ۱۰.

۱۳۱- المؤمنون: ۴۷.

«(و گفتند: آیا به دو انسان که همانند ما هستند ایمان بیاوریم؟)»^{۱۳۲} ،

﴿ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾^(۱۳۳) .

«(تو نیز بشری همانند ما هستی، اگر راست می‌گویی نشانه‌ای بیاور)»^{۱۳۴} ،

﴿ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴾^(۱۳۵) .

«(تو نیز بشری همانند ما هستی و می‌پنداریم که تو از دروغ‌گویان هستی)»^{۱۳۶} ،

﴿ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴾^(۱۳۷) .

«(گفتند: شما انسان‌هایی همانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است و شما جز دروغ، نمی‌گویید)»^{۱۳۸} .

بل ولا يعتقد عادة أنه أعلى منه إلا عندما يجد ما يميزه بوضوح كالعلم مثلاً الذي جعل الملائكة تقرّ لآدم بالفضل، أو ربما يصل الأمر إلى أن الإنسان يريد ما يضطره إلى التصديق بهذا الفضل، ولهذا يطلب الجهلة - وهم أكثر الناس - المعجزات التي تقهرهم على الاعتقاد بأفضلية الرسل ﷺ ليؤمنوا بأفضليتهم وحقهم في القيادة ﴿ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾ .

آدمی به طور معمول، چنین باور ندارد که این فرد، برتر از او است، مگر این که چیزی ببیند که به روشنی این برتری را بر او ثابت کند، مانند علم. همین علم باعث شد که فرشتگان به فضل و برتری آدم اقرار کنند؛ یا ممکن است کار به جایی برسد که انسان خواهان چیزی شود که وی را بر تایید و تصدیق این برتری مجبور سازد؛ به همین دلیل است که جاهلان که بیشتر مردم را شامل می‌شوند،

۱۳۲ - مؤمنون: ۴۷.

۱۳۳- الشعراء: ۱۵۴.

۱۳۴ - شعرا: ۱۵۴

۱۳۵- الشعراء: ۱۸۶.

۱۳۶ - شعرا: ۱۸۶.

۱۳۷- یس: ۱۵.

۱۳۸ - یس: ۱۵.

خواهان معجزاتی هستند که آنها را بر اعتقاد به افضل بودن رسولان (ع) مقهور و مجبور سازد تا از این طریق به فضل و برتری آنها ایمان آورند و به حق آنها در پیشوایی و رهبری، گردن نهند: «(تو نیز بشری همانند ما هستی، اگر راست می‌گویی نشانه‌ای بیاور)».

وَأَكِيدُ أَنَّهُ كُلُّ بِحَسْبِهِ فَالْأَنْبِيَاءُ ﷺ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَلَيْسُوا كَهَؤُلَاءِ الْجَهْلَةِ وَلَكِنَّ الظلمة التي جعلت الملائكة يعترضون وجعلت أولئك الجهلة يكفرون بالرسول ﷺ أيضاً موجودة في الأنبياء ﷺ وفي موسى (ع) ، ولكنها بمستوى ضئيل جعل موسى (ع) فقط يغفل ويعترض ليندم بعد لحظات على غفلته واعتراضه ﴿ قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴾ ، التفت إلى قول موسى جيداً: ﴿ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴾ أي إن موسى يقول للعبد الصالح أنا هذا حالي وأنت تعرفه فلا تتركني وأكمل معي هذه الرحلة لأتعلم أكثر، ثم بعد هذا يغفل ويسأل فلا يجد إلا التعهد بأنه سيعترك السؤال ولا يجد إلا الاعتراف: إنه غفل وفشل ولم يصبر مع العبد الصالح ﴿ قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴾ ، ولهذا لم يكن كلام موسى (ع) في المرة الثالثة على شكل اعتراض أو سؤال بل هو اقتراح ﴿ ... قَالَ لَوْ شِئْتُ لَاتَّخَذْتُ عَلَيْهِ أُجْرًا ﴾ .

تأکید می‌کنم که به طور کلی، پیامبران (ع) از فرشتگان برترند. البته فرشتگان همانند این جاهلان نیستند ولی ظلمتی که باعث شد فرشتگان بنای اعتراض و مخالفت بگذارند و نیز موجب شد این نادان‌ها نسبت به رسولان (ع) کفر و انکار پیشه کنند، در پیامبران (ع) و در موسی (ع) نیز وجود دارد، ولی به مقدار بسیار ناچیز و اندک؛ که باعث شد موسی (ع) غفلت ورزد و اعتراض کند و چند لحظه بعد از آن پشیمان شود: «(گفت: اگر فراموش کرده‌ام مرا بازخواست مکن و به این اندازه بر من سخت مگیر)» . در این سخن موسی نیک تدبیر کن: «وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»؛ یعنی موسی (ع) به عبد صالح می‌گوید: حال و روز من چنین است و تو آن را می‌دانی، پس مرا ترک مگو و این سفر را با من به پایان برسان تا بیشتر علم‌آموزی کنم. اما بعد از این، موسی (ع) دچار غفلت می‌شود و دوباره سوال می‌کند و چاره‌ای نمی‌بیند جز این که متعهد شود که دیگر سوال نکند و چاره‌ای جز اعتراف ندارد که او غفلت ورزید، شکست خورد و با عبد صالح تاب نیاورد: «(گفت: اگر از این پس از تو چیزی بپرسم، با من همراهی مکن، که از جانب من معذور باشی)» . بنابراین در مرتبه‌ی سوم، سخن موسی (ع) به شکل اعتراض یا سوال نبود بلکه رنگ و بوی پیشنهاد به خود گرفت: «.... (کاش در برابر این کار مزدی می‌خواستی)».

نصيحة: اندرز

موسى ضيع مجمع البحرين (العبد الصالح) مع أنه كان مستعداً أن ينفق عمراً طويلاً في البحث عنه.

موسى، مجمع البحرين (عبد صالح) را گم کرد، و حال آن که وی این آمادگی را داشت که در طلبش، سالیان دراز راه سیر کند و عمر خویش را بر این هدف بگذارد.

موسى ضيع هدفه ولم يعرفه مع أنه جلس بقربه.

موسى مرید و مقصودش را گم کرد و با این که در کنارش نشسته بود، او را نشناخت.

موسى (ع) تجاوز هدفه مع أنه مر به، وفي هذا عبرة وعظة بالغت لموسى (ع) ولكل سائر في طريق الله سبحانه.

موسى (ع) از مطلوبش گذر کرد، هر چند از کنار او عبور کرد. در این واقعه، عبرت و موعظه‌ای رسا برای موسی (ع) و تمام پویندگان راه خدای سبحان است.

أما موسى فقد أخذ عظته في حينها وعلم أن تضييع الهدف ممكن حتى مع المبالغة في طلبه وشدة الاهتمام به، ولهذا كان منكسراً عندما عاد للعبد الصالح الذي ضيعه وربما يمكن أن نقول: إنه لما مر بقرب هذا الإنسان لم يتصور أنه هو الهدف الذي يطلبه وكان هذا هو الدرس الأول لموسى (ع) حيث بقدر التفاته إلى نفسه وانشغاله بها ضيعه، ولهذا عندما عاد خاطب العبد الصالح بلغته المذنب (هل تقبل بعد أن ضيعتك مع اقترابي منك أن أرافك وأتعلم منك) .. ﴿هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا﴾.

البته موسی سریع متنبه شد و دریافت که گم کردن هدف، ممکن و شدنی است، حتی با وجود تلاش بسیار در راه رسیدن به آن و با وجود اهتمام شدید نسبت به هدف. بنابراین هنگامی که به سوی عبد صالح که پیشتر او را از کف داده بود، بازگشت، سرشکسته بود و چه بسا بتوانیم بگوییم: وقتی موسی از کنار این انسان گذشت، تصور نمی‌کرد که او همان گم گشته‌ای باشد که در پی آن

بوده است. این اولین درس برای موسی (ع) بود، زیرا او به مقدار توجهی که به خودش نشان داد و به اندازه‌ای که به خویشتن خویش مشغولیت یافت، هدفش را از دست داد؛ بنابراین وقتی برگشت، عبد صالح را با گفتاری که بیانگر گفتار فرد مقصر و گنهکار است، خطاب نمود: (آیا با وجود این که به تو نزدیک شدم و تو از دست دادم، مرا قبول می‌کنی تا همراه تو باشم و مرا دانش می‌آموزی؟): «... آیا با تو بیایم تا آنچه به تو آموخته‌اند به من بیاموزی؟».

أما نحن فلا بد أن نعتبر ونتعظ بما حدث لموسى (ع) مع العبد الصالح فإذا كان موسى (ع) مع شدة طلبه للعبد الصالح حتى إنه جعل إمضاء الحقب في البحث عنه أمراً طبيعياً بالنسبة له أي إنه قرر أن لقاءه بالعبد الصالح أمر عظيم يهون معه إمضاء الدهور بحثاً عنه، مع هذا مر بقربه ولم يعرفه، فهل يمكن أن يضيعوا هدفهم من يطلبون العبد الصالح اليوم؟ مع أنهم ليسوا كموسى (ع) لا من جهة الإخلاص ولا من جهة الاهتمام الذي جعل موسى (ع) يرى أن إمضاء الدهور سائحاً هائماً على وجهه أمراً قليلاً إن كانت نتيجته لقاءه بالعبد الصالح، هل يمكن أن يسأل كل إنسان عاقل يخاف سوء العاقبة نفسه هذا السؤال؟

ما نیز باید از ماجرای موسی (ع) با عبد صالح، درس عبرت بگیریم و پند بیاموزیم. موسی با چنان شدت و حدتی در طلب عبد صالح بود، که وی صرف سالیانی دراز برای یافتنش را، طبیعی قلمداد کرده بود یعنی چنین مقرر کرده بود که دیدار با عبد صالح به حدی بزرگ و با عظمت است که اگر سال‌هایی دور و دراز در طلب آن صرف شود، سبک و بی‌اهمیت می‌باشد؛ با این حال از کنار عبد صالح گذشت و او را نشناخت؛ آیا ممکن است کسانی که امروزه در پی عبد صالح هستند، هدف خود را گم کنند و آن را از دست بدهند؟ در حالی که آنها نه از جهت اخلاص و نه از جهت اهمیتی که موسی (ع) بر این موضوع داشت، مانند آن حضرت نیستند؛ در حالی که موسی (ع) سرگردانی، حیرانی و گذشت سالیان دراز برای پیدا کردن او را مساله‌ای کم‌اهمیت تلقی می‌کند اگر نتیجه‌اش دیدار با عبد صالح باشد؛ آیا هر انسان عاقلی که از سوء عاقبت بر خودش بیمناک است، شایسته نیست چنین سوالی را از خود بپرسد؟!

* * *

الملحق (١)

پیوست ١

عن أبي سعيد الخدري في قوله عز وجل ﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴾ قال: (علي وفاطمة، قال: لا ينبغي هذا على هذه ولا هذه على هذا، ﴿ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴾ قال: الحسن والحسين صلوات الله عليهم أجمعين)^(١٣٩).

_____ ابوسعید خدری درباره‌ی آیه «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» گفته است که منظور، علی و فاطمه (علیهما السلام) هستند، نه آن به این ظلم و ستم می‌کند و نه این به آن. و منظور آیه‌ی «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) می‌باشد. صلوات خداوند بر همه‌ی آنها باد^{١٤٠}.

عن ابن عباس في قوله عز وجل: ﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴾ قال: ﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴾ قال النبي ﷺ، ﴿ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام)^(١٤١).

_____ از ابن عباس نقل شده است که در آیات «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» منظور از «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ» علی و فاطمه (علیهما السلام) است و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» پیامبر (ص) می‌باشد و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) می‌باشد^{١٤٢}.

عن أبي ذر رضي الله عنه في قوله عز وجل: ﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴾ قال: (علي وفاطمة عليهما السلام، ﴿ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام، فمن

١٣٩- البرهان: ج ٢٧ مج ٧ ص ٣٨٧، بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٩٧، تأويل الآيات: ج ٢ ص ٦٣٦.

١٤٠- برهان: ج ٢٧ مج ٧ ص ٣٨٧؛ بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٩٧؛ تأويل الآيات: ج ٢ ص ٦٣٦.

١٤١- البرهان: ج ٢٧ مج ٧ ص ٣٨٧، بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٩٧، تأويل الآيات: ج ٢ ص ٦٣٦، بحار الأنوار: ج ٣٧ ص ٩٦.

١٤٢- برهان: ج ٢٧ مج ٧ ص ٣٨٧؛ بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٩٧؛ تأويل الآيات: ج ٢ ص ٦٣٦؛ بحار الأنوار: ج ٣٧ ص ٦٤؛ بحار الأنوار: ج ٣٧ ص ٩٦.

رای مثل هؤلاء الأربعة علي وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم لا يحبهم إلا مؤمن ولا يبغضهم إلا كافر، فكونوا مؤمنين بحب أهل البيت ولا تكونوا كفاراً يبغض أهل البيت فتلقوا في النار^(۱۴۳).

— از ابوذر نقل شده است که درباره‌ی آیه‌ی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» گفت: منظور علی و فاطمه (علیهما السلام) است و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) می‌باشد. چه کسی مانند این چهار نفر را دیده است: علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام). فقط انسان مؤمن آنها را دوست دارد و فقط انسان کافر با آنها دشمن است. پس با دوست داشتن اهل بیت، جزو مؤمنان باشید و با کینه‌ورزی نسبت به آنها، جزو کافران نباشید تا در آتش افکنده نشوید^{۱۴۴}.

عن ابن عباس أن فاطمة عليها السلام بكت للجوع والعري فقال النبي ﷺ: (اقنعي يا فاطمة بزوجك فو الله إنه سيد في الدنيا وسيد في الآخرة وأصلح بينهما فأنزل الله ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ يقول: أنا الله أرسلت البحرين علي بن أبي طالب (ع) بحر العلم وفاطمة بحر النبوة يلتقيان يتصلان، أنا الله أوقعت الوصلة بينهما، ثم قال: ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾ مانع؛ رسول الله ﷺ يمنع علي بن أبي طالب (ع) أن يحزن لأجل الدنيا ويمنع فاطمة أن تخاصم بعلمها لأجل الدنيا، ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا﴾ يا معشر الجن والإنس ﴿تُكذِّبان﴾ بولاية أمير المؤمنين (ع) أو حب فاطمة الزهراء عليها السلام، فاللؤلؤ الحسن والمرجان الحسين؛ لأن اللؤلؤ الكبار والمرجان الصغار^(۱۴۵).

— از ابن عباس نقل شده است که فاطمه (س) از گرسنگی و بی‌لباسی گریه کرد. پیامبر (ص) به او فرمود: «ای فاطمه، به شوهرت قانع باش؛ به خدا قسم که او در دنیا و آخرت سرور و سالار است» و بین آن دو آشتی برقرار کرد. آن‌گاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» خداوند می‌فرماید: «من دو دریا را فرستادم، علی بن ابی‌طالب (ع) دریای علم، و فاطمه (س) دریای نبوت، به هم می‌رسند و متصل می‌شوند؛ من، خداوند، این وصلت را بین آن دو ایجاد کرده‌ام. سپس فرمود: «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ»

۱۴۳- البرهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۸، تأویل الآيات: ج ۲ ص ۶۳۶، بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۶۴، تفسیر فرات الكوفي: ص ۴۶۰.

۱۴۴- برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷؛ بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۷؛ تأویل الآيات: ج ۲ ص ۶۳۶؛ بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۶۴؛ تفسیر فرات کوفی: ص ۴۶۰.

۱۴۵- البرهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، المناقب - ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۱۹، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۹.

یعنی بین آن دو مانعی وجود دارد که همان رسول خدا(ص) می باشد. او مانع می شود که علی بن ابی طالب(ع) به خاطر دنیا غصه بخورد و غمگین شود و مانع می شود که فاطمه(س) به خاطر دنیا با شوهرش مجادله کند. «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا»: ای دو گروه جن و انس «تُكذِّبَانِ» یعنی تکذیب ولایت علی(ع) و محبت نسبت به فاطمه زهرا(س). «لَوْلُو» حسن است و «مرجان» حسین زیرا لَوْلُو بزرگ است و مرجان کوچک^{۱۴۶}.

عن يحيى بن سعيد القطان قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: في قوله عز وجل: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: (علي وفاطمة عليهما السلام بحران من العلم عميقان لا يبغيا أحدهما على صاحبه، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ﴾ الحسن والحسين عليهما السلام)^(۱۴۷).

— يحيى بن سعيد قطان از امام صادق(ع) نقل کرده است که درباره‌ی آیات «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» فرمود: «علی(ع) و فاطمه(س) دو دریای عمیق علم هستند که هیچ یک بر دیگری ظلم و طغیان نمی کند. «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین(علیهما السلام) هستند»^{۱۴۸}.

عن سفیان الثوري في قول الله عز وجل: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: (فاطمة وعلي عليهما السلام، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام)^(۱۴۹).

— از سفیان ثوری در تفسیر آیه‌ی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» نقل شده است که گفت: فاطمه و علی(علیهما السلام) است و «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین(علیهما السلام) هستند^{۱۵۰}.

^{۱۴۶} - برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷؛ مناقب - ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۱۹؛ بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۹

^{۱۴۷} - البرهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷، الخصال: ج ۱ ص ۶۵، القمی: ج ۲، بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۸، و: ج ۳۷ ص ۹۵.

^{۱۴۸} - برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۷؛ خصال: ج ۱ ص ۶۵؛ قمی: ج ۲؛ بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۸ و ج ۳۷ ص ۹۵.

^{۱۴۹} - بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۹، بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۷۳.

^{۱۵۰} - بحار الأنوار: ج ۲۴ ص ۹۹؛ بحار الأنوار: ج ۳۵ ص ۷۳.

عن جابر عن أبي جعفر (ع) في قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: (علي وفاطمة، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: لا يبغى علي علي فاطمة ولا تبغى فاطمة علي علي، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام من رأى مثل هؤلاء الأربعة علي وفاطمة والحسن والحسين لا يحبهم إلا مؤمن ولا يبغضهم إلا كافر، فكونوا مؤمنين بحب أهل البيت ولا تكونوا كفاراً يبغض أهل البيت فتلحقوا في النار^(۱۵۱).

— از جابر از ابو جعفر امام باقر (ع) نقل شده است که درباره‌ی آیه‌ی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» فرمود: «منظور علی و فاطمه (علیهما السلام) است و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» نه علی بر فاطمه ظلم و ستم می‌کند و نه فاطمه بر علی. «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) می‌باشد. چه کسی مانند این چهار نفر را دیده است: علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهما السلام). فقط انسان مؤمن آنها را دوست دارد و فقط انسان کافر با آنها دشمن است. پس با دوست داشتن اهل بیت، جزو مؤمنان باشید و با کینه‌ورزی به آنها، جزو کافران نباشید تا در آتش افکنده نشوید»^{۱۵۲}.

قال حدثنا أبو القاسم العلوي (قال حدثنا فرات) معنعناً عن ابن عباس رضي الله عنه في قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: (علي وفاطمة ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: رسول الله، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾، قال: الحسن والحسين عليهما السلام^(۱۵۳).

— ابو قاسم علوی (گفت فرات برای ما روایت کرد) در روایتی «مُعْنَعَنٌ» (روایتی که از منابع مختلف، روایت می‌شود) از ابن عباس (رض) برای ما در تفسیر آیه‌ی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» گفت: منظور علی و فاطمه (علیهما السلام) است و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» رسول خدا است و «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» منظور، حسن است و حسین (علیهما السلام) است^{۱۵۴}.

۱۵۱- بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۹۶

۱۵۲- بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۹۶.

۱۵۳- تفسیر فرات الکوفی: ص ۵۹

۱۵۴- تفسیر فرات کوفی: ص ۵۹.

عن جعفر بن محمد الصادق (ع) قال: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: (علي وفاطمة بحران عميقان لا يبغي أحدهما على صاحبه، جاءهما النبي ﷺ فأدخل رجله بين فاطمة وعلي، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الحسن والحسين عليهما السلام) (۱۵۵).

— از جعفر بن محمد صادق (ع) در تفسیر آیهی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» نقل شده است که فرمود: «علی و فاطمه دو دریای ژرف و عمیقند که هیچ یک بر دیگری تجاوز نمی‌کند. پیامبر (ص) به نزدشان آمد و دو پایش را میان فاطمه و علی داخل کرد، «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» فرمود: حسن و حسین (علیهما السلام) است» (۱۵۶).

عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه وقد سئل يوماً في محفل من المهاجرين والأنصار في قوله عز وجل: ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: (لا يبغي علي علي فاطمة ولا تبغي فاطمة علي علي ينعم علي بما أعد الله له وخصه من نعيمه بفاطمة اتصل معهما ابناهما حافين بهما منهم فيصل من النور كالحجال خصوا به من بين أهل الجنان يقف علي من النظر إلى فاطمة فينعم وإلى ولديه فيفرح والله يعطي فضله من يشاء وهذا أوسع وأرحم وألطف، ثم قرأ هذه الآية: ﴿يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَعْوُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ﴾ بين أمير المؤمنين علي بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين ﷺ من غير تكلف وكل في أماكنه ونعيمه مد بصره ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ (۱۵۷).

— روزی از عبدالله بن مسعود (رض) در محفلی از مهاجرین و انصار، درباره‌ی «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» سوال شد. وی گفت: «نه علی بر فاطمه ستم روا می‌دارد و نه فاطمه بر علی. علی را بر نعمتی که خداوند برای او وعده داده، مسلط نمود و فاطمه را بر نعمتهای اختصاصی، مسلط نمود. فرزندان‌شان را به آنها متصل نمود و مانند حلقه‌ی نوری هستند که خداوند آنها را از اهل جنان (جمع بهشت) متمایز کرده است و این به نگاه آنان به فاطمه برمی‌گردد. پس متنعم می‌شود و با نگاه فرزندان‌ش خوشحال می‌شود و خداوند از فضل خود به هرکس که بخواهد می‌دهد که این لطیف‌تر و رحیم‌تر و واسع‌تر است. سپس این آیه را تلاوت کرد: «يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْسًا * لَا لَعْوُ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ» و در بین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین هیچ تکلفی نیست و هرکس مقام خود را دارا است و به اندازه‌ای که چشم می‌تواند ببیند دارای نعمت‌ها

۱۵۵- تفسیر فرات الکوفی: ص ۴۵۹

۱۵۶- تفسیر فرات کوفی: ص ۴۵۹.

۱۵۷- تفسیر فرات الکوفی: ص ۴۶۱.

می‌باشند «فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ»^{۱۵۸} (پس در آن روز هیچ انسان و جنی از گناهانش پرسیده نمی‌شود).

قال أبو عبد الله (ع) في قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: (علي وفاطمة بحران من العلم عميقان لا يبغى أحدهما على صاحبه ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الحسن والحسين عليهما السلام)^(۱۵۹).

— از امام صادق (ع) در تفسیر آیهی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» نقل شده است که فرمود: «علی و فاطمه دو دریای ژرف و عمیقند که هیچ یک بر دیگری تجاوز نمی‌کند.» «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» فرمود: «حسن و حسین (علیهما السلام) است»^{۱۶۰}.

عن جوبير عن الضحاک في قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: علي وفاطمة ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: النبي ﷺ ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين^(۱۶۱).

— از جوبیر از ضحاک در تفسیر آیهی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» نقل شده است که گفت: علی و فاطمه‌اند. منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» پیامبر (ص) و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) است^{۱۶۲}.

عن محمد بن رستم، عن زاذان عن سلمان في قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: (علي وفاطمة، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾، قال: النبي ﷺ، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام)^(۱۶۳).

^{۱۵۸} - تفسیر فرات کوفی: ص ۴۶۱.

^{۱۵۹} - روضة الواعظین: ج ۱ ص ۱۴۸.

^{۱۶۰} - روضة الواعظین: ج ۱ ص ۱۴۸.

^{۱۶۱} - شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۲۸۴.

^{۱۶۲} - شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۲۸۴.

^{۱۶۳} - شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۲۸۵.

— از محمد بن رستم از زاذان از سلمان در تفسیر آیه‌ی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» نقل شده است که گفت: علی و فاطمه‌اند و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» پیامبر (ص) است و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) است.^{۱۶۴}

عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس في قول الله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: (علي وفاطمة، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: حب دائم لا ينقطع ولا ينفذ، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين)^(۱۶۵).

— از سعید بن جبیر از ابن عباس در تفسیر آیه‌ی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» نقل شده است که گفت: علی و فاطمه‌اند و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» عشق و علاقه‌ای دایمی است که هرگز نه منقطع می‌شود و نه به آخر می‌رسد و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) است.^{۱۶۶}

عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس في قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: علي وفاطمة، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: حب لا ينقطع ولا ينفذ أبداً، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين)^(۱۶۷).

— از سعید بن جبیر از ابن عباس در تفسیر آیه‌ی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» نقل شده است که گفت: علی و فاطمه‌اند و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» عشق و علاقه‌ای دایمی است که هرگز نه منقطع می‌شود و نه به آخر می‌رسد و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) است.^{۱۶۸}

^{۱۶۴} - شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۲۸۵.

^{۱۶۵} - شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۲۸۶.

^{۱۶۶} - شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۲۸۶.

^{۱۶۷} - شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۲۸۷.

^{۱۶۸} - شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۲۸۷.

عن مجاهد عن ابن عباس في قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: علي وفاطمة ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ ود لا يتباغضان ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين^(۱۶۹).

— از مجاهد از ابن عباس در تفسیر آیهی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» نقل شده است که گفت: علی و فاطمه اند و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» عشق و علاقه است و این دو به یکدیگر کینه نمی‌ورزند و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) است^{۱۷۰}.

ومن تفسیر الثعلبي ذكر الثعلبي في تفسیر سورة الرحمن قوله تعالى: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ وبالإسناد المتقدم قال: (وأخبرني الحسين بن محمد بن الحسين الدينوري، حدثنا موسى بن محمد بن علي بن عبد الله قال: قرأ أبي علي محمد الحسن بن علوية القطان من كتابه وأنا أسمع، حدثنا بعض أصحابنا حدثني رجل من أهل مصر يقال له طسم، حدثنا أبو حذيفة عن أبيه عن سفیان الثوري في قول الله عز وجل ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ قال: فاطمة وعلي، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين^(۱۷۱).

— در تفسیر ثعلبی در تفسیر این آیهی سورهی الرحمان «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» با سند نقل شده است: «.... ابو حذیفه از سفیان ثوری برای ما نقل نموده است که مراد از «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» فاطمه و علی است و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) است^{۱۷۲}.

قوله تعالى ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ عن أنس قال: علي وفاطمة ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام، وعن ابن عباس: علي وفاطمة، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾ النبي ﷺ، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا﴾ الحسن والحسين عليهما السلام^(۱۷۳).

— درباره‌ی سخن خداوند «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» انس گفته است علی و فاطمه‌اند و درباره‌ی «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» گفته است حسن و حسین (علیهما السلام) هستند. و از ابن عباس:

۱۶۹- شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۲۸۹.

۱۷۰- شواهد التنزيل: ج ۲ ص ۲۸۹.

۱۷۱- العمدة: ص ۳۹۹.

۱۷۲- عمدة: ص ۳۹۹.

۱۷۳- كشف الغمة: ج ۱ ص ۳۲۳، بحار الأنوار: ج ۳۷ ص ۹۶، كشف اليقين: ص ۴۰.

علی و فاطمه، «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» پیامبر (ص)، «يَخْرُجُ مِنْهُمَا» حسن و حسین (علیهما السلام)^{۱۷۴}.

نعيم الأصفهاني في ما نزل من القرآن في أمير المؤمنين (ع) عن حماد بن سلمة عن ثابت عن أنس وعن أبي مالك عن ابن عباس والقاضي النطنزي عن سفيان بن عيينة عن جعفر الصادق (ع) - واللفظ له - في قوله: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾ قال: (علي وفاطمة بحران عميقان لا يبغى أحدهما على صاحبه). وفي رواية: ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ﴾ رسول الله، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الحسن والحسين عليهما السلام^(۱۷۵).

— نعيم اصفهانی از آنچه در قرآن در مورد امیرالمؤمنین نازل شده است از حماد بن سلمه از.... از امام جعفر صادق (ع) درباره‌ی «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» گفته است: «علی و فاطمه دو دریای عمیق اند که هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند» و درباره‌ی «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ»: «رسول الله» و «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»: «حسن و حسین (علیهما السلام)»^{۱۷۶}.

السيد الرضي في (مناقب الفاخرة): عن المبارك بن سرور، قال: أخبرني القاضي أبو عبد الله، قال: أخبرني أبي (رحمه الله)، قال: أخبرني أبو غالب محمد بن عبد الله يرفعه إلى أبي هارون العبدی، عن أبي سعيد الخدري، قال: سئل ابن عباس عن قول الله عز وجل: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ﴾، فقال: (علي وفاطمة عليهما السلام، و﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ رسول الله ﷺ، و﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ قال: الحسن والحسين عليهما السلام^(۱۷۷).

— سيد رضی در «مناقب الفاخرة»: (با ذکر سلسله راویان).... از ابو سعید خدری که گفت: از ابن عباس درباره‌ی سخن خداوند متعال «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» سوال شد و گفت: علی و فاطمه (علیهما السلام) هستند و «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» پیامبر خدا (ص) و «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسین و حسین (علیهما السلام) می‌باشند^{۱۷۸}.

^{۱۷۴} - كشف الغمة: ج ۱ ص ۳۲۳ ؛ بحار الانوار: ج ۳۷ ص ۹۶ ؛ كشف اليقين: ص ۴۰۰.

^{۱۷۵} - المناقب: ج ۳ ص ۳۱۸.

^{۱۷۶} - مناقب: ج ۳ ص ۳۱۸.

^{۱۷۷} - البرهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۸.

^{۱۷۸} - برهان: ج ۲۷ مج ۷ ص ۳۸۸.

أبو علي الطبرسي: روي عن سلمان الفارسي ، وسعيد بن جبیر، وسفيان الثوري: (أن البحرين علي وفاطمة عليهما السلام، ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ محمد رسول الله ﷺ، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ الحسن والحسين عليهما السلام)^(۱۷۹).

— ابو علی طبرسی: از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفيان ثوری روایت شده است که: «دو دریا، علی و فاطمه (علیهما السلام) هستند، «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» محمد، پیامبر خدا (ص) و «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» حسن و حسین (علیهما السلام) می باشند^{۱۸۰}.

۱۷۹- مجمع البيان: ج ۹ ص ۳۳۶.

۱۸۰ - مجمع البيان: ج ۹ ص ۳۳۶.

الملحق (٢)

پیوست ٢

أما قصة العالم (ع) مع موسى (ع) فهي أن موسى (ع) وقع في نفسه ما أتاه الله من العلم بعد أن كلمه الله سبحانه وتعالى على طور سيناء فأمر الله سبحانه وتعالى جبرائيل (ع) أن يدركه ويأمره باتباع العالم (ع) فأرتحل موسى (ع) ويوشع (ع) في طلب العالم (ع) وكانت القصة التي وردت في القرآن وفيها ثلاثة أمور هي:

ماجرى عالم (ع) با موسى (ع) به این صورت بود که پس از آن که حق تعالی بر کوه سینا با موسی (ع) سخن گفت، او از آنچه خداوند از علم به وی عنایت کرده بود، دچار غرور شد؛ بنابراین خداوند سبحان به جبرئیل امر فرمود که موسی را دریابد و او را به پیروی از عالم دستور دهد. موسی (ع) و یوشع (ع) در طلب عالم بار سفر بستند. این داستان در قرآن ذکر شده و در آن به سه موضوع اشاره رفته است:

١- قصة السفينة وأصحابها:

١ - داستان کشتی و صاحبان آن

وهي سفينة لجماعة من المؤمنين المخلصين وهم مساكين الله سبحانه وتعالى، أي مستكينين في العبادة بين يديه لا مساكين بمعنى محتاجين ، فمن يملك سفينة ليس بفقير فكيف يكون مسكيناً^(١٨١)، والمسكين وهو من لا يملك لا قليلاً ولا كثيراً. وهؤلاء المؤمنون مساكين الله كانوا يتضرعون إلى الله ويدعونه أن يجنبهم الملك الطاغية وجنوده الذين كانوا يأخذون السفن ويسخرونها للعمل لصالح الآلة الإجرامية لهذا الملك، فهؤلاء المساكين كانوا لا يريدون أن يكونوا سبباً في إعانة هذا الطاغوت وذلك عندما يسخر سفينتهم لصالح إجرامه، وكانوا لا يريدون أن يفقدوا سفينتهم ولهذا أرسل الله لهم العالم (ع) ليعمل على نجاتهم وسفينتهم من هذا الطاغية فجعل فيها عيباً ظاهراً علم أنه سيكون سبباً لإعراض الملك عنها وتركها تجوب البحر.

١٨١ - المسكين المادي: هو من سكنت جوارحه لعدم امتلاكه لا قليل ولا كثير.

این کشتی به گروهی از مؤمنین بااخلاص تعلق داشت و این عده، مسکین برای خداوند متعال بودند، یعنی در عبادت در پیشگاه حضرت حق، خاضع و فروتن بودند. در اینجا مسکین به معنای محتاج و نیازمند نیست؛ کسی که کشتی دارد، فقیر نیست چه برسد به این که مسکین باشد.^{۱۸۲} مسکین یعنی کسی که هیچ چیزی در اختیار ندارد، چه کم و چه زیاد. این افراد مؤمن مسکین، به درگاه خدا دعا و تضرع می‌کردند که آنها را از پادشاه ستم‌گر و لشکریان او که کشتی‌ها را می‌گرفتند و آنها را وسیله‌ی انجام اعمال مجرمانه‌ی این پادشاه ظالم قرار می‌دادند، دور نماید. این مساکین، نمی‌خواستند وقتی این پادشاه بیدادگر کشتی آنها را برای پیش‌برد اهداف تبه‌کارانه‌اش غصب می‌کند، کمک‌کار او باشند. درضمن این عده نمی‌خواستند کشتی‌شان را هم از دست بدهند. به همین دلیل، خداوند، عالم (ع) را به سوی آنها فرستاد تا برای نجات‌شان کاری کند و کشتی‌شان را از دست آن حاکم ستم‌گر برهاند. عالم، عیب و نقصی آشکار در کشتی پدید آورد؛ او می‌دانست که این عمل، باعث می‌شود پادشاه از کشتی رویگردان شود و و آن را به حال خود در دریا رها کند.

۲- قصه الغلام:

۲ - حکایت پسر نوجوان

وهو فتی کان أبواه مؤمنین صالحین لله سبحانه وتعالى، وکانا یكثران من التضرع والدعاء إلى الله أن یهبهما ذریةً صالحهً بارةً بهما وأن یعیذهما من عقوق الأبناء، وکان هذا الفتی - ظاهراً - صالحاً وهو ابن مؤمنین فیلحقهما من حیث الطهارة الظاهرية أو زكاة النفس الظاهرية، ولهذا قال موسی (ع) عنه (نفساً زکية) أي بحسب الظاهر؛ لأنه ابن مؤمنین وفي الوقت الحالي لأنه لم یظهر الکفر والفساد ولكن الله سبحانه وتعالى یعلم ما فی نفس هذا الفتی من: (الأنا والتکبر علی أمر الله وحججه ﷺ).

وی، نوجوانی بود که پدر و مادرش مؤمن، درست‌کار و مخلص به درگاه الهی بودند. والدین او بسیار به پیشگاه خدا دعا و تضرع می‌کردند که خداوند فرزندان نیکوکاری به آنها ببخشد تا آنها را از شر بدکاری‌های فرزندان (عاق فرزندان) در امان بدارد. این نوجوان، در ظاهر، نیکوکار و فرزند پدر و مادری مؤمن بود و از نظر طهارت ظاهری یا جان‌پاکی ظاهری به آن دو ملحق می‌شد. به همین دلیل موسی (ع) از او به «نفس زکیه» (جان پاک) تعبیر کرد، یعنی به حسب ظاهر؛ چرا که وی پسر

^{۱۸۲} - مسکین از نظر مادی: کسی است که اعضایش به دلیل نداشتن هیچ چیزی نه کم و نه زیاد، حرکتی نمی‌کند.

پدر و مادری مؤمن بود و در آن زمان نیز کفر و فسادى از او بروز نکرده بود، ولى خداوند سبحان آنچه را که از «منیت و تکبرورزی نسبت به امر خدا و حجت‌های الهی(ع)» در نفس این پسر نوجوان پنهان بود مى‌دانست و از آن باخبر بود.

فهذه النفس الخبيثة هي من أعداء الأنبياء والمرسلين ولهذا أرسل الله سبحانه وتعالى العالم (ع) ليحقق لهذين المؤمنين أملهما بالذرية البارة المؤمنة الصالحة، ولم يكن هناك سبيل لتفريقهم إلا بقتل الغلام فقتله العالم (ع) بأمر الله سبحانه واستجابة لدعاء أبويه، وفي الشرائع السابقة كان للأب أن يقتل ولده تقرباً إلى الله سبحانه وقصة إبراهيم (ع) وهو نبي مع ولده حين أراد ذبحه وقصة عبد المطلب (ع) وهو وصي مع ولده حين أراد قتله قربة لله ليست ببعيدة، فلما جاء الإسلام نسخ هذا الحكم وأصبح الأب لا يستطيع أن يذبح ولده للذبح لوجه الله ولكن إذا قتله فإنه لا يقتل به، وهذا الحكم يعرفه المسلمون فالقاتل يقتل إلا إن كان أباً.

این نفس خبیث و بد طینت در زمره‌ی دشمنان پیامبران و فرستادگان الهی است و لذا خداوند سبحان، عالم(ع) را گسیل داشت تا آرزوی این دو مؤمن در داشتن نسلی نیکوکار، مؤمن و صالح، جامه‌ی عمل بپوشد. برای نیل به هدف جداسازی از آنها، چاره‌ای جز کشتن نوجوان نبود؛ بنابراین عالم(ع) به امر خدای سبحان و به دنبال استجابت دعای والدینش، او را کشت. در ادیان، گذشته پدر می‌توانست پسرش را با نیت تقرب به خدای سبحان، بکشد. داستان ابراهیم نبی(ع) با پسرش، که می‌خواست او را سر بُرد و نیز داستان عبدالمطلب(ع) که وصی بود، با پسرش که اراده کرده بود او را در راه تقرب به خدا، بکشد، چندان دور نیست. وقتی اسلام آمد، این حکم را نسخ کرد و دیگر پدر نمی‌توانست نذر کند که پسرش را برای رضای خدا ذبح کند ولی اگر او را بکشد، قصاص و کشته نمی‌گردد. مسلمانان با این حکم آشنا هستند که قاتل کشته می‌شود مگر این که وی، پدر مقتول باشد.

ولهذا فإن الذي طلب قتل الغلام هو أبوه من حيث لا يشعر، فإن دعاءه كان طلباً لهلاك ولده فهو القاتل الحقيقي، والذي أمر بقتل الغلام هو الله سبحانه والذي نفذ هو العالم (ع) فلا يوجد أي مخالفة للشريعة الظاهرية في هذه المسألة كما توهم بعضهم أنه قصاص قبل وقوع الجناية؛ لأن قتل الغلام وقع بطلب من أبيه، وإن كان لا يعلم أن مقتضى دعائه هو قتل ولده وهلاكه.

بنابراین کسی که خواستار کشته شدن پسر بود، در واقع پدرش بود اما او خودش متوجه این معنی نبود؛ دعای وی، طلب مرگ برای پسرش بود، پس او قاتل واقعی است. کسی هم که دستور قتل پسر را صادر کرد خدای سبحان و آن که دستور را اجرا نمود، عالم (ع) بود. بنابراین در این قضیه، هیچ تضادی با آموزه‌های ظاهری شریعت وجود ندارد؛ بر خلاف پندار گروهی که می‌گویند این کار، قصاص قبل از جنایت بوده است! زیرا قتل پسر نوجوان به دلیل خواست پدرش واقع شده، اگر چه این پدر نمی‌دانسته است که مقتضای این خواسته، قتل و هلاکت پسرش بوده است.

كما أن هناك عدة أمور ربما تحل كثيراً من التساؤلات حول قصة موسى (ع) مع العالم إذا عرفت وهي:

در اینجا یک سری مواردی وجود دارد که اگر شناخته شود، چه بسا بسیاری از سوالات و ابهاماتی که درباره‌ی داستان موسی (ع) با عالم وجود دارد، روشن می‌شود. این موارد به شرح زیر است:

۱/ كان العالم يرى الحال والمستقبل في الباطن وموسى (ع) يرى الباطن ولكن في الحال فقط.

۱ - عالم، حال و آینده را در باطن می‌دید. موسی (ع) نیز باطن را می‌دید، ولی فقط در زمان حال.

۲/ إن العالم لو قتل الغلام أمام الناس لما تركوه يذهب فلم يكن الناس يرون العالم كما كان موسى (ع) يراه.

۲ - عالم، اگر نوجوان را در مقابل دید مردم می‌کشت، آنها او را رها نمی‌کردند نمی‌گذاشتند به راه خود ادامه دهد زیرا نگاهی که مردم به عالم داشتند، با دید موسی (ع) نسبت به او متفاوت بود.

۳/ إن مسألة قتل الغلام هي كما يقبض ملك الموت الروح أو أن يقلب ملك سيارة شخص وهو يقودها في الشارع فيموت الشخص بسبب الحادث فحال العالم (ع) كان كحال الملائكة

۳ - موضوع کشتن پسر همانند قبض روح توسط ملک الموت، یا شبیه این است که راننده‌ی خودرویی که در خیابان مشغول رانندگی است، خودرو را چپ کند و به تبع این حادثه، کسی جان خود را از دست بدهد. وضعیت عالم (ع) نیز مانند وضعیت فرشتگان (ع) است.

۴ / كان الأمر الموجه من الله سبحانه إلى العالم إجمالياً ولم يكن تفصيلاً، وكمثال هكذا: (احفظ السفينة لهؤلاء المساكين) ولم يأمره الله سبحانه وتعالى أن يحفظها بإعابتها، ولهذا نسب العيب لنفسه، قال تعالى: ﴿ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾ ص: ۳۹. وفي الرواية عنه عليه السلام: (أن الله لم ينظر إلى الأجسام منذ خلقها).

۴ - این دستور از سوی خدای سبحان خطاب به عالم، به صورت اجمالی و نه به صورت تفصیلی بیان شده بود؛ مثلاً: «کشتی را برای این مساکین حفظ کن» و حق تعالی او را امر نکرده بود که با معیوب ساختن کشتی، این دستور را عملی سازد. بنابراین وی، وارد آوردن خسارت (به کشتی) را به خودش نسبت داده است. خدای متعال می‌فرماید: «(این عطای بی حساب ما است، خواهی آن را ببخش و خواهی نگه دار)»^{۱۸۳}. در روایتی از پیامبر (ص) نقل شده است که حضرت فرمود: «خداوند از وقتی که اجسام را آفرید، به آنها نظر نینداخته است».

۳ - قصة الجدار:

۳ - داستان دیوار

وهو جدار بيت لغلامين يتيمين ، أي إنهما صالحان، واليتيم: هو الفرد في قومه الذي لا يلحقه أحد في الصلاح والتقوى والطاعة، والكنز الذي تحت الجدار كان أموالاً وذهباً أدخرها لهما أبوهن وكتب لهما نصيحة وأدخرها لهما مع الكنز، ولهذا فإن أهل البيت عليهم السلام كانوا يعتبرون هذه النصيحة هي الكنز الحقيقي لا أن المال والذهب هو الكنز، والنصيحة هي كما قال الإمام الصادق (ع): (إني أنا الله لا إله إلا أنا من أيقن بالموت لم يضحك سِنَّهُ ، ومن أقر بالحساب لم يفرح قلبه ، ومن آمن بالقدر لم يخش إلا ربه)^(۱۸۴).

۱۸۳ - ص: ۳۹

۱۸۴ - بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۳۱۲.

این دیوار، دیوار خانه‌ی دو پسر یتیم بود. منظور از یتیم در اینجا یعنی صالح و نیکوکار. یتیم به فردی اطلاق می‌شود که در قوم و قبیله‌اش، کسی در صلاح و تقوا و بندگی به پای او نرسد. گنج پای دیوار هم عبارت بود از اموال و جواهراتی که پدر آنها را برای این دو ذخیره نموده بود. وی اندرزی هم برای آنان نوشت و آن را با گنج برای ایشان پنهان کرد. از این رو، اهل بیت (ع) همین نصیحت را گنج واقعی به شمار آورده‌اند، نه آن ثروت و جواهرات را. طبق فرمایش امام صادق (ع) نصیحت مزبور چنین بود: «إِنِّي أَنَا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا، مَنْ يَقْنُ بِالْمَوْتِ لَمْ يَضْحَكْ سِنَّهُ، وَ مَنْ أَقْرَبَ بِالْحِسَابِ لَمْ يَفْرَحْ قَلْبَهُ، وَ مَنْ آمَنَ بِالْقَدْرِ لَمْ يَخْشَ إِلَّا رَبَّهُ»^{۱۸۵} (منم خدایی که جز من خدایی نیست. کسی که به مرگ یقین دارد، دندانش به خنده نمایان نمی‌شود، و کسی که به حساب، یقین دارد دل شاد نمی‌گردد، و کسی که به مقدرات الهی یقین دارد جز از خدایش نمی‌ترسد).

وهذه الحكمة والنصيحة هي حرب على بخل أهل هذه القرية الذين أبوا أن يطعموهم، وهذا سبب آخر لبناء الجدار.
این حکمت و نصیحت در واقع جنگ با بخل مردمان آن ده بود که از میزبانی ایشان سربرتاftند. این دلیل دیگری بر تعمیر کردن دیوار بود.

وفي بناء الجدار آية أخرى للمتوسمين - وهم آل محمد ﷺ - وهي أنه حاجز ومانع بين أهل القرية وبين الأخلاق الكريمة أو كرز الغلامين اليتيمين. وفي الحقيقة إن الذي بنى الجدار هو بخل أهل هذه القرية، وفي بناء الجدار آيات لا يعقلها إلا العالمون.
در استوارسازی دیوار، نشانه و آیه‌ی دیگری برای «متوسمین» (تیزهوشان و تیزبینان) که همان آل محمد (ع) هستند، وجود دارد؛ این که بر پا کردن دیوار، مانع و حایلی بین مردم ده و اخلاق کریمه یا گنج آن دو پسر یتیم بود. در حقیقت عامل بر پا شدن دیوار، همین بخل مردم ده بوده است. در ساختن دیوار، آیات و نشانه‌های دیگری نیز وجود دارد که جز افراد دانا و خردپیشه، آنها را درنیابند.

ويبقى أن نعرف:

اکنون باید بدانیم که:

أن عمل العالم (ع) كان كعمل الملائكة لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، فكان منفذاً لأمر الله سبحانه وتعالى، وجميع الأعمال الثلاثة التي قام بها كانت بأمر من الله، وكانت بطلب من أصحابها الذين عملت لأجلهم، فهي استجابة لدعائهم، فالسفينة خرقت بطلب من أصحابها والفتى قتل بطلب من والديه والجدار أقيم بطلب من والد الغلامين وكل هذه الطلبات كانت بدعاء وتضرع إلى الله من أناس مؤمنين مخلصين لله سبحانه وتعالى.

عمل عالم (ع) مانند عمل فرشتگان است: «(در سخن بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند)»^{۱۸۶}. وی، مجری دستور حق تعالی بود و تمام کارهای سه گانه ای که انجام داد، به امر خداوند بوده است؛ البته به درخواست صاحبان شان که عالم، کارها را برای آنها و به خاطر آنها انجام داد و اینها، در واقع اجابت دعای ایشان بوده است: کشتی سوراخ شد، بنا به درخواست مالکان آن، و پسر نوجوان کشته شد بنا به خواسته ی والدینش، و دیوار، راست شد بنا به درخواست پدر دو پسر. همه ی این درخواست ها در قالب دعا و تضرع به درگاه الهی و از سوی مردمانی مؤمن و مخلص برای خدای سبحان انجام شد.

وكل أعمال العالم (ع) عادت بالخير الكثير على أصحابها فالسفينة حفظت ولم يضطر أهلها لمعونة الظالم، والغلام العاق ذو الباطن الأسود قتل وأبدل أبويه بفتاة سالحة بارة ولدت الأنبياء، والجدار حفظ المال والذهب والحكمة من أن تصل لغير أهلها.

تمام کارهایی که از عالم (ع) سر زد، خیر فراوانی به صاحبانش بازگرداند: کشتی، محافظت شد و مالکان آن به هم کاری با ستم گر مجبور نشدند؛ پسر عاق و دارای باطن سیاه کشته شد و به جای او، والدینش دختری نیکوکار و مهربان که چند پیامبر از او زاییده شد عوض گرفتند؛ و دیوار نیز مال و زر و حکمت را از این که به غیر اهلش برسد، حفظ نمود.

^{۱۸۶} - اشاره به آیه ی ۲۷ سوره ی انبیا (مترجم).

وقال الصادق (ع): (وكان مثل السفينة فيكم وفينا ترك الحسين البيعة لمعاوية، وكان مثل الغلام فيكم قول الحسن بن علي (ع) لعبيد الله بن علي لعنك الله من كافر، فقال له: قد قتلته يا أبا محمد، وكان مثل الجدار فيكم علي والحسن والحسين عليه السلام)^(۱۸۷).

امام صادق (ع) فرمود: «وَمَثَلُ كَشْتِي بَيْنَ مَا وَشَمَا، مَثَلُ بَيْعَتِ نَكَرْدِنِ حَسِينِ بَا مَعَاوِيَةَ بُوْد؛ وَ مَثَلُ پَسْرِ بَيْنِ شَمَا، مَثَلُ سَخْنِ حَسَنِ بِنِ عَلِيِّ (ع) بِه عِبِيدِ اللّهِ بِنِ عَلِيِّ بُوْد كِه فَرْمُوْد: لَعْنَتُ خُدا بِرِ تُو اِي كَافِر، بِه اَنْ حَضْرَتِ كَفْتِ يَا اِبَا مُحَمَّد! اَوْ رَا بِه قَتْلَ رَسَائِدِي؛ وَ مَثَلُ دِيوَارِ بَيْنِ شَمَا، مَثَلُ عَلِيِّ وَ حَسَنِ وَ حَسِينِ (عَلَيْهِمَا السَّلَام) اَسْت»^{۱۸۸}.

ولزمان القائم (ع) سفينة وغلام وجدار تحته كنز أيضاً ، أما السفينة وهي لأصحاب القائم (ع) فتعاب لتحفظ من الطواغيت: (يظهر في شبهة ليستبين) أي القائم (ع) كما ورد عنهم عليه السلام^(۱۸۹)، وأما الغلام فيقتل لأن باطنه اسود ومصاب بداء إبليس لعنه الله: (أنا خير منه)، وقد ورد عنهم عليه السلام أن القائم (ع) يقتل أحد من يعملون بين يديه ومن المقربين منه (ع) .

در زمان قائم (ع) نیز کشتی، پسر و دیواری که زیرش گنج بود نیز وجود خواهد داشت. کشتی که متعلق به اصحاب قائم (ع) است، معیوب می شود تا از گزند طاغوتیان محفوظ بماند: «(با شبهه آشکار می گردد تا روشنگری نماید)»، یعنی قائم (ع)؛ که این معنا در روایات ائمه (ع) آمده است^{۱۹۰}. اما پسر، کشته می شود زیرا باطنی سیاه دارد و به درد ابلیس لعنت الله گرفتار است: «أنا خير منه» (من از او بهترم)؛ از ائمه (ع) روایت شده است که قائم (ع) یکی از کسانی که در کنار او کار می کند و از مقربین حضرتش است را می کشد.

وأما الكنز فيخرج من تحت الجدار ويبت في الناس وهو علم آل محمد عليه السلام ، عن الصادق (ع): (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً)^(۱۹۱) المتشابهات : ج ۴.

۱۸۷- بحار الأنوار: ج ۱۳ ص ۳۰۷.

۱۸۸ - بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۳۰۷.

۱۸۹- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۹، وفي البحار: ج ۵۳ ص ۳.

۱۹۰ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۷۹؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳.

۱۹۱- بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۳.

اما گنج، علم آل محمد (ع) است که از زیر دیوار بیرون کشیده می‌شود و بین مردم نشر داده می‌شود. از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «علم بیست و هفت حرف است و همه‌ی آنچه پیامبران آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد»^{۱۹۲}.

* * *

الملحق (۳)

پیوست ۳

ومن هنا كلما كان شكر العبد عظيماً كان توفيق الله الذي توجّه به هذا العبد لهذا الشكر أعظم، فأصبحت النعمة على عباد الله المقربين أعظم، وأصبح عملهم وشكرهم نعمة جديدة تحتاج إلى شكر، وهذا الشكر بتوفيق الله وحوله وقوّته فهو نعمة جديدة أعظم من سابقتها تحتاج إلى شكر أعظم، وهكذا حتى أجمعهم الكريم بكرمه، فخرست ألسنتهم، وفاضت أعينهم من الدمع لما عرفوا أنّهم قاصرون عن شكره سبحانه، بل إنّهم في مقاماتهم المحمودّة - لما عرفوا أنّهم لا يزالون مشوبين بالعدم وظلمته والنقص وحقيقته - عدّوا وجودهم وبقاءهم ذنباً، فاستغفروا الله منه وتابوا إليه وطلبوا عفوه ورحمته. هذا مع أنّ وجودهم رهن بقاء هذا الحجاب، وبقاءهم رهن تشوبهم بالظلمة والعدم، وهذا أمير المؤمنين علي (ع) يقول: (إلهي قد جرت على نفسي في النظر لها، فلها الويل إن لم تغفر لها)^(۱۹۳).

از اینجا فهمیده می‌شود که هرچه شکرگزاری بنده بیش‌تر باشد، توفیق الهی که باعث شده این عبد به چنین شکر عظیمی بپردازد، بزرگ‌تر و والاتر است. پس نعمت بر بندگان مقرب خدا عظیم‌تر است و عمل و شکر اینها خود نعمت جدیدی است که به شکرگزاری محتاج است، و این شکر نیز خود با توفیق الهی و با حول و قوّت خداوندی صورت می‌گیرد؛ لذا آن هم نعمت جدیدی والاتر از نعمت پیشین است و نیز حاجتمند شکری بزرگ‌تر و والاتر! تا آنجا که خداوند کریم با کرم خویش دهان‌شان را مهر می‌زند و زبان‌شان را به خاموشی وامی‌دارد و اشک از دیدگان‌شان جاری می‌سازد وقتی می‌فهمند که از شکرگزاری حق تعالی قاصر و ناتوانند. این بندگان مقرب درگاه خدا در مقامات محموده‌ای (ستایش شده‌ای) که دارند، از آنجا که می‌دانند آمیخته با عدم و ظلمت آن هستند و با نقص و حقیقت آن، عَجین‌اند، وجود و بقای خویش را گناه به شمار می‌آورند. از این گناه به درگاه خداوند استغفار می‌نمایند و به سوی او توبه و انابه می‌کنند و بخشش و رحمت حضرتش را طالب می‌شوند. این در حالی است که وجود آنها خود، منوط به بقای این حجاب و بقای آنها نیز مرهون آمیختگی‌شان با ظلمت و عدم می‌باشد. این سخن امیرالمؤمنین علی (ع) است که می‌فرماید:

«(خدایا! من در توجهم به نفس خود بر خویش ستم کردم، پس ای وای بر نفس من اگر تو او را نیامرزی)»^{۱۹۴}.

فعدّ التفاته إلى وجوده ذنباً، بل لعلّي أقول: عدّ وجوده ذنباً لِمَا فيه من شائبة العدم التي بدونها لا يبقى له اسم ولا رسم، بل يفضى ولا يبقى إلا الله الواحد القهار. آن حضرت، توجهش به وجود خویش را گناه به شمار آورده است؛ حتی شاید بتوانم بگویم: آن حضرت موجودیت خویش را گناه قلمداد کرده چرا که در آن شائبه‌ی عدم است؛ عدمی که بدون آن، نه اسمی از او باقی می‌ماند و نه رسمی، بلکه فنا می‌شود و چیزی جز خدای یگانه‌ی قهار باقی نمی‌ماند.

وفي الحديث عن الصادق (ع): (فأوقفه جبرئيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد - أي هذا هو مقامك، فجبرئيل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي فأشار له بالعروج إلى مقامه ﷺ - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إن ربك يصلي، فقال: يا جبرئيل وكيف يصلي؟ قال: يقول سبح قدوس أنا رب الملائكة والروح، سبقت رحمتي غضبي. فقال: اللهم عفوك، عفوك).

در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: «جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد (یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی‌تواند به مقام نبی دست یابد، بنابراین جبرئیل به حضرت اشاره کرد که به مقامش عروج کند و بالا رود). در جایگاهی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشم من پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر عرض کرد: خداوندا، از ما درگذر و بیامرز.

قال (ع): وكان كما قال الله: ﴿قَاب قَوْسِينَ أَوْ أَدْنَى﴾. قيل: وما قاب قوسين أو أدنى؟ قال (ع): ما بين أسّتها إلى رأسها. قال (ع): وكان بينهما حجاب يتلأأ يخفق^(۱۹۵)، ولا أعلمه إلا

۱۹۴ - اقبال الاعمال: ج ۳ ص ۶۲۹، فصل ۱۰: مناجات شعبانیه ؛ بحار الانوار: ج ۹۱ ص ۹۷.
۱۹۵ - يخفق: أي يتحرك ويضطرب.

وقد قال (ع): زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة^(۱۹۶) إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى (...)^(۱۹۷).

امام صادق (ع) فرمود: و همان طور که خدا فرموده است: «(تا به قدر دو کمان، یا نزدیک تر)». گفته شد: مراد از «(تا به قدر دو کمان، یا نزدیک تر)» چیست؟ حضرت فرمود: میان دو طرف کمان تا سر آن. و فرمود: میان آن دو حجابی می درخشید و به جنبش درمی آمد (یخفق)^{۱۹۸}. این مطلب را نفهمیدم جز این که حضرت فرمود: زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده ی خدا از میان سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست. آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود: (...)^{۱۹۹}.

أما طلب النبي للعفو فقد تبين، وأما خفق الحجاب فهو: استجابة منه جل شأنه لطلب النبي للعفو، وإماطة حجاب العدم والظلمة عن صفحة وجوده المباركة، ولكنها استجابة جزئية، بما هو أهله سبحانه، فلو رفع الحجاب لما عاد للنبي اسم ولا رسم ولا حقيقة. طلب بخشش و آمرزش پیامبر روشن شد که به چه معنا است. درخشش و حرکت کردن حجاب نیز عبارت است از پذیرش درخواست پیامبر برای بخشش و عفو توسط باری تعالی و نیز دور شدن حجاب عدم و ظلمت از صفحه ی وجود مبارک حضرتش. ولی این پذیرش، جزئی است، آن چنان که در خور خدای سبحان است و اگر حجاب (به طور کامل و کلی) برداشته شود، دیگر اسم و رسم و حقیقت پیامبر، بازمی گشت.

ومن هنا تعرف مقام هذا الكريم ﷺ، فقد أعطى كلاً لله، فأعطاه الله ما لم يعط أحداً من العالمين (فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة). از اینجا مقام و عظمت این کریم یعنی حضرت محمد (ص) شناخته می شود. او همه ی خود را به خدا داد، و خدا نیز آنچه را که به هیچ یک از عالمیان نداده است به او عطا فرمود: «پیامبر گویی به اراده ی خدا از میان سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست».

۱۹۶ - سم الإبرة: ثقتها.

۱۹۷ - الكافي: ج ۱ ص ۴۴۳، عنه: بحار الأنوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶، تفسير الصافي: ج ۵ ص ۸۷.

۱۹۸ - يخفق: حركة و جنبش می کند.

۱۹۹ - كافي: ج ۱ ص ۴۴۳؛ بحار الأنوار: ج ۱۸ ص ۳۰۶؛ تفسير صافي: ج ۵ ص ۸۷.

وهذا يفي بالمقام لتعلم أنّ الجميع يجب أن يحثوا الخطى إليه سبحانه ناكسي- رؤوسهم، تائبين إليه، راجين عفوه ورحمته، متقلبين بين ركوع وسجود وخضوع وتذلل) من كتاب: (شيء من تفسير سورة الفاتحة).

این، یعنی باید بدانیم که لازم است که همه، قدمی به سوی او سبحان و متعال برداریم، سرافکنده، توبه کننده به او، امیدوار به عفو و رحمتش، با اضطراب و نگرانی بین رکوع و سجود و خاضع و فروتن! (از کتاب «گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه»).

* * *

(س / في كتاب الآداب المعنوية للصلاة للسيد الخميني (قدس سره) ص ۳۲۰، قال: (أما عظمة متكلمه ومنشأه وصاحبه فهو العظيم المطلق الذي جميع أنواع العظمة المتصورة في الملك والملكوت وجميع أنواع القدرة النازلة في الغيب والشهادة رشحة من تجليات عظمة فعل تلك الذات المقدسة ولا يمكن أن يتجلى الحق تعالى بالعظمة لأحد وإنما يتجلى بها من وراء آلاف الحجب والسرادات كما في الحديث: أن له تبارك وتعالى سبعين ألف حجاب من نور وظلمة لو كشفت لأحرقت سبحات وجهه دونه ...).

پرسش: سید خمینی (قدس سره) در کتاب آداب نماز صفحه ۳۲۰ می‌گوید:

اما عظمت متكلم آن و منشأ و صاحب آن: پس آن، عظیم مطلق است که جميع عظمت‌های متصوره در ملک و ملکوت و تمام قدرتهای نازل در غیب و شهادت، رشحه‌ای از تجلیات عظمت فعل آن ذات مقدس است. ممکن نیست حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی تجلی کند، و از پس هزاران حجاب و سرادق تجلی می‌کند، چنانچه در حدیث آمده است: و همانا خدا را هفتاد حجاب است از نور و ظلمت؛ اگر آن حجاب‌ها کنار روند، «سَبَحَات» روی او (انوا جلال و عظمت خداوند)، ماسوی (مخلوقات) را خواهد سوخت....

س أ - هل هذه الحجب الظلمانية والنورانية مختلطة.

سوال ۱ - آیا این حجاب‌های نور و ظلمت با یکدیگر آمیخته است؟

س ب - ما معنی حجب الظلمة و حجب النور.

سوال ۲ - معنای حجاب نور و حجاب ظلمت چیست؟

س ج - کیف ترفع بعض حجب الظلمة و حجب النور.

سوال ۳ - چگونه برخی حجاب‌های ظلمت و نور کنار می‌رود؟

س د - هل أن هذه الحجب لا ترفع أبداً كما قال السيد (قدس سره): (ولا يمكن أن يتجلى

الحق تعالى بالظلمة لأحد)، ولو رفعت ماذا يحصل وما معنی الحرق.

سوال ۴ - آیا طبق گفته‌ی سید خمینی (قدس سره) مبنی بر این که «و ممکن نیست حق تعالی

با تجلی به عظمت برای احدی تجلی کند»، این حجاب‌ها هرگز کنار نمی‌رود؟ اگر کنار رود چه،

می‌شود؟ و سوختن به چه معنا است؟

ج/ الحجب الظلمانية هي جنود الجهل التي ذكرها الإمام الصادق (ع) والأخلاق الذميمة

والأنا المغروسة في فطرة الإنسان فكلما زادت الأنا عند الإنسان زادت هذه الحجب، وكلما

قلت الأنا عند الإنسان قلت هذه الحجب فهذه الحجب منشؤها الظلمة والعدم والمادة وهي

ليست إلا سلب لكل خير.

پاسخ: حجاب‌های ظلمت، همان لشکریان جهل است که امام صادق (ع) آنها را بیان فرموده

است؛ همان رذایل اخلاقی و منیّت برنشاننده شده در فطرت آدمی است. هر چه منیّت در انسان

بیش‌تر شود، این حجاب‌ها بیش‌تر می‌گردد، و هر چه منیّت انسان رو به کاهش نهد، این حجاب‌ها

نیز کم‌تر می‌شود. منشأ این حجاب‌ها ظلمت و عدم و ماده می‌باشد و چیزی نیست جز سلب تمام

خیرات از انسان.

أما الحجب النورانية فهي كلمات الله سبحانه وتعالى والفيض النازل منه سبحانه إلى خلقه

ولها حال في كل مقام، ولكل إنسان سالك الطريق إلى الله سبحانه وتعالى فهي بالنسبة

لخير الخلق محمد ﷺ القرآن أو الحجاب الذي يخفق كما ورد في الرواية عن الصادق (ع) قال:

(فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له مكانك يا محمد - أي هذا هو مقامك فجبرائيل لا يستطيع الوصول إلى مقام النبي ﷺ فأشار له بالعروج إلى مقامه ﷺ - فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي إن ربك يصلي، فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي؟ قال: يقول سبح قدوس أنا رب الملائكة والروح سبقت رحمتي غضبي فقال ﷺ: اللهم عفوك عفوك. قال(ع): وكان كما قال الله: ﴿قَاب قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾، قيل: وما قاب قوسين أو أدنى؟ قال(ع): ما بين أستها إلى رأسها، قال(ع): وكان بينهما حجاب يتلألاً ويخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة فقال الله تبارك وتعالى (... تفسير الصافي: سورة النجم .

حجاب‌های نورانی عبارتند از کلمات خدای سبحان و فیضی که از حق تعالی بر مخلوقاتش نازل می‌شود. این حجاب‌ها برای هر مقام و برای هر انسان سالک طریق خداوندی، دارای حالتی است. این حجاب‌های نورانی برای بهترین خلق خدا یعنی حضرت محمد(ص) عبارت است از قرآن یا حجابی که می‌جنبد. این معنا در حدیثی از امام صادق(ع) آمده است. آن حضرت فرمود: «جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد (یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی‌تواند به مقام نبی دست یابد، بنابراین جبرئیل به حضرت اشاره کرد که به مقامش عروج کند و بالا رود). در جایگاهی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ گفت: او می‌فرماید: سبح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشم من پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر عرض کرد: «خداوندا، از ما درگذر و بیامرز». امام صادق(ع) فرمود: «و همان‌طور که خدا فرموده است: «(تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر)». گفته شد: مراد از «(تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر)» چیست؟ حضرت فرمود: «میان دو طرف کمان تا سر آن». و فرمود: میان آن دو حجابی می‌درخشید و به جنبش درمی‌آمد. این مطلب را نفهمیدم جز این که حضرت فرمود: «زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگرست. آن‌گاه خدای تبارک و تعالی فرمود....»^{۲۰۰}.

وهذا الحجاب الزبرجد الأخضر الذي يخفق هو إشارة إلى حجب الظلمة وحجب النور وارتفاع حجب الظلمة بالفتح في مثل سم الإبرة وارتفاع حجب النور بالخفق الحاصل للحجاب، فحجب الظلمة تخرق بالتخلي عن جنود الجهل والأنا، وحجب النور يحتويها الإنسان ويفنى

^{۲۰۰} - تفسیر صافی: سوره‌ی نجم

فیهما عندما يتحلى بجنود العقل والأخلاق الكريمة، وهكذا الإنسان في مسيرته التكاملية يسعى إلى أن يصل إلى رفع الأنا عن صفحة وجوده والتخلي بجميع جنود العقل وهذا هو الفتح المبين ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ الفتح: ۱، وهذا هو المقام المحمود الذي وصل إليه الرسول الكريم محمد ﷺ وقد تجلى في هذا المقام الله سبحانه وتعالى لمحمد ﷺ في آتات: (وكان بينهما حجاب يتلألاً ويخفق) أي إن الحجاب يرتفع في آن ويعود في آن آخر، وحال ارتفاعة لا يبقى محمد ﷺ بل يفتنى ويحترق ولا يبقى وجه الله محمد ﷺ، بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار.

این حجاب زبرجد سبز که در حرکت و نوسان است، اشاره‌ای است به حجاب‌های ظلمت و نور؛ و کنار رفتن حجاب ظلمت با فتح در مثل مانند سوراخ سوزن و کنار رفتن حجاب نور با «خفق» (نوسان) که برای حجاب حاصل می‌گردد، صورت می‌پذیرد. حجاب‌های ظلمانی، با خالی شدن از سربازان جهل و منیت، می‌سوزد. حجاب‌های نورانی هم در درون انسان نهادینه شده است و هنگامی که او به سربازان عقل و اخلاق کریمه آراسته گردد، در آن فنا می‌شود. به این ترتیب آدمی در مسیر رو به رشد و تکاملی خود می‌کوشد به آنجا برسد که منیت را از صفحه‌ی وجودی‌اش بزدايد و به تمام لشکریان عقل آراسته گردد و این، همان فتح مبین است: «ما برای تو پیروزی نمایانی را مقرر کرده‌ایم»^{۲۰۱} و این همان مقام محمود است که پیامبر اکرم حضرت محمد(ص) به آن دست یافت و خدای سبحان و متعال در این مقام برای حضرتش در لحظاتی متجلی شد: «(میان این دو حجابی می‌درخشید و می‌جنبید)» یعنی حجاب در یک لحظه برداشته می‌شد و در لحظه‌ای دیگر برمی‌گشت. به هنگام بالا رفتن حجاب، چیزی از حضرت محمد(ص) باقی نمی‌ماند بلکه آن حضرت فنا می‌شد و می‌سوخت و از او که وجه الله است، چیزی باقی نمی‌ماند بلکه فقط خدای یگانه‌ی قهار بر جای می‌ماند و بس.

والحديث أعلاه المروي عنهم ﷺ لا ينفى الكشف لحجب الظلمة والنور مطلقاً، بل ينفى الكشف التام الدائم، أما الكشف التام في آتات فهو حاصل لمحمد ﷺ وهو ﷺ يخفق مع خفق الحجاب والكون كله يخفق مع محمد ﷺ ولو قرأت القرآن لخفقت مع خفقه ذهاباً ومجيئاً دون قصد منك لهذا الفعل، بل كأنك مضطر إليه.

حدیث فوق که از ائمه(ع) روایت شده است، مطلقاً کشف شدن (برداشته شدن) حجاب‌های ظلمت و نور را نفی نمی‌کند بلکه نافی کشف دایمی تمام آن است. کشف کامل، در لحظاتی، برای

حضرت محمد(ص) حاصل گشت و آن حضرت با نوسان حجاب، به جنبش درمی آید و همه‌ی هستی و کائنات نیز با حضرت به حرکت درمی آیند. اگر شما قرآن بخوانی، با نوسان او به حرکت رفت و برگشت درمی آیی بدون این که قصد و نیتی بر این کار داشته باشی؛ گویی در انجام آن مجبور و بی‌اختیار هستی.

ج س: أ - ب / النور أو الحجب النورانية هي من الله سبحانه وتعالى وحجب الظلمة من المادة أو العدم والمخلوقات وجدت بإشراق النور في الظلمة، أو قل تجلي النور في الظلمة والاختلاط الحاصل بين النور والظلمة ليس بمعنى اختلاط مجانسة بل هو اختلاط تجلٍ وظهور، كما قال أمير المؤمنين (ع) ما معناه: (داخل في الأشياء بلا مجانسة وخارج منها بلا مزايلة).

پاسخ سوال ۱ و ۲ - نور یا حجاب‌های نورانی، از جانب خدای سبحان است و حجاب‌های ظلمانی از ماده یا عدم نشأت می‌گیرد. مخلوقات با اشراق نور در ظلمت پدیدار گشته‌اند یا می‌توان گفت با تجلی نور در ظلمت. اختلاط حاصل بین نور و ظلمت به معنی اختلاط (دو) هم‌جنس (مجانس) نیست بلکه عبارت است از اختلاط تجلی و ظهور. همان‌طور که امیرالمؤمنین(ع) در جمله‌ای به این معنا فرموده است: «درون چیزها است ولی نه به مجانست (با آنها آغشته نیست)، و بیرون است از آنها، ولی نه به مزایلت (با دوری از آنها)».

ج س: ج / ترفع حجب الظلمة والنور بالسعي إلى الله سبحانه وتعالى وتحصيل رضا، وترفع حجب الظلمة خاصة بالتخلي عن جنود الجهل والأخلاق الذميمة وبالابتعاد عن الأنا وتركها، وترفع حجب النور بالعلم والمعرفة والتخلي بجنود العقل والأخلاق الكريمة وتسلق سلم الصعود إلى المقامات القدسية في الملاء الأعلى.

پاسخ سوال ۳ - حجاب‌های ظلمت و نور با حرکت کردن به سمت خداوند متعال و کسب رضایت او برداشته می‌شود؛ حجاب‌های ظلمت به طور خاص با خالی شدن از لشکریان جهل و اخلاق ناپسند و با دوری از منیت و کنار گذاشتن آن، برداشته می‌شود. حجاب‌های نور با علم و معرفت و آراسته شدن به لشکریان عقل و اخلاق پسندیده و سوختن در نردبان صعود به مقامات قدسی در ملاء اعلی، برداشته می‌شود.

ج س: د/ اتضح مما سبق أنها رفعت بشكل تام لمحمد ﷺ ولكن ليس على الدوام بل في آتات، كما اتضح أن العلة في عدم رفعها بشكل دائم هي أنها لو رفعت بشكل دائم لا يبقى للعبد هوية بل لا يبقى إلا الله الواحد القهار بعد احتراق العبد وفناءه في الذات الإلهية، ولم ترفع هذه الحجب بشكل تام لغير محمد ﷺ وهو صاحب المقام المحمود، وقال سيد العارفين علي (ع): (لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقيناً) وهذا الغطاء والحجاب الذي رفع لمحمد ﷺ، وإلا فعلي (ع) كشف له الغطاء بالمراتب الأدنى من هذه المرتبة التي ذكرها (ع)، وقد كان (ع) يسير في جبانة الكوفة ويكلم الموتى كما روى حبة العرني) من كتاب المتشابهات: ج ۲.

پاسخ سوال ۴ - از مطالب پیشین روشن شد که این حجابها به طور کامل برای حضرت محمد (ص) کنار رفته است ولی نه به صورت همیشگی بلکه در لحظاتی. همچنین مشخص شد که علت آن که حجابها به طور دائم برداشته نشد این است که اگر حجابها به طور دائمی کنار رود، برای بنده دیگر هویت و شخصیتی باقی نمی ماند و پس از سوختن عبد و فنای او در ذات الهی، چیزی جز خدای یگانه ی قهار بر جای نمی ماند. این حجابها جز برای حضرت محمد (ص) که صاحب مقام محمود است برای هیچ کس دیگر به طور کامل برداشته نشده است. سرور عارفین علی (ع) می فرماید: «(اگر پرده از جلوی روی من برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نمی گردد)».

این پرده و حجاب برای حضرت محمد (ص) برداشته شده است. کنار رفتن پرده، برای علی (ع) نیز حادث گشته ولی در مراتبی پایین تر از مرتبه ای که خود حضرت (ع) بیان فرموده است. حبه ی عرنی نقل کرده است که آن حضرت در قبرستان کوفه حرکت می کرد و با مردگان سخن می گفت. ۲۰۲

الملحق (٤)

پیوست ١٤

محمد ﷺ ظهور الله في فاران :

حضرت محمد(ص) ظهور خداوند در فاران

وردت هذه العبارة في دعاء السمات الوارد عن الأئمة عليهم السلام: (..... وأسألك اللهم وبمجدك الذي ظهر على طور سيناء، فكلمت به عبدك ورسولك موسى بن عمران (ع)، وبطلعتك في ساعير، وظهورك في فاران ...) (٢٠٤).

در دعای سمات که از ائمه علیهم السلام وارد شده، این عبارات آمده است: «... و خدایا از تو می خواهم ... و به مجد تو (درخشش تو) که بر طور سینا نمایان گشت، پس به وسیله ی آن با بنده و رسولت موسی بن عمران (ع) سخن گفتمی، و به طلوع تو در ساعیر (محل تولد و بعثت عیسی (ع)) و به ظهور تو در فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر (ص))» (٢٠٥)

وطلعت الله في ساعير بعيسى (ع) ، وظهور الله في فاران بمحمد ﷺ . ولا بد من الالتفات إلى أن عبارات الدعاء مرتبة تصاعدياً فمن نبي كلمه الله هو موسى (ع)، إلى نبي مثل طلعت الله وهو عيسى (ع)، إلى نبي مثل ظهور الله هو محمد ﷺ .

پرتو فروزان خدا به صورت حضرت عیسی (ع) و ظهور خدا در فاران به صورت حضرت محمد(ص) متمثل گشته است. قابل ذکر است که عبارات دعا به طور تصاعدی مرتب شده است، به این صورت که از پیامبری که «خدا با او سخن گفت» یعنی حضرت موسی (ع) شروع شد و به پیامبری که تبلور «پرتوافشانی الهی» است یعنی حضرت عیسی (ع) و پیامبری که تبلور «ظهور خدا است» که حضرت محمد(ص) می باشد، رسیده است.

١ - مطالب این پیوست از کتاب «نبوت خاتم، نبوت حضرت محمد(ص)» برداشته شده است (مترجم).

٢٠٤- مصباح المتجهد - الشيخ الطوسي : ص ٤١٩.

٢٠٥ - مصباح المجتهد: ص ٤١٦ ، جمال الأسبوع: ص ٣٢١ ، مصباح كفعمي: ص ٤٢٤ ، بحار الانوار: ج ٨٧ - ص ٩٧

والفرق بین الطلعة والظهور هو أن الطلعة هي الإطلالة والظهور الجزئي أي إن الطلعة هي تجلي بمرتبة أدنى من الظهور، فكلاهما - أي عيسى - (ع) ومحمد ﷺ - مثلاً الله سبحانه في الخلق، ولكن عيسى (ع) بمرتبة أدنى من محمد ﷺ، وبعث عيسى (ع) كان ضرورياً للتمهيد لظهور وبعث محمد ﷺ الذي مثل الله في الخلق فكان محمد ﷺ خليفة الله حقاً، وإذا رجعنا إلى أصل وبداية الخلق وجدنا الله سبحانه وتعالى يخاطب الملائكة: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^(۲۰۶).

تفاوت بین طلعت و ظهور: «طلعت» همان پیدایش و ظهور جزئی است؛ به عبارت دیگر، طلعت نوعی تجلی در مرتبه‌ای پایین‌تر از ظهور است. هر دوی اینها یعنی حضرت عیسی (ع) و حضرت محمد (ص)، تبلور خدا در خلق بودند ولی حضرت عیسی (ع) در مرتبه‌ای پایین‌تر از حضرت محمد (ص) قرار داشت و رسالت او برای مقدمه‌سازی ظهور و رسالت حضرت محمد (ص) که به مثابه خدای در خلق بود، ضروری بود چرا که حضرت محمد (ص) خلیفه‌ی واقعی خدا بود. اگر به خاستگاه و اصل آفرینش رجوع کنیم، می‌بینیم که خدای سبحان و تعالی خطاب به فرشتگان می‌فرماید: «(من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم)»^{۲۰۷}.

فإنه وإن كان آدم خليفة الله وباقي الأنبياء والأوصياء ﷺ كذلك، ولكن الهدف الذي يراد الوصول إليه هو خليفة الله حقاً، أي الشخص الذي يكون خليفة كاملاً لله سبحانه وتعالى، فيعكس اللاهوت في مرآة وجوده بشكل أكمل وأتم من كل الأنبياء والأوصياء ﷺ فالمراد الوصول إليه هو شخص يخفق بين (الأنا والإنسانية) وبين (اللاهوت والذات الإلهية):

اگر چه حضرت آدم (ع) و دیگر انبیا و اوصیا علیهم السلام خلیفه‌ی الله هستند ولی هدف مورد نظر، همان خلیفه‌ی واقعی الهی است؛ یعنی شخصی که خلیفه‌ی کامل برای خدای سبحان باشد و آینه‌ی وجودش، لاهوت را به شکلی کامل‌تر از سایر انبیا و اوصیا علیهم السلام بازتاب دهد. منظور، رسیدن به شخصی است که بین «انانیت و انسانیت» و «لاهوت و ذات الهی» در نوسان است.

۲۰۶- البقرة: ۳۰

۲۰۷- بقره: ۳۰

سأل أبو بصير أبا عبد الله (ع) فقال: جعلت فداك كم عرج برسول الله ﷺ؟ فقال (ع): (مرتين فأوقفه جبرائيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قط ولا نبي، إن ربك يصلي، فقال: يا جبرائيل وكيف يصلي؟ قال: يقول: سبح قدوس أنا رب الملائكة و الروح، سبقت رحمتي غضبي، فقال: اللهم عفوك عفوك، قال: وكان كما قال الله: ﴿قَاب قَوْسِينَ أَوْ أَدْنَى﴾.

ابوبصير از امام صادق (ع) پرسید و گفت: جانم به قربانت! رسول خدا (ص) چند بار به معراج رفت؟ حضرت فرمود: «دو بار، جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت بر جای خود (باش) ای محمد. در جایگاهی ایستاده‌ای که هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل، چگونه ندا می‌دهد؟ جبرئیل گفت: او می‌فرماید سبح قدوس منم، پروردگار ملائکه و روح، رحمتم بر خشمم پیشی گرفته است. آن گاه پیامبر عرض کرد: خداوندا از ما درگذر و پیامرز. فرمود: و همان‌طور که خدا فرموده: «تا به قدر (فاصله‌ی) دو کمان، یا نزدیک تر» فاصله پیامبر تا مقام ربوبی به اندازه (فاصله‌ی) دو کمان یا کمتر از آن بود.

فقال له أبو بصير: جعلت فداك ما قاب قوسين أو أدنى؟ قال (ع): ما بين إستها إلى رأسها، فقال (ع): كان بينهما حجاب يتلأل يخفق، ولا أعلمه إلا وقد قال: زبرجد، فنظر في مثل سم الإبرة إلى ما شاء الله من نور العظمة، فقال الله تبارك وتعالى: يا محمد، قال: لبيك ربي، قال: من لأمتك من بعدك؟ قال: الله أعلم، قال: علي بن أبي طالب أمير المؤمنين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين.

ابوبصير گفت: جانم به قربانت! مراد از فاصله‌ی دو کمان (قاب قوسین) یا نزدیک‌تر چیست؟ فرمود: «میان دو طرف کمان تا سر آن. و فرمود: «میان این دو حجابی می‌درخشید و نوسان می‌کرد». این مطلب را نفهمیدم جز این که فرمود: «زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست. آن گاه خدا فرمود: ای محمد! حضرت عرض کرد: لبيك پروردگارم. خدا فرمود: پس از تو چه کسی برای امتت خواهد بود؟ عرض کرد: خدا داناتر است. فرمود: علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین، و سرور مسلمانان و رهبر شرافتمندان.»

ثم قال أبو عبد الله لأبي بصير: يا أبا محمد والله ما جاءت ولايته علي عليه السلام من الأرض ولكن جاءت من السماء مشافهة^(۲۰۸).

سپس امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: «ای ابامحمد! به خدا سوگند ولایت علی (علیه السلام) از زمین برنخواست بلکه به طور شفاهی از آسمان آمد»^{۲۰۹}.

فمحمد ﷺ في الآن الذي يفنى في الذات الإلهية لا يبقى إلا الله الواحد القهار، ولا يبقى إلا نور لا ظلمة معه، وهو الله سبحانه وتعالى، فيكون هذا العبد قد كشف عنه الغطاء حتى عرف الله حق معرفته.

بنابراین آن گاه که حضرت محمد (ص) در ذات الهی فنا می شود، چیزی جز خدای یگانه ی قهار و چیزی جز نوری که ظلمتی با آن نیست - که همان خداوند سبحان و تعالی است - باقی نمی ماند. لذا برای این بنده، پرده کنار رفت و او خدا را آن چنان که بایسته است می شناسد و به او معرفت دارد.

فهو فقط الذي يمكن أن يُعَرَّف الخلق بالله بشكل كامل وتام، وكذلك هو فقط خليفة الله الكامل، أي الذي تجلى فيه اللاهوت، أو الذات الإلهية بأكمل ما هو ممكن للإنسان. پس تنها او است که می تواند خلق را به صورت تمام و کمال با خدا آشنا سازد؛ و در نتیجه تنها او خلیفه ی کامل الهی است؛ یعنی کسی که لاهوت در وجودش متجلی گشته یا ذات الهی به کامل ترین صورتی که برای انسان ممکن است، در او متجلی شده است.

ولتبين هذا أكثر أضرب هذا المثل:

برای روشن شدن بیش تر مطلب، مثالی می زنم:

إذا كان إنسان لديه مصنع وفيه آلات وعمال فإذا كان هو بنفسه يدير هذا المعمل تكون نسبة الإنتاج في المصنع هي مائة بالمائة (۱۰۰٪)، ثم بدا لهذا الإنسان أن يجعل شخصاً يخلفه في

۲۰۸- الكافي: ج ۱ ص ۴۴۲.

۲۰۹- كافي: ج ۱ ص ۴۴۲.

إدارة هذا المصنع فوجد إنساناً آخر يستطيع إدارة هذا المصنع، ولكنه إذا لم يشرف هو بنفسه على هذا الشخص تكون نسبة الإنتاج ثمانيين بالمائة (٨٠%)، فلا بد له من الإشراف عليه لتبقى نسبة الإنتاج تامة (مائة بالمائة)، ثم إنه وجد إنساناً آخر أكثر كفاءة من السابق، ولكنه أيضاً يحتاج إلى الإشراف عليه وإلا ستكون النسبة (٩٠%)، فجعله خليفته في هذا المصنع واشرف عليه وعلى عمله لتبقى النسبة مائة بالمائة (١٠٠%)، ثم أخيراً وجد إنساناً مثله وكأنه صورة له يستطيع إدارة المصنع وبدون الإشراف عليه وتكون نسبة الإنتاج مائة بالمائة (١٠٠%)، فجعله خليفته على المصنع وأطلق يده يفعل ما يشاء فيه لأنه لا يشاء إلا مشيئة صاحب المصنع، فالآن الإشراف على هذا الخليفة الكامل من صاحب المصنع سيكون عبثاً.

شخصي را فرض می گیریم که یک کارگاه تولیدی داشته و در آن، ماشین آلات و کارگران مشغول به کارند. اگر این شخص خودش مدیریت کارگاه را بر عهده داشته باشد، میزان تولید و بهره‌وری، صد در صد خواهد بود. پس از چندی، این شخص تصمیم می‌گیرد که فرد دیگری را جانشین خود کند و مدیریت کارگاه را به او بسپارد. وی فردی را یافت که هر چند می‌توانست از پس مدیریت کارگاه بر بیاید ولی اگر خودش بر او نظارت نمی‌نمود، میزان بهره‌وری به ٨٠ درصد می‌رسید. لذا برای این که بهره‌وری کارگاه کامل (یعنی صد در صد) باشد، وی می‌بایست حتماً بر فردی که جانشین خود کرده، اشراف و نظارت داشته باشد. صاحب کارگاه پس از چندی فرد دیگری را می‌یابد که نسبت به قبلی باکفایت‌تر است، ولی او نیز نیازمند اشراف و نظارت می‌باشد زیرا در غیر این صورت خروجی کار به ٩٠ درصد می‌رسید. او را جانشین خود می‌کند در حالی که بر او و عملکردش نظارت می‌کند تا بازدهی به صد در صد برسد. سپس صاحب کارگاه، انسانی همچون خودش را می‌یابد که گویی بازتاب خود او است. وی می‌تواند بدون این که نظارتی بالای سرش باشد، کارگاه را به گونه‌ای اداره کند که میزان تولید به صد در صد برسد. او، این شخص را جانشین خود می‌کند و دستش را نیز باز می‌گذارد تا طبق صلاح دید خود عمل کند؛ زیرا وی همان چیزی را می‌خواهد که صاحب کارگاه خواهان است (بین اراده‌ی او و صاحب کارگاه تعارضی وجود ندارد). در چنین شرایطی، اشراف و نظارت بر این فرد - که جانشین تمام و کمال صاحب کارگاه است - کاری عبث و بیهوده تلقی می‌شود.

فالذي يسمع بالنار يعرفها بقدر ما سمع عنها، وكذا من رآها يعرفها على قدر رؤيته لها. أما من احترق منه شيئاً بالنار فهو يعرفها يقيناً، لكن بقدر ما احترق منه بها، أما من احترق كله

بالنار حتی أصبح هو النار فانه يعرفها بشكل كامل وتام، حتى إنك لا تستطيع أن تميزه من النار لأنه أصبح منها:

کسی که درباره‌ی آتش چیزی شنیده است، به مقدار همان شنیده‌هایش از آتش خبر دارد. کسی هم که آتش را دیده است به اندازه‌ی دیده‌هایش از آتش می‌فهمد ولی کسی که آتش قسمتی از بدنش را سوزانده، به شناخت یقینی رسیده اما این شناخت هم به اندازه‌ی همان مقداری است که آتش از او سوزانده است. اما کسی که آتش همه‌ی وجودش را سوزانده و در برگرفته به صورتی که خودش تبدیل به آتش شده است، می‌تواند آتش را به طور تمام و کمال درک کند، به گونه‌ای که جدا کردن او از آتش ممکن نیست، زیرا او جزئی از آتش شده است.

﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۲۱۰).

«(برکت داده شده کسی که درون آتش است، و آن که در کنار آن است، و منزه است خدای یکتا، پروردگار جهانیان)»^{۲۱۱}.

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ﴾^(۲۱۲).

«(و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و آنها را جز دانایان در نمی‌یابند)»^{۲۱۳}.

* * *

* * *

والآن نعود إلى كون محمد ﷺ خاتم النبيين وخاتمهم.
اکنون بازمی‌گردیم به موضوع حضرت محمد(ص) خاتم النبيين و خاتم آنها.

۲۱۰- النمل: ۸.

۲۱۱- نمل: ۸

۲۱۲- العنكبوت: ۴۳.

۲۱۳- عنكبوت: ۴۳

فهو صلوات ربي عليه آخر الأنبياء والمرسلين من الله سبحانه وتعالى ورسالته وكتابه القرآن وشريعته باقية إلى يوم القيامة فلا يوجد بعد الإسلام دين: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۲۱۴).

حضرت که صلوات پروردگارم بر او باد، آخرین نبی و فرستاده‌ی خداوند سبحان و تعالی است. رسالت، شریعت و کتاب او قرآن تا روز قیامت باقی است و بعد از اسلام، دین دیگری وجود نخواهد داشت: «(و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان‌دیدگان خواهد بود)»^{۲۱۵}.

ولكن بقي مقام النبوة مفتوحاً لبني آدم، فمن أخلص من المؤمنين لله سبحانه وتعالى في عبادته وعمله يمكن أن يصل إلى مقام النبوة، كما بقي طريق وحي الله سبحانه وتعالى لبني آدم بـ (الرؤيا الصادقة) مفتوحاً، وموجوداً وملموساً في الواقع المعاش. اما راه رسیدن به مقام نبوت برای فرزندان آدم باز، مانده است. هر کس از مؤمنین که عبادت و عملش را برای خدای سبحان و متعال خالص گرداند، می‌تواند به مقام نبوت برسد؛ همان‌طور که طریق وحي الهی به انسان از طریق «رویای صادق» مفتوح و موجود بوده و در زندگی روزمره نیز کاملاً ملموس است.

أما إرسال أنبياء (ممن وصلوا إلى مقام النبوة) من الله سبحانه وتعالى سواء كانوا يحافظون على شريعتة محمد ﷺ الإسلام، أم أنهم يجددون ديناً جديداً فهو غير موجود وهو الذي ختمه الله سبحانه وتعالى ببعثه محمداً ﷺ.

البته ارسال پیامبرانی که از طرف خدای سبحان و متعال به مقام نبوت نائل می‌شوند - چه پیامبرانی که حافظ شریعت حضرت محمد(ص) باشند و چه آنهایی که دین جدیدی می‌آورند - کاملاً منتفی است و این همان چیزی است که خداوند با پیامبری حضرت محمد(ص) آن را پایان داده است.

۲۱۴- آل عمران: ۸۵.

۲۱۵- آل عمران: ۸۵.

ولكن تجدد بعد بعث النبي محمد ﷺ (الإنسان الكامل وخليفة الله حقاً، وظهور الله في فاران وصوره اللاهوت) أمر الإرسال من محمد ﷺ، فجميع الأئمة عليهم السلام هم مرسلون إلى هذه الأمة، ولكن من محمد ﷺ (الله في الخلق) قال تعالى: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^(۲۱۶).

ولی پس از بعثت رسول اکرم (ص) - انسان کامل، خلیفه‌ی واقعی خدا، ظهور خدا در فاران و بازتاب لاهوت - ارسال از سوی حضرت محمد (ص) انجام شد؛ لذا تمام ائمه علیهم السلام فرستادگانی به جانب این امت هستند، با این تفاوت که از سوی حضرت محمد (ص) (الله در خلق) گسیل یافته‌اند. خدای سبحان و متعال می‌فرماید: «(هر امتی را پیامبری است و چون پیامبرشان بیامد کارها میانشان به عدالت فیصله یافت و مورد ستم واقع نشدند)»^{۲۱۷}.

عن جابر عن أبي جعفر (ع) قال سألته عن تفسير هذه الآية: ﴿لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾، قال (ع): (تفسيرها بالباطن إن لكل قرن من هذه الأمة رسولاً من آل محمد يخرج إلى القرن الذي هو إليهم رسول، وهم الأولياء وهم الرسل، وأما قوله: ﴿فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾ قال: معناه إن الرسل يقضون بالقسط وهم لا يظلمون كما قال الله)^(۲۱۸).

از جابر نقل شده که از امام جعفر صادق (ع) تفسیر این آیه را پرسید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ». حضرت فرمود: «تفسیر باطنی آیه اینگونه است: در هر قرنی از این امت، فرستاده‌ای از آل محمد خروج می‌کند برای قرنی که برای آنها فرستاده شده است. آنها اولیاء و رسولان می‌باشند و اما این قول خداوند که: «فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ» به این معنا است که رسولان بر اساس عدل حکم می‌کنند و ستم نمی‌نمایند، همان گونه که خداوند فرموده است»^{۲۱۹}.

وقال تعالى: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^(۲۲۰).

۲۱۶- یونس: ۴۷.

۲۱۷- یونس: ۴۷

۲۱۸- تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۱۲۳.

۲۱۹- تفسیر عیاشی: ج ۲- ص ۱۲۳.

۲۲۰- الرعد: ۷.

و خدای متعال فرموده: «(جز این نیست که تو بیم‌دهنده ای هستی و هر قومی را هدایت کننده‌ای است)»^{۲۲۱}.

عَنِ الْفَضِيلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فَقَالَ (ع): (كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ)^(۲۲۲).

فضیل می‌گوید از امام صادق (ع) درباره‌ی «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» پرسیدم. حضرت فرمود: «هر امام هدایت‌گر عصری است که در آن می‌باشند»^{۲۲۳}.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع): فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، فَقَالَ: (رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنذِرُ وَلِكُلِّ زَمَانٍ مِّنَّا هَادٍ يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ الْهُدَاةُ مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ ثُمَّ الْأَوْصِيَاءُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ)^(۲۲۴).

از امام باقر (ع) درباره‌ی این سخن خدا که «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» نقل شده که فرمود: «مراد از مُنذِر رسول الله (ص) است و در هر زمانی از ما، یک نفر راهبر و هادی خواهد بود که مردم را به راه دین پیغمبر خدا هدایت می‌کند. راهبران بعد از رسول اکرم، علی (ع) و تک تک اوصیای او یکی پس از دیگری هستند»^{۲۲۵}.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع): ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾، فَقَالَ: (رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنذِرُ وَعَلَيُّ الْهَادِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ هَلْ مِنْ هَادٍ الْيَوْمَ؟ قُلْتُ: بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا زَالَ مِنْكُمْ هَادٍ بَعْدَ هَادٍ حَتَّى دُفِعْتُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَوْ كَانَتْ إِذَا نَزَلَتْ آيَةٌ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ مَاتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مَاتَتِ الْآيَةُ مَاتَ الْكِتَابُ وَلَكِنَّهُ حَيٌّ يَجْرِي فِي مَنْ بَقِيَ كَمَا جَرَى فِي مَنْ مَضَى).

ابوبصیر می‌گوید به امام صادق (ع) آیه‌ی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را عرض کردم، فرمود: «بیم‌دهنده، رسول خدا (ص) و رهبر خدا (ص) است. ای ابو محمد آیا امروز رهبری هست؟». عرض

۲۲۱ - رعد: ۷

۲۲۲ - الکافی: ج ۱ ص ۱۹۱

۲۲۳ - کافی: ج ۱ - ص ۱۹۱

۲۲۴ - الکافی: ج ۱ ص ۱۹۱

۲۲۵ - کافی: ج ۱ - ص ۱۹۱

کردم آری فدایت گردم! همیشه از شما رهبری پس از رهبر دیگری بوده تا به شما رسیده است. فرمود: «خدایت رحمت کند ای ابو محمد! اگر این گونه بود که وقتی آیه‌ای درباره‌ی مردی نازل می‌شود و آن مرد می‌مرد، آن آیه هم از بین می‌رفت (و مصداق دیگری نداشت) قرآن مرده بود؛ ولی قرآن همیشه زنده است و بر بازماندگان منطبق می‌شود چنان چه بر گذشتگان منطبق شده است».

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ فَقَالَ: (رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُنذِرُ وَعَلِيُّ الْهَادِي أَمَا وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتْ مِنَّا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ).
از امام باقر (ع) درباره‌ی گفته‌ی خدای تبارک و تعالی «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) بیم دهنده و علی (ع) رهبر است. به خدا سوگند که مقام هدایت و رهبری از میان (خانواده‌ی) ما نرفته و تا اکنون (یا تا قیامت)^{۲۲۶} هم در میان ما هست».

فهم ﷺ رسل هداة من محمد ﷺ وإلى محمد ﷺ، وأيضاً هم جميعاً عليهم صلوات ربي لهم مقام النبوة، بل إن شرط الإرسال الذي لا يتبدل هو: (تمام العقل) فلا بد من الوصول إلى مقام السماء السابعة الكلية (سما العقل).
ائمه (ع) رسولان هدایت‌گر از سوی حضرت محمد (ص) و به سوی او هستند و همگی آنها - که صلوات پروردگرم بر آنها باد - دارای مقام نبوت‌اند. شرط ارسال که هیچ تغییر و تحولی در آن راه ندارد «کامل بودن عقل» است و (برای فرستاده شدن) چاره‌ای جز وصول به مقام «آسمان هفتم کلی»^{۲۲۷} (آسمان عقل) نیست.

وهذا الأمر الذي تجدد يقرؤه سواء كان يفقهه أم لا يفقهه كل من يزور أول رسول من محمد ﷺ وهو علي بن أبي طالب (ع)، بل لا يدخل إلى الحرم المطهر لأمر المؤمنين (ع) إلا بعد قراءته، وهو بمثابة زيارة للنبي محمد ﷺ.
هر کس که اولین فرستاده‌ی حضرت محمد (ص)، علی بن ابی طالب (ع) را زیارت کند - چه بفهمد و چه نفهمد - این موضوع را اقرار می‌نماید؛ بلکه (زائران) پس از خواندن آن وارد حرم

۲۲۶ - در عبارت عربی حدیث جمله‌ی «.... و ما زالت فينا الى الساعة» بوده که ترجمه‌ی «الساعة» می‌تواند «اکنون» و یا «روز قیامت»

باشد. (مترجم)

۲۲۷ - السماء السابعة الكلية

امير المؤمنين (ع) می شوند و حضرت را زیارت می کنند؛ زیارتی که به مانند زیارت حضرت رسول (ص) است.

في زيارة أمير المؤمنين علي (ع) عن الصادق (ع): (... وتقول: السلام من الله على محمد أمين الله على رسالته وعزائم أمره ومعدن الوحي والتنزيل، الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله الشاهد على الخلق، السراج المنير، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته) (٢٢٨).

در زیارت امیرالمؤمنین علی (ع) به نقل از امام صادق (ع) چنین آمده است: «... و می گویی: سلام از جانب خدا بر محمد (ص)، امین خدا بر رسالت او و بر اموری که واجب است اطاعت او در آن، و سلام الهی بر پیغمبری باد که معدن وحی و تنزیل است، خاتم بر آنچه گذشته و راهگشای آنچه خواهد آمد، و چیره بر همه ی آنها، شاهد بر خلق، چراغ تابان، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد» (٢٢٩).

ووردت نفس العبارة في زيارة الحسين (ع) عن أبي عبد الله (ع)، قال: (... فإذا استقبلت قبر الحسين (ع) فقل: السلام على رسول الله ﷺ أمين الله على رسله وعزائم أمره، الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته) (٢٣٠).

و همین عبارت در زیارت امام حسین (ع) نیز وارد شده است: امام صادق (ع) می فرماید: ... «هنگامی که رو به قبر امام حسین کردی بگو: سلام بر رسول خدا (ص)، امین خدا بر رسولانش و بر اموری که واجب است اطاعت او در آن، خاتم بر آنچه گذشته و راهگشای آنچه خواهد آمد، و چیره بر همه ی آنها، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد» (٢٣١).

٢٢٨- منتهی المطلب (ط.ق) - العلامة الحلي: ج ٢ ص ٨٩٠، وفي تهذيب الأحكام - الشيخ الطوسي: ج ٦ ص ٢٥ وفي من لا يحضره الفقيه - الشيخ الصدوق: ج ٢ ص ٥٨٨ نفس العبارة: (الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل).

٢٢٩- منتهی المطلب (ط.ق) - علامه حلی: ج ٢ ص ٨٩٠؛ تهذيب الأحكام - شيخ طوسي: ج ٦ - ص ٢٥؛ و در من لا يحضره الفقيه: ج ٢ - ص ٥٨٨ عین عبارت: «الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل» (خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان).

٢٣٠- کامل الزیارات - جعفر بن محمد بن قولویه: ص ٣٦٧.

٢٣١- کامل الزیارات - جعفر بن محمد قولویه: ص ٣٦٨.

وقال أمير المؤمنين علي (ع): (... وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة يؤدي الإسلام ذاكرها ويؤمن من العذاب يوم الحساب ذاخرها، وأشهد أن محمدا عبده الخاتم لما سبق من الرسالة وفاخرها، ورسوله الفاتح لما استقبل من الدعوة وناشرها....) (۲۳۲).

و اميرالمؤمنين علي (ع) می فرماید: «... و گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتای بی شریک وجود ندارد، شهادتی که گوینده‌ی آن را به اسلام می کشاند و یادکننده‌اش را از عذاب روز حساب ایمن می دارد، و شهادت می دهم که محمد (ص) بنده‌ی خدا و پایان دهنده‌ی رسالت‌های پیش از خود و مایه‌ی فخر آن است، و فرستاده‌ای الهی است که بازکننده‌ی آینده برای دعوت و نشر دهنده‌ی آن است...» (۲۳۳).

فمحمد ﷺ ختم الإرسال من الله سبحانه وتعالى ، وفتح الإرسال منه ﷺ (الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل).

بنابراین حضرت محمد (ص)، ارسال از جانب خدای سبحان را خاتمه داد و ارسالی که از جانب خود وی است را گشود (پایان دهنده‌ی آنچه گذشت و راهگشای آنچه خواهد آمد).

وبهذا تبين كونه ﷺ (الخاتم) أي الوسط بين أمرين، وكذا كونه (الخاتم) أي الأخير. وتبين أيضاً أنه (خاتم النبيين) بمعنى أنه ما تختم به رسالاتهم أي إن رسالاتهم موقعة ومختومة باسمه ﷺ، وذلك لأن إرسال الأنبياء السابقين وإن كان من الله سبحانه وتعالى ولكن أيضاً محمد ﷺ هو الحجاب بين الله سبحانه وبين الأنبياء، فالرسالات منه تترشح، ومن خلاله تنزل إلى الأنبياء. فمحمد ﷺ هو صاحب رسالات الأنبياء السابقين، كونها تنزلت من خلاله، وهو الحجاب الأقرب إلى الله سبحانه، فالإرسال السابق من الله ومن خلال محمد ﷺ الحجاب الأقرب لكونه لم يُبعث ﷺ، والإرسال اللاحق من محمد ﷺ وبأمر الله كونه بُعث ﷺ.

به این ترتیب «خاتم» به معنی قرار داشتن در وسط دو امر، و «خاتم» به معنای آخرین، روشن شد. علاوه بر این، بیان شد که حضرت «خاتم النبيين» به معنی کسی که رسالات آن‌ها (رسولان) به او مهر می شود یعنی رسالات آنها به اسم حضرت رسول (ص) مهر و امضا خورده است، می باشد؛

۲۳۲- إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب: ج ۲ ص ۱۵۷.

۲۳۳- إلزام الناصب في إثبات حجة لغائب: ج ۲- ص ۱۵۷.

زیرا ارسال پیامبران پیشین اگر چه از سوی خدای سبحان و تعالی بوده ولی از جانب حضرت محمد(ص) نیز بوده است چرا که حضرت، حجاب بین خداوند و انبیا می‌باشد و لذا رسالت‌ها از او سرچشمه می‌گیرد و از طریق او به سوی پیامبران نازل می‌شود. بنابراین محمد(ص) صاحب رسالت انبیاء پیشین است به این صورت که (رسالت) از طریق او نازل شده و او نزدیک‌ترین حجاب‌ها به خدای سبحان می‌باشد. تا زمانی که حضرت رسول(ص) به بعثت نرسیده بود، ارسال (انبیا) پیشین از سوی خدا و از طریق حضرت محمد(ص) (نزدیک‌ترین حجاب) بوده و پس از بعثت رسول اکرم نیز ارسال (امامان) «بعد از او» به وسیله‌ی حضرت و به امر خداوند صورت می‌گرفته است.

واسم من أسماء علي ابن أبي طالب هو (رسول رسول الله ﷺ)، عن جميل بن صالح، عن ذريح قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يعوذ بعض ولده ويقول: (عزمت عليك يا ربح ويا وجع، كائنا ما كنت بالعزيمة التي عزم بها علي بن أبي طالب أمير المؤمنين (ع) رسول رسول الله ﷺ علي جن وادي الصبرة فأجابوا وأطاعوا لما أجبنا وأطعت وخرجت عن ابني فلان ابن ابنتي فلانة، الساعة الساعة) (۲۳۴).

یکی از اسامی علی بن ابیطالب(ع) «رسول رسول الله» است. جمیل بن صالح از ذریح روایت می‌کند که گفت: شنیدم ابا عبدالله امام جعفر صادق(ع) یکی از فرزندانش را تعویذ^{۲۳۵} می‌کرد و می‌فرمود: «ای درد و ای باد! هر چه باشید بر شما عزیمت کردم، با عزیمتی که با آن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین(ع) رسول رسول الله(ص) بر جن وادی صبره عزیمت نمود، پس اجابتش کردند و از او فرمان برداری نمودند، آن گاه اجابت کردی و اطاعت نمودی و از فرزندم فلان فرزند دخترم فلان خارج شدی، اکنون، اکنون»^{۲۳۶}.

* * *

* * *

الرسال من الرسل:
فرستادگانی از سوی رسولان

۲۳۴- الكافي - الشيخ الكليني: ج ۸ ص ۸۵.

۲۳۵ - تعویذ: پناه دادن، دعا خواندن برای دفع جن و شیاطین و چشم‌زخم و مانند آن (مترجم)

۲۳۶ - کافی - شیخ کلینی: ج ۸ - ص ۸۵.

القرآن الکریم بین هذه القضية المهمة، لكون الرسول محمد ﷺ فاتح بابها الواسع، فهي حصلت فيما سبق وتحديداً مع عيسى- (ع) (طلعت الله في ساعير)، والمهد لمحمد ﷺ ودعوته الكبرى، التي سيكون فيها تحول كبير في منهج الإرسال الإلهي لأهل الأرض، واستخلاف خليفته سبحانه وتعالى في أرضه، فقد أرسل عيسى- (ع) رسلاً منه إلى أنطاكية، وهم أيضاً رسل من الله؛ لأن عيسى (ع) يعمل بأمر الله سبحانه وتعالى.

قرآن کریم این موضوع مهم را تبیین نموده و بیان داشته که حضرت محمد(ص) گشایندهی درب فراخ آن است. در گذشته این امر به ویژه برای حضرت عیسی(ع) (طلوع خداوند در ساعیر) حاصل شده و این که او زمینه‌ساز حضرت محمد(ص) و دعوت بزرگ ایشان بوده است؛ همان دعوتی که در شیوهی ارسال الهی برای اهل زمین و نحوه‌ی گماشتن خلیفه‌ی خداوند سبحان و تعالی بر زمین تحول عظیمی به وجود خواهد آورد. هر چند حضرت عیسی(ع) نیز فرستادگانی از جانب خودش به انطاکیه گسیل داشت، ولی این عده، فرستادگانی از جانب خداوند سبحان و تعالی نیز محسوب می‌شدند زیرا حضرت عیسی(ع) براساس امر خداوند سبحان و تعالی عمل می‌کند:

﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^(۲۳۷).

«(و در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند)»^{۲۳۸}.

وهذا الإرسال من رسول الله عيسى- (ع) ذَكَرَ فِي الْقُرْآنِ فِي سُورَةِ يَس (۲۳۹)، قال تعالی: ﴿وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۱﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ﴾^(۲۴۰).

۲۳۷- الأنبياء: ۲۷.

۲۳۸- انبياء: ۲۷

۲۳۹- ورد عنهم ﷺ في فضل سورة يس أنها تعدل اثنا عشر ختمة للقرآن، ومن قرأها في الليل انزل الله ألف ملكاً يحرسونه حتى يصبح، وهو آمن من شر السلطان والشيطان حتى يصبح. وفتحت سورة يس بحرف الإمام المهدي (ع) وهو حرف (س)، وأما الياء فهي تعني النهاية أي إن النهاية والعاقبة للقائم (ع). وكذا يس من أسماء النبي محمد ﷺ فهو الخاتم لما سبق ونهاية ما سبق، وكذا القائم يبعث كما بعث محمد ﷺ وعلى سنته، ويواجه الجاهلية كما واجهها رسول الله محمد ﷺ، فهو اسم مشترك بينهما عليهما السلام.

۲۴۰- يس: ۱۳- ۱۴.

قضیه‌ی ارسال فرستادگان از سوی رسول خداوند — حضرت عیسی (ع) — در سوره‌ی «یس» در قرآن ذکر شده است^{۲۴۱}. خدای متعال می‌فرماید:

«(داستان مردم آن قریه را برایشان بیاور، آن گاه که رسولان به آن جا آمدند، نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم و تکذیبشان کردند، پس با سومی نیروشان دادیم و گفتند: ما را برای هدایت شما فرستاده‌اند)»^{۲۴۲}.

فَاللَّهُ يَقُولُ (أرسلنا)، مع أن المرسل عيسى (ع) فأصبحت الرسالة من عيسى (ع) هي رسالة من الله سبحانه وتعالى، لأن عيسى (ع) (مثل الله في الخلق) فهو (طلعت الله في ساعير).
 خداوند می‌فرماید «فرستادیم» (أرسلنا) و حال آن که فرستنده، حضرت عیسی (ع) بوده است. بنابراین فرستادن از سوی حضرت عیسی، هم‌سنگ فرستادن از سوی خداوند سبحان و تعالی به شمار می‌رود؛ زیرا حضرت عیسی (ع) تمثیل «خدای در خلق» می‌باشد و او «طلوع خداوند در ساعیر» (طلعة الله في ساعير) است.

ويبقى أمر لابد من معرفته في قضية الإرسال من الرُّسُل، وهو كون المرسل لابد أن يكون بمقام اللاهوت للمرسل، ولذا فان المرسلين من المرسلين من الله سبحانه وتعالى لابد أن يكونوا بمقام الله في الخلق.

در قضیه‌ی ارسال از سوی رسولان (انبیاء)، موضوع دیگری که دانستن آن ضروری می‌باشد این است که فرستنده (مُرسل) باید نسبت به فرستاده شده (مُرسل) در مقام لاهوت جای گرفته باشد؛ بنابراین ارسال کننده‌هایی که فرستاده شده از سوی خداوند سبحان و تعالی می‌باشند باید حتماً در مقام «الله در خلق» قرار داشته باشند.

^{۲۴۱} - از ائمه β در فضیلت سوره‌ی یس آمده که قرائت این سوره برابر با دوازده ختم قرآن است و اگر کسی این سوره را در شب بخواند، خداوند هزار ملک فرو می‌فرستد که تا صبح از او نگهداری می‌کنند و او تا صبح از شر سلطان و شیطان در امان است. سوره‌ی یس با حرف امام مهدی γ یعنی حرف «س» آغاز شده است. حرف «ی» نیز به معنای نهایت امر است یعنی پایان و فرجام (قائم γ). همچنین «یس» یکی از نام‌های پیامبر α است؛ آن حضرت، خاتم بر گذشتگان و راهگشای آیندگان است. قائم نیز همین گونه است و همان طور که حضرت محمد α مبعوث شد، قائم نیز همان گونه و بر سنت پیامبر مبعوث می‌گردد. او نیز همچون پیامبر اسلام با جاهلیت رویارو می‌شود؛ و این، یک نام مشترک بین پیامبر α و قائم γ است.

ولتتوضح هذه المسألة أكثر أقول:

برای توضیح بیشتر این مساله، خاطر نشان می‌کنم که:

في الإرسال من الله سبحانه وتعالى كان الله مع المرسلين يسمع ويرى فهو محيط بالمرسل وبأعدائه فلا يحصل خطأ في إيصال الرسالة، كما لا يستطيع أعداء الله مهما حاولوا منع تبليغ الرسالة، قال تعالى: ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ (٢٤٣).

در قضیه‌ی ارسال از سوی خدای سبحان و تعالی، خداوند با فرستاده شدگان (مرسلین) می‌شنود و می‌بیند؛ یعنی خدای سبحان به فرستاده شده و دشمنان او کاملاً احاطه دارد؛ بنابراین اولاً در رسیدن رسالت، خطا و اشتباهی رخ نمی‌دهد و ثانیاً دشمنان خدا هر چند که تمام تلاش خود را به کار بندند، نمی‌توانند جلوی تبلیغ رسالت را بگیرند. خداوند می‌فرماید: «(نترسید من با شما هستم، می‌شنوم و می‌بینم)» (٢٤٤).

ومن الضروري أن يكون الحال كذلك في الإرسال من الرُّسُل ﷺ، فلا بد أن يكون المرسل الذي مثل الله محيطاً بالمرسل وبأعدائه، ويسمع ويرى وقادراً علماً بقدرته الله وعلمه، وإلا فلا يكون هذا الإرسال من الله حقيقة. وتاماً كما عبر عنه سبحانه ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا﴾.

لازم است که وضعیت ارسال از طرف پیامبران (ع) نیز به همین گونه باشد یعنی ارسال کننده‌ای (مرسل) که تبلور خداوند (در خلق) است، به ارسال شده (مرسل) و دشمنانش احاطه داشته باشد؛ بشنوند، ببیند و به قدرت و علم الهی، قادر و عالم باشد؛ در غیر این صورت این ارسال، همان طور که خود خداوند از آن به «ارسال نمودیم» (إد أرسلنا) تعبیر کرده است،

وإذا كان الأمر كذلك أصبح المرسل لاهوتاً بالنسبة للمُرسل، ثم إن هذا المرسل أرسل رسوله بإذن الله سبحانه وتعالى فكيف يأذن له الله دون أن يجهزه بالقدرة الكاملة لهذا الإرسال الذي هو أيضاً إرسال منه سبحانه؛ لأنه إذا لم يكن الأمر كذلك، وكان هناك نقص فان هذا النقص ينسب إلى ساحة الله سبحانه وتعالى.

در واقع از جانب خدا صورت نگرفته و تمامیتی ندارد؛ اما اگر چنین باشد (احاطه کامل باشد)، ارسال کننده (مُرسل) نسبت به ارسال شده (مرسل) در مقام لاهوت قرار می‌گیرد پس این فرستنده (مُرسل) رسولش را به اذن خداوند گسیل داشته است، لذا چطور ممکن است که خدا بدون این که وی را از قدرت کامل برای انجام این رسالت که ارسال از سوی خدای سبحان نیز محسوب می‌شود، برخوردار گرداند، این اجازه را صادر نماید؟! زیرا اگر چنین نباشد و در این فرآیند نقصی وجود داشته باشد، این نقص به ساحت خدای سبحان و متعال نیز منتسب می‌گردد.

ثم إنَّ الهدف من خلق بني آدم هو الوصول إلى هذه النتيجة، لأنها تمثل خلافة الله الحقيقية الكاملة التامة، وقد ذكرها سبحانه في محضر من الملائكة عندما أراد خلق آدم (ع): ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۲۴۵).

هدف از آفرینش بنی آدم، دستیابی به این نتیجه است، زیرا این نتیجه تمثیلی از جانشینی حقیقی و تمام و کمال خداوند می‌باشد؛ خداوند سبحان هنگامی که اراده فرمود آدم(ع) را خلق کند، این قضیه را در حضور ملائکه بیان داشته است: «(و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آن که ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: آنچه من می‌دانم شما نمی‌دانید)»^{۲۴۶}.

والخلافة الكاملة لا بد أن يكون صورة كاملة لمن استخلفه، فلا بد أن يكون هذا الخليفة الكامل هو: (الله في الخلق) أو (أسماء الله الحسنى) أو (وجه الله)، قال تعالى: ﴿وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾^(۲۴۷).

خلیفه‌ی کامل باید بازتاب کاملی از کسی باشد که به جانشینی او آمده است و این خلیفه‌ی کامل الزاماً باید «خدای در خلق» (الله في الخلق) یا «مظهر نام‌های نیکوی خدا» (اسماء الله الحسنى)

۲۴۵- البقرة: ۳۰.

۲۴۶- بقره: ۳۰

۲۴۷- القيامة: ۲۲ - ۲۳.

یا «صورت خدا» (وجه الله) باشد. خدای متعال می‌فرماید: «(در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان، که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند)»^{۲۴۸}.

وَأَكِيدُ أَنْ النَّظَرَ لَا يُوجَهُ إِلَيْهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى، بَلْ إِنَّ وَجْهَ أَوْلِيَائِهِ النَّاضِرَةَ نَاضِرَةً إِلَى مَرْبِيهَا مُحَمَّدٌ ﷺ الَّذِي هُوَ وَجْهَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ الَّذِي وَاجَهُ بِهِ خَلْقَهُ، وَقَالَ تَعَالَى: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾^(۲۴۹).

تاکید می‌کنم منظور از این نگاه کردن، نگریستن به خود خدای سبحان و متعال نیست بلکه مراد آن است که چهره‌های زیبا و درخشان اولیای الهی، به مربی‌شان حضرت محمد(ص) که همان «وجه‌اللهی» است که خداوند سبحان با آن با خلقش رو به رو شد، می‌باشد. خدای متعال می‌فرماید: «(آیا اینان منتظر هستند که خدا با فرشتگان در زیر سایبانی از ابر نزدشان بیاید و کار یکسره شود؟ حال آن که خدا مرجع همه‌ی کارها است)»^{۲۵۰}.

وتعالی الله عن الإتيان والذهاب والحركة، وهي من صفات المخلوق، فالمراد بهذه الآية محمد ﷺ خليفة الله الكامل، الذي يمثل اللاهوت (الله في الخلق)، وبدون أن يمارس الخليفة دور اللاهوت في إرسال المرسلين عملياً لا يكون خليفة الله الكامل حقاً وتاماً، بل ولا يتحقق الهدف من الخلق.

خداوند متعال، منزه است از آمدن و رفتن و حرکت کردن، چرا که اینها همگی از صفات مخلوق است. منظور این آیه، حضرت محمد(ص) - خلیفه‌ی کامل الهی و تبلور لاهوت (الله فی الخلق) - است. اگر خلیفه و جانشین، نقش لاهوت را در ارسال فرستاده شده‌ها (مُرْسَلِينَ) ایفا نکند، عملاً خلیفه‌ی تمام و کمال خدا نخواهد بود، در نتیجه هدف از آفرینش نیز محقق نخواهد شد؛ فانه بممارسة هذا الخليفة لدور اللاهوت يكون صورة كاملة يعرف بها الله سبحانه وتعالى فيتحقق الهدف من الخلق وهو المعرفة أي معرفة اللاهوت والتوحيد الحقيقي ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۲۵۱)، أي إلا ليعرفون) من كتاب (النبوة الخاتمة).

^{۲۴۸} - قیامت: ۲۲ و ۲۳

^{۲۴۹} - البقرة: ۲۱۰.

^{۲۵۰} - بقره: ۲۱۰

^{۲۵۱} - الذریات: ۵۶.

ولی با تلاش این خلیفه برای طواف لاهوت، او تصویر کاملی می‌شود که به واسطه‌ی آن، خدای منزّه و بلند مرتبه شناخته می‌شود و هدف از آفرینش که همان معرفت است، محقق می‌شود یعنی (همان) شناخت لاهوت و توحید حقیقی: «(و جن و انسان را نیافریدم مگر برای عبادتم)»^{۲۵۲} یا «برای این که مرا بشناسند».

* * *

الملحق (٥)

پیوست ٥

السؤال الواحد والعشرون ما تفسیر هذه الآية: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْتِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾ فاطر: ٣٢.

المرسل: حسن علي

سوال ٢٥٣٢١ :

تفسیر این آیه چیست: «(سپس کتاب را به کسانی از بندگان مان که برگزیده بودیم به میراث دادیم بعضی بر خود ستم کردند و بعضی راه میانه را برگزیدند و بعضی به فرمان خدا در کارهای نیک پیشی گرفتند و این است بخشایش بزرگ)»^{٢٥٤}.

فرستنده: حسن علی

ج/ بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً .

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمه و المهديين و سلم تسليما

أولاً: الاصطفاء يعني الاختيار والذي اختار هنا هو الله سبحانه وتعالى بل وفي الاصطفاء معنى آخر غير الاختيار وهو الفضل على من اختير من بينهم، ولذا كان من بين أشهر أسماء النبي محمد ﷺ هو المصطفى.

^{٢٥٣} - از کتاب جواب‌های روشنگر بر بستر امواج - جلد ٢

^{٢٥٤} - فاطر ٣٢

اول: «اصطفا» یعنی برگزیدن و اختیار نمودن، و کسی که در اینجا اختیار کرده، خداوند سبحان است، بلکه در «اصطفا» مفهومی غیر از اختیار وجود دارد که همان برتری نسبت به کسانی است که از بینشان برگزیده شده‌اند. از این رو، «اصطفا» یکی از مشهورترین اسامی پیامبر (ص) می‌باشد.

وفي الآية أيضاً وصف لهؤلاء المصطفين وهو أنهم عباد الله وهو فضل عظيم لهم بلا شك فأنت تجد أن خير ما تشهد به لرسول الله محمد ﷺ إنه عبد الله، وهذا الاسم لرسول الله ﷺ (عبد) ورد في القرآن وفي موضع مدح عظيم لرسول الله محمد ﷺ في سورة النجم.

همچنین در آیه‌ی مزبور این برگزیدگان توصیف می‌شوند به این که آنها بندگان خداوند و قطعاً این فضل عظیمی برای آنها است. شما می‌بینی بهترین چیزی که برای پیامبر خدا حضرت محمد (ص) گواهی می‌دهی این است که او بنده‌ی خدا است. این اسم پیامبر (ص) یعنی «عبد» (بنده) در قرآن هم آمده است، یعنی در سوره‌ی نجم، جایی که مدح بزرگی برای حضرت به دنبال دارد.

ثم إن هؤلاء العباد المصطفون أورثوا الكتاب وورثة الكتاب هم الأنبياء والأوصياء لا غيرهم. سپس این بندگان برگزیده شده، کتاب را به میراث بردند. وارثان کتاب، فقط انبیا و اوصیا هستند، نه غیر از آنها.

فهنا تجد أوصاف لا تنطبق إلا على نبي أو وصي وهي أنهم عباد الله حقاً والشاهد لهم الله ، أنهم مصطفون والذي اصطفاهم الله، أنهم ورثة الكتاب والذي أورثهم الله سبحانه. شما در اینجا صفاتی می‌یابی که به طور انحصاری بر نبی یا وصی تطبیق دارد؛ این که آنها بندگان واقعی خدا هستند و خداوند بر آنها گواهی داده است، آنها برگزیدگانند و کسی که آنها را برگزیده، خداوند است، آنها وارثان کتاب‌اند و کسی که کتاب را به آنها میراث داده، خدای سبحان است.

ويبقى أنهم ثلاث مراتب :

این بندگان برگزیده، دارای سه مقام و مرتبه هستند:

۱- ظالم لنفسه، ۲- مقتصد، ۳- سابق بالخیرات.

۱- «ظالم لنفسه» (ستم کار بر خود)، ۲- «مقتصد» (میان‌رو) و ۳- «سابق بالخیرات» (پیش‌گامان در کارهای نیک).

والسابق بالخیرات: هم فقط محمد و آل محمد علیهم‌السلام
«سابق بالخیرات» فقط محمد و آل محمد (ع) هستند.

والمقتصد: هم نوح و ابراهیم علیهم‌السلام و الأنبياء المرسلون الأئمة من ولد ابراهیم (ع) .
«مقتصد» عبارت است از نوح و ابراهیم (علیهما السلام) و پیامبران فرستاده شده از نسل ابراهیم (ع).

وظالم لنفسه: هم باقی الأنبياء والمرسلین علیهم‌السلام الذين سبقوا ابراهیم ومن ذریة ابراهیم (ع) ،
قال تعالی: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ البقرة: ۱۲۴.
«ظالم لنفسه» به سایر انبیا و فرستادگان، کسانی که قبل از ابراهیم بودند و نیز از فرزندان آن حضرت، اطلاق می‌شود. خدای متعال می‌فرماید: «(و پروردگار ابراهیم او را با کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید. خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستم‌کاران را در بر نگیرد)»^{۲۵۵}.

أي الظالمين من الأنبياء وظلم الأنبياء ليس بمعصية بل هو تقصير في أداء العمل نسبة إلى غيره من الأنبياء الأئمة علیهم‌السلام فنفس العمل إذا كلف به يونس (ع) ومحمد علیهم‌السلام لن يكون أداء يونس (ع) له بنفس مستوى أداء محمد علیهم‌السلام فهذا التقصير من يونس هو ظلم سبب له أن لا يكون من الأئمة من ولد ابراهیم (ع) وسبب له أن لا يكون بمرتبة محمد علیهم‌السلام اقرأ المتشابهات إذا أردت تفصيلاً أكثر لهذه الآية من كتاب الجواب المنير: ج ۲.

یعنی ستم‌کاران از زمره‌ی انبیا؛ و ستم‌کاری انبیا به معنا و مفهوم معصیت نیست بلکه به کوتاهی در انجام عمل در قیاس با دیگر پیامبران اطلاق می‌شود. اگر یونس (ع) و محمد (ص) به انجام یک

کار تکلیف شوند، عملکرد یونس (ع) هم سطح عملکرد محمد (ص) نیست. این کوتاهی از جانب یونس (ع) همان ستمی است که باعث شد وی جزو پیشوایانی از فرزندان ابراهیم (ع) نباشد، و نیز موجب شد او در مقام و منزلت، هم سطح محمد (ص) نباشد. اگر به دنبال اطلاعات بیشتری در خصوص این آیه هستی، کتاب متشابهات را مطالعه نما.^{۲۵۶}

وصلی اللہ علی محمد وآل محمد الأئمة والمهدیین وسلم تسليماً.

* * *